

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صراط مستقیم

(پاسخ به شبهات و بائیت)

سرشناسه	: صافی گلپایگانی، لطف الله
عنوان و نام پدیدآور	: صراط مستقیم (پاسخ به شبهات و هابیت) / [لطف الله صافی گلپایگانی].
مشخصات نشر	: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۳۴۴ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۷۳-۵ : ۱۶۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ص ۴ ص ۲۶ / ۵ / ۲۱۲ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۴۱۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۲۴۱۸۶۶

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آية الله العظمى صافی گلپایگانی رحمته الله علیه

- | | |
|-------------------|---|
| ● نام کتاب: | ■ صراط مستقیم (پاسخ به شبهات و هابیت) |
| ● مؤلف | ■ حضرت آیت الله العظمی صافی مدظلله الوارف |
| ● چاپ دوم : | ■ ذی القعدة ۱۴۳۶ / تابستان ۱۳۹۴ |
| ● شمارگان: | ■ ۱۰۰۰ |
| ● بها: | ■ ۱۶۰۰۰ تومان |
| ● شابک: | ■ ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۷۳-۵ |
| ● سایت الکترونیک: | ■ www.saafi.net |
| ● پست الکترونیک: | ■ saafi@saafi.net |
| ● آدرس پستی: | ■ قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱ |
| ● تلفن: | ■ ۳۷۷۲۳۳۸۰ (۰۲۵) |

فهرست مطالب

۱۳ مقدمه ناشر
۱۷ مصونیت قرآن از تحریف
۱۹ توهین و طعن به قرآن
۲۱ زیاده و نقیصه در قرآن از منظر فریقین
۲۴ یکی بودن قرآن مسلمانان
۲۶ اهل بیت <small>علیهم السلام</small> ، مفسران واقعی قرآن
۳۰ حقیقت مصحف حضرت علی <small>علیه السلام</small>
۳۲ روایات درباره مصحف حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> و محتوای آن
۳۵ تصریح قرآن به مسئله ولایت
۳۷ شأن نزول آیات و افضلیت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۳۹ دیدگاه قرآن نسبت به صحابه
۴۱ ماجرای لشکر اسامه و تخلف برخی از صحابه
۴۳ بیان ارتداد برخی از صحابه در قرآن
۴۵ قرآن و سنت، محور مذهب شیعه
۴۶ علم غیب پیامبر و ائمه <small>علیهم السلام</small>
۴۹ دعوت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> علت اصلی پیشرفت

- ۵۱..... پیشرفت همگان در گرو پیروی از پیامبر ﷺ
- ۵۲..... پیدایش شیعه اثنی عشری
- ۵۳..... پیامبر ﷺ ، مؤسس عنوان شیعه
- ۵۵..... تنصیب پیامبر ﷺ بر امامت ائمه اثنی عشر ﷺ
- ۵۷..... توصیه‌های پیامبر ﷺ به پیروی از اهل بیت ﷺ
- ۵۸..... تنصیب پیامبر ﷺ به اسامی اهل بیت ﷺ
- ۵۹..... تنصیب پیامبر ﷺ بر امامت حضرت علی ﷺ
- ۶۰..... واکنش صحابه در مسئله جانشینی پیامبر ﷺ
- ۶۲..... ارتداد برخی از صحابه پیامبر ﷺ
- ۶۳..... ابوبکر، همراه پیامبر ﷺ در غار ثور
- ۶۵..... رفتار پیامبر ﷺ با منافقان
- ۶۹..... رفتار پیامبر ﷺ با خلفا
- ۷۰..... دفن پیامبر ﷺ در حجره عایشه
- ۷۲..... دفن خلفا در جوار پیامبر ﷺ
- ۷۴..... نظر شیعه درباره برخی از همسران پیامبر ﷺ
- ۷۵..... عایشه از نظر شیعیان
- ۷۷..... اعتقاد شیعه نسبت به ابن عباس و دختران پیامبر ﷺ
- ۷۹..... احادیث حوض و نفاق بعضی از صحابه
- ۸۱..... اختصاص حدیث منزلت به امیرالمؤمنین ﷺ
- ۸۲..... معنای صحیح حدیث منزلت

فهرست مطالب / ۵

- ۸۴..... عرضه ولایت حضرت علی علیه السلام بر انبیا
- ۸۶..... حضرت علی علیه السلام مبین احکام الهی
- ۸۸..... نقش امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات اسلامی
- ۹۰..... جنگ‌های حضرت علی علیه السلام و توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۹۱..... ماجرای لیلۃ‌المبیت.....
- ۹۳..... حضرت علی علیه السلام باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۹۵..... صحابه و واقعه غدیر خم.....
- ۹۷..... تبلیغ خطبه غدیر و عدالت صحابه.....
- ۹۹..... امامت، اكمال نور الهی و اساس دین.....
- ۱۰۲..... تفاوت بین مسلمانان قبل و بعد از واقعه غدیر.....
- ۱۰۳..... معرفت ائمه اثنی عشر علیهم السلام، شرط کمال ایمان.....
- ۱۰۴..... اقامه نماز در زمان بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۰۶..... عصمت حضرت علی علیه السلام و عدم دفع مفاسد.....
- ۱۰۸..... اعتراف فریقین به فضایل حضرت علی علیه السلام
- ۱۱۰..... سکوت حضرت علی علیه السلام در قضیه منع از کتابت وصیت.....
- ۱۱۱..... سکوت حضرت علی علیه السلام در مقابل اهانت به حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۱۵..... عدم بیعت حضرت علی علیه السلام با ابوبکر.....
- ۱۱۶..... محوریت حضرت علی علیه السلام در بین انصار.....
- ۱۱۸..... مشورت خلفا با حضرت علی علیه السلام
- ۱۱۹..... سکوت حضرت علی علیه السلام در برابر خلفا.....

- ۱۲۲..... تعیین حضرت علی علیه السلام به عنوان جانشین توسط عمر
- ۱۲۴..... جنگ حضرت علی علیه السلام با مرتدین در زمان ابوبکر
- ۱۲۶..... خویشن‌داری حضرت علی علیه السلام در زمان خلفا
- ۱۲۸..... عدم بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفا
- ۱۳۰..... رفتار حضرت علی و امام حسن علیهما السلام با معاویه
- ۱۳۴..... شرایط قبول خلافت توسط حضرت علی علیه السلام
- ۱۳۶..... موانع حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
- ۱۳۸..... سکوت حضرت علی علیه السلام مقابل شورا
- ۱۴۱..... توطئه شورای شش نفره
- ۱۴۴..... موضع حضرت علی علیه السلام در قتل عثمان
- ۱۴۶..... قبول اسلام ظاهری در رفتار با خلفا
- ۱۴۷..... معاشرت‌ها و مزاجت‌ها بر اساس اسلام ظاهری
- ۱۴۸..... شرایط امام نزد شیعه
- ۱۵۱..... علت نصب امام معصوم علیه السلام
- ۱۵۳..... فواید نصب امام
- ۱۵۶..... مقام حضرت فاطمه علیها السلام
- ۱۵۷..... عصمت مختص حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۵۸..... ارث حضرت فاطمه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۶۱..... عصمت اهل بیت علیهم السلام
- ۱۶۴..... اعلامیت حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام

فهرست مطالب / ۷

- جامعیت علوم اهل بیت علیهم السلام ۱۶۷
- علم لدنی اهل بیت علیهم السلام ۱۷۱
- علم و قدرت عادی، ملاک عمل اهل بیت علیهم السلام ۱۷۳
- اهل بیت علیهم السلام استمرار دهنده اهداف رسالت ۱۷۴
- اسامی ائمه علیهم السلام در روایات ۱۷۷
- ذریه ناپاک در نسل اهل بیت علیهم السلام ۱۸۰
- عقیده بدا و علم غیب اهل بیت علیهم السلام ۱۸۱
- مکتب شیعه، مکتب اهل بیت علیهم السلام ۱۸۲
- روایات موهم عدم عصمت اهل بیت علیهم السلام ۱۸۳
- تحریف روایات درباره زیارت اهل بیت علیهم السلام ۱۸۵
- مقایسه موقف امام حسن و امام حسین علیهم السلام ۱۸۷
- فضایل حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام ۱۹۱
- امامت در نسل امام حسین علیهم السلام ۱۹۳
- علم حضرت سیدالشهدا علیهم السلام به شهادت ۱۹۴
- عمل امام حسین علیهم السلام به علم عادی در واقعه کربلا ۱۹۶
- سجده بر تربت حضرت سیدالشهدا علیهم السلام ۱۹۸
- نهضت علمی حضرت امام باقر و امام صادق علیهم السلام ۲۰۰
- امامت بعد از امام صادق علیهم السلام ۲۰۲
- کلام حضرت امام صادق علیهم السلام درباره ابوبکر ۲۰۳

- ۲۰۶ دلایل وجود حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۰۸ روایات متواتره وجود حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۰۹ تبرک جستن ملائکه به حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۱۱ روایات در باب نام مبارک حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۱۳ روایات نهی از نام بردن حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۱۴ روایاتی درباره زندگانی حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۱۷ فلسفه غیبت امام زمان علیه السلام
- ۲۱۹ طولانی بودن عمر امام زمان علیه السلام
- ۲۲۱ شرایط ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۲۳ قضاوت حضرت مهدی علیه السلام بر اساس علم لدنی
- ۲۲۴ اعمال اصلاحی حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۲۵ قاعده لطف و فواید امام غایب
- ۲۲۷ امکان معرفت امام غایب
- ۲۲۹ دلالت تشرّف در غیبت کبری بر عدالت
- ۲۳۰ شبهه عرضه کتاب شریف کافی به امام زمان علیه السلام
- ۲۳۲ حدّ شمول حدیث کساء
- ۲۳۳ امامت حضرت جواد علیه السلام در طفولیت
- ۲۳۵ امامت در طفولیت
- ۲۳۷ خدمات شیعیان به اسلام
- ۲۴۰ سابقه حدیث در مذهب شیعه

فهرست مطالب / ۹

۲۴۲	ضد استکباری بودن مذهب شیعه
۲۴۳	نام گذاری شیعیان با پیشوند عبد
۲۴۵	عزاداری شیعیان برای اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۴۷	اهمیت عزاداری بر مصائب امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۴۹	تعظیم و تکریم مقام نبوت و امامت با عزاداری
۲۵۰	فرقه ناجیه در شیعه
۲۵۲	فرقه های مختلف شیعه
۲۵۵	تقیّه، اصلی قرآنی
۲۵۶	اختصاص حرمت تقیّه به پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۵۷	تقیّه و عصمت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۵۹	فلسفه تقیّه توسط اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۶۰	تقیّه شیعیان در اظهار حق
۲۶۲	سازگاری تقیّه با انجام تکالیف
۲۶۴	تقیّه و قیام حجّت های الهی
۲۶۶	ایمان واقعی، شرط قبولی بیعت رضوان
۲۶۷	همنام بودن شهدای کربلا با خلفا
۲۶۸	عبارت «الصحابه کلّهم عدول» از نظر شیعه
۲۷۰	هدف خلفا از حکومت
۲۷۳	عدم اجماع بر خلافت ابوبکر
۲۷۵	خلیفه دوم از نظر شیعه
۲۷۷	سندیت عبارت «لله بلاد فلان»

- بیعت انصار با خلیفه ۲۸۰
- شخصیت معاویه نزد شیعه ۲۸۳
- معاویه از دیدگاه فریقین ۲۸۶
- موضع شیعه نسبت به خلفا ۲۸۸
- مراتب ارتداد ۲۹۱
- ارتداد خلفا و مبارزه با مرتدین ۲۹۲
- علت پیدایش فرقه‌های مختلف ۲۹۳
- دیدگاه سلمان، عمار و مالک اشتر نسبت به خلفا ۲۹۵
- گرایش برخی از صحابه به جاهلیت ۲۹۷
- مروان از منظر شیعیان ۲۹۹
- تسلط علمای شیعه به ادبیات عرب ۳۰۰
- ادعای تناقض و ناهماهنگی در روایات شیعه ۳۰۱
- جایگاه نماز جمعه در مذهب شیعه ۳۰۳
- قراردادن مواضع سجده در نماز بر زمین ۳۰۴
- پرهیز از گناه، اثر دوستی حضرت علی علیه السلام ۳۰۶
- کراهت پوشیدن لباس سیاه ۳۰۷
- ازدواج موقت در مذهب شیعه ۳۰۸
- کفر فرقه قادیانی ۳۰۹
- کمک گرفتن از ذمی‌ها بر ضد مرتدین ۳۱۲
- جایگاه زید بن علی در بین شیعیان ۳۱۴
- دیدگاه شیعه نسبت به زیدیه ۳۱۵

فهرست مطالب / ۱۱

۳۱۶	احادیث مشترک بین شیعه و اهل سنت.....
۳۱۸	قواعد پذیرفتن روایات در مذهب شیعه.....
۳۱۹	اعتبار روایات کتاب شریف کافی.....
۳۲۱	حجیت اجماع از دیدگاه شیعیان.....
۳۲۳	ادعای اجماع و خرق آن توسط ابن بابویه.....
۳۲۴	تحقق حجیت اجماع با قول اهل بیت (علیهم السلام).....
۳۲۵	مبانی مستحکم فقه شیعه.....
۳۲۶	قواعد اصولی و فقهی شیعه.....
۳۲۸	اخبار طینت.....
۳۳۰	وجود عدول در بین فطحیه.....
۳۳۱	ادعای امکان تشرف و اختلاف در مسائل شرعی.....
۳۳۲	اختلاف در مسائل فقهی.....
۳۳۵	کتاب نامه.....

مقدمه ناشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تعالى:

﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

با طلوع خورشید جهان تاب و فراگیر اسلام و بعثت نبی مکرم ﷺ، بشر که در فترت جدایی از وحی و رسولان الهی به سر می برد، با نور وحی راه هدایت و سعادت ابدی خویش را یافت و به سوی کمال مطلق رهسپار گردید. در ایام عمر شریف و گرامی پیامبر اکرم ﷺ اگرچه مخالفتها و کارشکنیها از سوی کفار، مشرکان و منافقان بسیار بود اما در مقابل فتوحات و پیشرفت های اسلام عزیز و معارف والای وحیانی به مانند قطره ای در مقابل اقیانوسها بود. آری، اسلام، مسیر پیشرفت را به سرعت پشت سر می گذاشت تا اینکه پیامبر اعظم اسلام ﷺ رحلت نمودند.

بعد از ارتحال غمبار حضرت ختم المرسلین ﷺ، با اینکه آن بزرگوار در ایام حیات خویش بارها و بارها به اعتراف فریقین، به وصایت و فضائل امیرالمؤمنین علی ﷺ تأکید

۱. بقره، ۲۱۳: «خداوند، آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (اما افراد بی ایمان، همچنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند) و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.»

۱۴ / صراط مستقیم

کرده بودند اما دل‌های هوس‌آلود و قلب‌های ریاست‌خواه، نصوص مؤکده خاتم‌الانبیاء ﷺ را کنار زدند درحالی‌که قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ و برخلاف نصوص محکم، امر حکومت را به دست گرفتند و روند تفصیل مفضول بر فاضل و جاهل بر عالم در زمان‌های بعد ادامه یافت.

این روش در عصر غیبت حضرت مهدی ﷺ به نحوی دیگر استمرار پیدا کرد و معاندان ولایت و خلافت منصوص از جانب خداوند، با شبهه‌پراکنی و پوشاندن حقایق توسط فرقه گمراه و گمراه‌کننده وهابیت، اراده‌شان بر این واقع شد که نور ولایت را خاموش سازند، غافل از اینکه خداوند متعال وعده داده است که مؤمنین امت پیامبر را در هجوم شبهات به «صراط مستقیم» هدایت خواهد کرد.

مجموعه پیش‌رو مشتمل بر شبهات و سؤالاتی است که وهابیت و برخی مخالفان بی‌اطلاع در کتاب‌ها، جزوات، اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای مطرح کرده و می‌کنند و بارها و بارها بزرگان و دانشمندان شیعه پاسخ آنها را با استدلال‌های مبتنی بر قرآن کریم، سنت، عقل و تاریخ داده‌اند.

در سال جاری (۱۳۹۱ هـ. ش) بعضی از شیعیان این سؤالات و شبهات را خدمت مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌الوارف تقدیم کردند و از ایشان درخواست پاسخ به آنها را نمودند.

ایشان با وجود اشتغالات فراوان که شب و روز به صدها نامه و استفتاء جواب می‌دهند و ملاقات‌های مهم روزانه، احساس مسئولیت نموده و خودشان به این شبهات پاسخ دادند.

۱. نجم، ۳-۴. «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید: آنچه می‌گوید؛ چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست.»

مقدمه ناشر / ۱۵

پاسخ‌های معظم‌له در کتاب *صراط مستقیم* با قلمی رسا، پرمحتوا و با تکیه بر مسلمات فریقین گرد آمده است که می‌تواند منبع بسیار خوبی برای محققان، مبلغان و نیز هدایتگر آنانی باشد که با این شبهات مواجه می‌شوند. امید آنکه مرضی خداوند و حجت بالغه او حضرت بقیه‌الله الاعظم - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - قرار بگیرد.

والله هو الموفق

دفتر تنظیم و نشر آثار معظم‌له

عید سعید غدیر خم ۱۴۳۳ قمری



مصونیت قرآن از تحریف

س. شیعیان معتقدند که آیاتی از قرآن حذف شده و آیاتی را ابوبکر و عمر تغییر داده‌اند. آنها از ابی جعفر روایت می‌کنند که از او پرسیدند که چرا علی امیرالمؤمنین نامیده شده است؟ او گفت: خدا به او این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»

سؤال این است که اولاً اینکه وقتی ابوبکر و عمر این آیات را تحریف کرده بودند، پس چرا زمانی که علی خلیفه مسلمین شد این چیز را بیان نکرد و توضیح نداد؟ و ثانیاً اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ «ما قرآن را نازل کردیم و ما به‌طور قطع نگهدار آنیم». معنایش چیست؟ آیا مانند شیعه قائل به تحریف قرآن شویم؟

ج. شیعه، وقوع تحریف در قرآن مجید حتی در مورد واحد را به‌شدت انکار می‌کند و صیانت قرآن را با ادله قاطعه اثبات می‌نماید.

این مسئله، از اساسی‌ترین مسائل اسلامی هر مسلمان است و نباید برای دشمنی طایفه‌ای، طایفه‌ای را به آن متهم کرد و اصالت و سندیت قرآن را در برابر بیگانگان مورد سؤال قرار داد و جاهلانه در مقام تتبع عورات و پیدا کردن خبر یا حرف ضعیف و سخیف در این موضوع بود که شیعه یا سنی را به آن متهم کنیم. خدا به شما اندکی عقل و شعور بدهد که با این تهمت‌ها حمله به اساس اسلام می‌کنید.

این شما هستید که قائل به تحریف قرآن هستید! شما و به اصطلاح علمای شما درآورده‌اند که ما در عهد پیغمبر ﷺ سوره‌ای را که معادل سوره برائت بود قرائت می‌کردیم که غیر از یک آیه از آن را بیشتر حفظ نداریم. این نامربوط‌ها چیست؟ کجا زمان پیغمبر ﷺ چنین سوره‌ای بوده که مردم آن را قرائت کنند؟

من نمی‌دانم چرا شما این پرسش‌های واهی را - که اهانت به اصول اسلامی است - مطرح می‌کنید و اعتبار و استحکام قرآن را که بین خاصه و عامه در نهایت استحکام است مورد سؤال قرار می‌دهید و با اصرار، شیعه را - اگرچه یک نفرشان - می‌خواهید متهم به قبول تحریف قرآن نمایید و انکار این همه بزرگان آنها را نادیده می‌گیرید و بهانه به دست دشمنان می‌دهید؟ و اصل مسئله مورد اختلاف بین شیعه و سنی را که اگر در هر محکمه علمی، پژوهشی و تخصصی مطرح شود، محکوم می‌شوید مطرح نمی‌کنید؟



توبین و طعن بہ قرآن

س. شیعه وقتی از حدیث ثقلین بر امامت ائمہ خود استدلال می کنند دچار یک تناقض می شوند، چون آنها هرکس که ثقل اصغر (اهل بیت) را عیب جویی کند کافر قرار می دهند، اما هرکس به ثقل اکبر که قرآن است طعنہ بزند می گویند او مجتهد بود و او را کافر نمی شمارند.

ج. ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^۱. خدا لعنت کند هرکس که در این موضوع مفتری است یا بدان اعتقاد دارد.

شیعه در مورد قرآن، اگر کسی کمترین اهانتی را بنماید او را کافر و واجب القتل می داند. قرآن را همان طور که خود، خودش را معرفی می نماید، می شناسند و آن را نور، شفا و هدایت می دانند.

شیعه «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ التُّورُ الْمُبِينُ وَالْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَالِدَّرَجَةُ الْعُلْيَا»^۲ می گویند و به «إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»^۳ معتقدند.

اهانت، از جانب بزرگان و خلفای واجب الطاعه شما بود که به قرآن تیر زدند و شعر و هجو گفتند. شیعه کمال احترام را برای قرآن قائل است. شیعیان هستند که

۱. نحل، ۱۰۵؛ «تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند».

۲. فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۱۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۳۱؛ «به درستی که این قرآن نور آشکار و ریسمان محکم و دستگیره مطمئن و درجه بلند و بالا است».

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۱؛ «وقتی آشوبها و فتنهها همانند پاره‌های شب تار شما را فرا گرفت (و موضوع بر شما مشتبه شد) پس به قرآن روی آورید و پناه جویید».

۱۲۰ صراط مستقیم

شب و روز تلاوت قرآن می‌کنند و این همه حافظ قرآن دارند و قاریان درجه بالا از شیعیان می‌باشند. شیعه به جهت قرائت قرآن مجید بالاترین ثواب‌ها را قائلند.



زیادہ و نقصہ در قرآن از منظر فریقین

س. بعضی از شیعه کہ فرقہ ای منتسب بہ اہل بیت ہستند ادعا می کنند کہ قرآن تحریف شدہ است. در رأس این گروہ، نوری طبرسی مؤلف کتاب مستدرک است کہ کتابی تألیف کردہ بہ نام *فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الأرباب*.

او در این کتاب دربارہ تحریف قرآن می گوید: «از دلایل تحریف شدن قرآن این است کہ در بعضی بندہا و پاراگراف ہا تا حدّ اعجاز فصیح و شیواست و بعضی دیگر از جملات و پاراگراف ہای آن سخیف و بی معنا ہستند». آخرین چیزی کہ علمای شیعه در مورد حرف امثال نوری می گویند این است کہ اشتباہ کردہ اند یا اجتہاد نمودہ و تاویل کردہ اند و ما با آنها موافق نیستیم.

ج. راجع بہ غوغایی کہ پیرامون تحریف کتاب برپا شدہ است، ہم شیعه و ہم سنی مورد سؤال و استیضاح ہستند، چون در بین ہر دو طرف، افرادی ہستند کہ این قول را دارند؛ ہرچند این قول در بین اہل سنت و حتی برخی از صحابہ کہ قولشان نزد اہل سنت پذیرفتہ است،^۱ ریشہ دار و وسیع است، در رسالہ *مع الخطیب فی خطوطہ العریضہ*^۲ این موضوع تحقیق و روشن شدہ است و نظر بزرگان شیعه کہ صراحت بر صیانت قرآن از تحریف دارد، بیان شدہ است.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۱۳۲؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۴۱۵؛ ج ۴، ص ۳۵۹؛ بیہقی، السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲. ر.ک: مع الخطیب فی خطوطہ العریضہ، تألیف نگارندہ.

طرفین باید این ادعا - که در قرآن کلمه‌ای کم یا زیاد شده است - را نفی کنند. البته اینجانب از روی تحقیق می‌گویم که برای اهل سنت نفی این نسبت از بعض مشاهیرشان بسیار دشوار و شاید غیرممکن باشد.

به‌رحال مواضع طرفین، موضع تنزیه کتاب خدا است که در مذهب شیعه در تاریخ، در تفسیر، در روایات و احادیث، در ادعیه معتبره، صدها بلکه هزارها شاهد و دلیل بر اثبات صیانت قرآن از تحریف است.

اصرار این جهال که در مقام تهمت‌زدن به شیعه هر اتهامی را عنوان می‌نمایند، در مورد قول به تحریف قرآن، اول خیانت به قرآن است.

اگر کسی بخواهد نسبت این قول را به شیعه اثبات کند، به قرآن و به همه مسلمانان صدمه می‌زند و در برابر کفار و دیگران و بیگانگان محکوم می‌شود که به قول خود شما «یک فرقه از شما که منتسب به اهل بیت علیهم‌السلام هستند قائل به تحریف‌اند»، جواب آنها به

فحاشی و ناسزاگویی به شیعه و این شعارهای تفرقه‌انگیز وهابیان و سلفیان نمی‌شود. شما اهل سنت می‌گویید اینها این قرآن را - العیاذ بالله - قبول ندارند و العیاذ بالله قرآن دیگری دارند و یا ... آیا اینها پاسخ به کفار و بیگانگان می‌شود یا اینکه همه در جواب بگوئیم که شیعه و سنی اتفاق دارند بر اینکه کتاب نازل بر حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همین قرآن و همین کتابی است که نزد همه و در خانه هر شیعه و سنی نسخه‌های متعدد آن موجود است و همه آن را تلاوت می‌نمایند.

شیعه حاضر نیست با استناد به روایاتی که مربوط به تحریف قرآن و عقیده بعضی صحابه مقبول نزد اهل سنت است، اهل سنت را قائل به تحریف معرفی کند و برای اظهار بطلان اهل سنت، این مسئله را عنوان نماید.

اما به‌عکس، شما اهل سنت هزار و چهارصد سال است که به پیروی از نواصب و

پایخ بر شهادت و ایت ۲۳/

بنی‌امیه از افترا و تهمت به شیعه - این فرقه ناب و پاک اسلامی و قرآنی - دست بر نمی‌دارید و به‌جای اینکه دفاع از قرآن کریم نمایید و اجماع امت را بر تمسک به قرآن و صیانت آن از تحریف اثبات کنید، خلاف آن را می‌گویید و علی‌الدوام نشریه چاپ می‌کنید و این تهمت را - که تهمت و توهین به قرآن است - به طایفه و مردمی که خیلی بیشتر از شما به قرآن تمسک دارند نسبت می‌دهید.

آیا این کارها و این موضع‌گیری‌ها علیه شیعه، عقلانی و خردپسند است؟ آیا مسلمان و اسلام از آن نفع می‌برد یا استعمار؟ خدا می‌داند بزرگترین مصیبت‌ها برای اسلام و مسلمین در این عصر، همین‌هایی هستند که در مکه و مدینه در موسم حج، کاری ندارند جز تخریب و ویرانگری اساس تاریخ و آثار تاریخی اسلام که هرچه بود از بین بردند و بزرگ‌ترین خسارت‌های علمی را به اسلام زدند.

در این رشته هم هرچه می‌توانند می‌نویسند و میلیاردها اعتبار و سرمایه می‌گذارند

﴿فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱.

به‌هرحال ما امت قرآنیم. قرآن را کتاب خدا و وحی نازل من السماء و کتاب حضرت خاتم انبیاء ﷺ می‌دانیم و آن را معجزه جاودان، جهانی و برهان حقانیت دین اسلام، بلکه همه ادیان گذشته می‌دانیم.

شیعه، امروز و در این عصر هم، قرآن را به دست دارد و به آن تحدی می‌کند و آیه ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲ را با صدایی بلند به گوش جهانیان می‌رساند. سلفی و وهابی هرچه می‌خواهد بگوید و در این مواضع سخیف بماند.

۱. انعام، ۵؛ «به‌زودی خبر آنچه را به باد مسخره می‌گرفتند، به آنان می‌رسد».

۲. بقره، ۲۳؛ «و اگر در باره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا - برای این کار، فراخوانید اگر راست می‌گویید!».



یکی بودن قرآن مسلمانان

س. ابوبکر با مرتدین جنگید و گفت: اگر از دادن زانوبند شتری که در زمان پیامبر آن را به ایشان می دادند ابا و رزند، با آنها خواهم جنگید.

اما شیعه می گویند علی از ترس اینکه مردم مرتد می شوند قرآنی را که پیامبر به او املا کرده بود و او آن را نوشته بود بیرون نیاورد! در حالی که او خلیفه بود و طبق ادعای شیعه از سوی خدا کمک می شد؟ اما با وجود این از ترس اینکه مردم مرتد می شوند قرآن را بیرون نمی آورد و راضی می شود که مردم در گمراهی بمانند؟

ج. شیعه، قرآن علی علیه السلام را همین قرآن بین مسلمین از شیعه و سنی می دانند. آنچه در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بود ظاهراً مربوط بوده به شئون مختلف آیات، مخصوصاً شأن نزول آیات و بیشتر توضیح آیاتی که مراد از آنها عموم است و لفظ آنها خاص یا مراد خاص است، اگرچه لفظ عام است، که این باب مهمی می باشد، ولی متأسفانه نپذیرفتند و به عنوان اینکه متن قرآن و الفاظی که وحی شده کافی است، خود را از عالمی از علم و فقه محروم ساختند، ولی در مرور زمان، ائمه طاهرین علیهم السلام به مناسباتی، این جهات را بیان کردند.

بر امیرالمؤمنین علیه السلام واجب بود که علمی را که دارد بر مردم عرضه کند، نه اینکه در این شرایط، این را ماده اختلاف و جنگ داخلی قرار دهد. پس از آن هم، آن حضرت در هر مسئله ای که به او رجوع می شد یا به مناسبت، اقتضای بیان را می یافت، کوتاهی نمی فرمود.

پانچ بہ شہادت و ہایت / ۲۵

مکرر بیان شد کہ اوضاع پس از رحلت حضرت رسول ﷺ بسیار حساس و ناهنجار بود.

ہمیں مسئلہ ارتداد کہ می گوئید ابوبکر با مرتدین جنگید، آیا واقعاً کسانی را کہ مرتد می خواندند ہمہ مرتد شدہ بودند یا در شریعت روی کار آمدن آن گروہ حرف و حدیث داشتند؟

آیا مالک بن نویرہ را کہ بہ عنوان مرتد کشتند، مرتد شدہ بود در حالی کہ جرم او این بود کہ حکومت ابوبکر را شرعی نمی دانست و بہ خاطر اینکہ فوراً ہمسر او را متصرف شوند گفتند او مرتد است و در این مسئلہ حتی عمر بہ ابوبکر اعتراض داشت و خالد بن ولید را مستحق قصاص می دانست^۱ ولی ابوبکر با آنکہ خالد بن ولید را در بی گناہی مالک ردّ نمی کرد، قصاص ننمود و حکم خدا را خوار و ضایع ساخت!

۱. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۵۰۳؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۵۷ - ۳۵۹.



اهل بیت علیهم السلام، مفسران واقعی قرآن

س . خداوند متعال می فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾؛ «از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است و جز خدا از اولیای دیگری پیروی نکنید».

در این آیه، به صراحت بیان شده که، جز از پیامبر از کسی نباید پیروی کرد و امامت برای آن است که امام، فرمان‌های الهی که به ما رسیده را اجرا کند، نه اینکه دین جدیدی برای مردم بیاورد و به‌گونه دینی که پیامبر آورده و مردم آن را شناخته‌اند، نباشد و علی وقتی به این فراخوانده شد که بیا تا قرآن بین ما داوری کند، او پذیرفت و گفت که داور قرارداد قرآن حق و لازم است.

اگر علی درست گفته، پس او همان چیزی را گفته که ما به آن معتقدیم و اگر سخن نادرستی گفته، بدانید که علی سخن نادرست نمی‌گوید و اگر روی آوردن به قرآن و داور قرارداد قرآن در حضور امام جایز نمی‌بود، علی می‌گفت: چگونه می‌خواهید که قرآن بین من و شما داوری کند و حال آنکه من امام هستم و سخنان پیامبر را به شما می‌رسانم؟

ج. در اینجا مطالب را خلط کرده و در هم آمیخته است؛ اولاً شیعه، اساس مذهب و بنیان اعتقاد و عملش، قرآن و هدایت و تعلیمات حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و حرفی و سخنی غیر از کتاب و سنت نگفته و نخواهد گفت. این سنی‌ها هستند که

پانچ بہ ثبہات و ہایت / ۲۷

سنی نیستند و از اوّل «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^۱ را مطرح کردند و بعد از آن حضرت، روایت حدیث و استناد به سنّت پیغمبر ﷺ را ممنوع کردند.^۲

ثانیاً اصول شیعه همه قرآنی است و یا سنّت‌های صریح و یقینی‌الصدور از پیغمبر اکرم ﷺ است.

آیات قرآن، مثل آیه ولایت^۳، آیه تطہیر^۴ و احادیث ثقلین^۵ کہ صریحاً دستور می‌دهند از عترت نہ پیشی بگیریید و نہ از آنها تخلف نمایند و پیروی تام و تمام از آنها داشته باشید، همه بیان مبانی و اصول شیعه است.

طبق احادیث سفینہ^۶ نجات در پیروی از اهل بیت ﷺ است. اظهار نظر و رأی هیچ کسی غیر از اهل بیت ﷺ در تفسیر قرآن و بیان احکام حجّت نیست.

آیاتی مثل ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ﴾^۷ و ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ﴾^۸ اصالت مذهب شیعه است.

این شما اهل سنّت هستید کہ تبعیت از ہر بی‌سواد، جائز و ظالمی را واجب می‌دانید و مقتدای خود قرار می‌دهید!

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶. کتاب خدا ما را بس است.
۲. برای نمونه، روایت ذیل کہ دلالت بر منع نقل احادیث توسط ابوبکر می‌کند را بخوانید: عایشہ می‌گوید: پدرم پانصد حدیث از پیامبر جمع‌آوری کرده بود. شی (در دوران خلافت خود) ناآرام بود و تا صبح نخفت. صبح بہ من گفت: دخترم آن احادیثی را کہ نزد توست برایم بیاور. آنها را نزد او بردم. او همه را سوزاند... . ذہبی، تذکرۃ الحفاظ، ج ۱، ص ۵.
۳. نساء، ۵۹.
۴. احزاب، ۳۳.
۵. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.
۶. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ج ۳، ص ۱۵۱.
۷. فاطر، ۱۹؛ «و نایبنا و بینا ہرگز برابر نیستند».
۸. یونس، ۳۵؛ «آیا کسی کہ ہدایت بہ سوی حق می‌کند برای پیروی شایستہ تر است، یا آن کس کہ خود ہدایت نمی‌شود مگر ہدایتش کنند؟».

ثالثاً در مسئله تحکیم قرآن و فتنه‌ای که معاویه و عمروعاص برپا ساختند، امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب خاص، آن را واقعی ندانستند و می‌دانستند که حيله و مکر است. آنها اهل قرآن نبودند و گرنه از روز اول، دعوت امیرالمؤمنین علیه السلام، دعوت به قرآن بود. جنگ معاویه و اتباعش - که به صریح فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله فئه باغیه بودند - با علی علیه السلام، جنگ با قرآن و عدل قرآن بود.

علی علیه السلام فرمود:

«كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ»^۱.

آیا شما تبعیت و پیروی از کسی را که به تنصیص پیغمبر صلی الله علیه و آله با حق بود و حق با او بود^۲ و از هم جدا نبودند باطل می‌دانید؟ آیا علی را اسلام‌شناس و قرآن‌شناس نمی‌دانید؟

اگر گفته شیعه را که باید بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شخص صالح و معینی باشد که کلامش در دین و اختلاف آراء، اصل و فصل الخطاب باشد قبول ندارید، پس شما بگویید مرجع امور و عهده‌داری صیانت دین از تحریف و تغییر کیست؟ مسئله واضح است. شما خود را به کوری و کری می‌زنید و پرت می‌روید و پرت می‌گویید.

شیعه امثال عمّار یاسر که فئه باغیه و سنی‌های معاویه مشرک او را شهید کردند و ابوذر و مقداد و سلمان و ابویوب انصاری و ذوالشهادتین ابن‌التبهان و دیگر اکابر صحابه

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۸ (ج ۴، ص ۴۵)؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۷؛ «کلام حقی است که از آن باطل اراده شده است».

۲. اشاره به روایاتی که در کتب شیعه و اهل سنت در این باره مکرر نقل شده است. ر.ک: ابویعلی موصلی، مسند، ج ۲، ص ۳۱۸؛ اسکافی، المعیار و الموازنه، ص ۳۵ - ۳۸، ج ۱۱۹، ۳۲۱ و ۳۲۲.

پانچ بہ شہادت و ایمت / ۲۹

از شیعه، ہم عقیدہ و ہمفکرند و اگر در واقعہ صفین مثل عمار در رکاب امیر المؤمنین علیہ السلام بودند، فوز بہ شہادت را افتخار می دانستند و از اہل بیت علیہم السلام جدا نمی شدند.

شماہا با این مواضعی کہ دارید، باشید و بہ شفاعت عمرو عاص و معاویہ - فئہ

باغیہ - امیدوار بمانید!



حقیقت مصحف حضرت علی علیه السلام

س. شیعیان می‌گویند که نسخه‌ای از قرآن پیش علی بود که به همان صورت که قرآن نازل شده ترتیب داده شده است. از آنها می‌پرسیم که علی بعد از عثمان به خلافت رسید. پس چرا او این قرآن کامل و دست‌نخورده را بیرون نیاورد؟

ج. قرآنی که نزد علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود با همین قرآنی که تا امروز در دست شیعه و سنی است اختلافی ندارد. اگر تفاوتی باشد در همان بیان شأن نزول‌ها است که اگر بیان و منتشر می‌شد بسیاری را زیر سؤال می‌برد و بعد که امیرالمؤمنین علیه السلام به ظاهر هم عهده‌دار ولایت شد، مجال اظهار آن قرآن با آن شأن نزول‌ها فراهم نبود. جنگ جمل، صفین و فتنه خوارج، حوادث بزرگی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام را از پرداختن به امور مانع شد.

قرآن علی بن ابی‌طالب علیه السلام، متضمن تاریخ و زمان نزول آیات و سوره بود که دانستن آن بسیار بااهمیت بود، ولی معنایش این نیست که قرآن دیگری بوده است. شما از اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام - که از زمان نزول اولین آیه از قرآن با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه بود و مخاطب به این خطاب بود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ»^۱ - نسخه خاصی از قرآن داشته، ابا دارید، ولی از اینکه چند

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲ (ج ۲، ص ۱۵۸)؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۹۷؛ «همانا تو (یا علی)

می‌شنوی، آنچه من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را من می‌بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی».

پانچ بہ شہادت و ہایت / ۳۱

تن دیگر ہم نسخہ‌ای از مصحف داشته باشند، مثل حذیفہ، ابن مسعود، ابی بن کعب، مقداد، معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری^۱ ایرادی ندارید و قبول می‌کنید که عایشہ ہم نسخہ‌ای از مصحف داشته باشد^۲ و طبق آنچه در تفاسیر بزرگان خودتان آمده است، «مصحف عایشہ» می‌گویید!

چرا شما قائل به تحریف و تغییر و از بین رفتن بخشی از قرآن می‌شوید و قبول می‌کنید که بخش مهمی از قرآن پیش عایشہ از بین رفته است و این قرآن که دست مسلمین است فاقد آن است؟

ابن ماجہ، در سنن خود از عایشہ نقل می‌کند کہ گفت: آیہ رجم و رضاع کبیر دہ مرتبہ^۳ پیش من بود کہ بہ واسطہ اشتغال بہ موت رسول خدا ﷺ از بین رفت!^۴ شما کتب بزرگان خودتان را ببینید؛ در صحیح بخاری^۵، مسلم^۶ و نیز مسند احمد^۷، عمر را اول کسی معرفی می‌کنند کہ قائل بہ تحریف قرآن کریم بہ نقیصہ شدہ است. عیب بزرگ خودتان را نمی‌بینید ولی ہمیشہ در صدد تہمت زدن بہ دیگران ہستید.

۱. ابن اثیر جزری، اسدالغابہ، ج ۴، ص ۲۱۶.

۲. طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۷۵۳؛ سمرقندی، بحر العلوم، ج ۱، ص ۸۳؛ بغوی، تفسیر، ج ۱، ص ۲۲۰؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۲۱۳؛ ابن کثیر، تفسیر، ج ۱، ص ۳۰۰.

۳. [یعنی اگر فرد بالغ و بزرگ دہ مرتبہ از زنی شیر بخورد با آن زن از طریق رضاع محرم می‌شود.]

۴. ابن ماجہ قزوینی، سنن، ج ۱، ص ۶۲۵.

۵. بخاری، صحیح، ج ۸، ص ۲۵.

۶. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۱۱۶.

۷. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۲۹، ۴۰.



روایات درباره مصحف حضرت فاطمه علیها السلام و محتوای آن

س. کلینی در کتاب کافی از جعفر بن محمد روایت می‌کند که به ابی بصیر گفت: «مصحف فاطمه پیش ماست، مردم چه می‌دانند مصحف فاطمه چیست؟... مصحفی است سه برابر قرآنی که در دست شماست، به خدا حتی يك حرف قرآن هم در آن نیست».

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او قرآن فاطمه را می‌دانستند و از آن خبر داشتند؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر نداشت چگونه اهل بیت از آن باخبر بودند؟

ج. در بین اخبار و احادیث، مخصوصاً احادیثی که محدثان اهل سنت نقل کرده‌اند، روایاتی که متن و مضمون آنها غرابت داشته باشد و مورد استبعاد و استیضاح قرار بگیرد بسیار است.

وقتی بخاری صاحب کتاب به اصطلاح صحیح، در بین ششصد هزار حدیث مقدار کمی را انتخاب کرده باشد^۱، در این تعداد کثیر حتماً همه‌گونه حدیث وجود دارد که نمی‌توان و نباید آنها را به حساب اسلام محسوب نمود.

ابن عقده یکی از حافظان حدیث می‌گوید: یکصد هزار حدیث مسند حفظ دارم و سیصد هزار احادیث دیگر هم نقل می‌کنم.^۲ بالاین وجود در همین صحاح، مسانید و

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۲، ص ۷۲؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۴۲؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۲؛ همو، تاریخ الاسلام، ج ۱۹، ص ۲۴۹.
 ۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۲۰؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۶ - ۳۴۷.

پانچ بہ شہادت و ایت ۳۳

جوامع روایی، مضمون نامقبول وجود دارد و احادیث شیعہ ہم در حد نادر از روایاتی کہ غرائب داشته باشند منزه نمانده است.

از طرفی، صرف غرابت متن ہم موجب ردّ روایت نمی‌شود، ولی در اصل و اساس، همیشه بنا بر عمل به محکّمات روایات است و در مقام تعریف از مذهب و عقیده، باید اصول اصلی را میزان قرار داد و اگر کسی در آنها حرفی دارد ابراز کند. اصول و اساسی کہ شیعہ با آن ممتاز از فرق دیگر است، اصولی است کہ آیات یا احادیث معتبر، صحیح و بلکه متواتر بر آن دلالت صریح دارد؛ آیات قرآن و سوره هل أتى و آیه ﴿المَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى﴾^۱ و ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲ و آیه تبلیغ ﴿يَلْغُ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۳ و آیات بسیار و احادیث متواتر ثقلین با آن تأکید «مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا»^۴ و همچنین «لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»^۵ و اعلام رسمی غدیر و احادیث دیگر است.

همچنین، باید متذکر بود کہ صرف غرابت متن و استبعاد، مشکل‌ساز نیست و گرنه منکران اسلام و قرآن هم می‌توانند اعجازهایی کہ در قرآن از انبیا مذکور است را مورد انتقاد قرار دهند؛ انقلاب عصا به ثعبان،^۶ یا بیرون آمدن ناقه از کوه^۷ را آن کسی

۱. شوری، ۲۳.

۲. مائده، ۵۵؛ «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها کہ ایمان آورده‌اند».

۳. مائده، ۶۷؛ «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به‌طور کامل (به مردم) برسان!».

۴. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷؛ «تا چندی کہ به این دو (قرآن و عترت) چنگ بزیند گمراه نخواهید شد».

۵. هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۲۶ - ۲۲۷ (باب وصایای پیامبر) و دیگر مصادر اهل سنت مانند: طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۶؛ ج ۵، ص ۱۶۷؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۴؛ «به آنها چیزی نیاموزید به یقین آنها از شما داناترند».

۶. اعراف، ۱۰۷؛ طه، ۲۰؛ شعراء، ۳۲.

۷. اعراف، ۷۳؛ هود، ۶۴؛ شعراء، ۱۵۵؛ شمس، ۱۳.

که ایمان به خدا ندارد انکار می‌کند، اما انکار او، حقیقت و واقعیت را تغییر نمی‌دهد. شما و هر مسلمانی که به قرآن اعتقاد دارد این که برای حضرت سلیمان علیه السلام آن همه مقامات باشد و شیاطین برای او بنا و غواص باشند، را قبول دارید. پس چرا استبعاد می‌کنید که برای شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و برگزیدگان از اهل بیتش هم، مقامات خاصه از طرف خداوند متعال باشد؟ اگر شخص، ایمان به عالم غیب و قدرت مطلقه الهیه داشته باشد، اعطای مقامات و علوم خاصه را به آنها استبعاد نخواهد نمود، که همه تحت قدرت خدا قرار دارد، وَاللَّهُ هُوَ الْقَادِرُ الْمَتَعَالُ.



تصریح قرآن به مسئلہ ولایت

س. اگر ولایت علی و فرزندانش رکنی از ارکان ایمان است که ایمان بدون آن تحقق نمی‌یابد و هرکس به ولایت علی و فرزندانش ایمان نداشته باشد سزاوار دوزخ است، پس چرا این رکن بزرگ ایمان در قرآن به صراحت بیان نشده است؟

ج. بر این قدر و اهمیت برای ولایت، احادیث صحیحہ مأثورہ از پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به صراحت تأکید دارند و برحسب روایات اہل سنت یکی از سؤال‌های چهارگانه و مهم، در روز قیامت سؤال از ولایت اہل بیت علیہم السلام است که هیچ‌کس نمی‌تواند در روز قیامت قدم بردارد تا این سؤال‌ها را جواب دهد.^۱

در روایات اہل سنت است که اگر بنده خدا به مدتی که نوح دعوت به پیغمبری می‌کرد خدا را عبادت کند ... و ولایت علی علیہ السلام را نداشته باشد از او قبول نمی‌شود و وارد بہشت نمی‌شود.^۲

آیا از قرآن، مثل این آیه و بالاتر از این آیه سراغ دارید:

۱. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمہ، ص ۵۸۴؛ ماحوزی، کتاب الاربعین، ص ۲۴۴.

۲. اشاره به روایت «لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَ كَانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَدَّ فِي عُمُرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُومًا ثُمَّ لَمْ يُؤَالِكَ يَا عَلِيُّ لَمْ يَشْمَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا»؛ «اگر بنده‌ای به قدر عمر نوح علیہ السلام خدا را عبادت و بندگی کند و او را مثل کوه اُحد طلا باشد که همه را در راه خدا خرج کند و عمرش به قدری زیاد باشد که هزار سال پیاده حج به‌جا بیاورد سپس میان صفا و مروہ مظلومانه کشته شود اما تو را دوست نداشته باشد ای علی! عطر و بوی بہشت را استشمام نمی‌کند و داخل بہشت نمی‌شود». خوارزمی، المناقب، ص ۶۷ - ۶۸؛ قندوزی، ینابیع المودہ، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳۶ / صراط مستقیم

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱

یا مثل آیه:

﴿...أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ...﴾^۲

از این آیات متعدد است که در اینجا مقام بیان و توضیح آنها نیست.

۱. شوری، ۲۳؛ «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم».

۲. یونس، ۳۵؛ «آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟».



شان نزول آیات و افضلیت اهل بیت

س. شیعیان ادعا می‌کنند که در قرآن به صراحت، امامت علی و مستحق بودنش به خلافت بیان شده، ولی اصحاب آن را پنهان کردند.

این ادعایی باطل است، چون اصحاب را می‌بینیم که احادیثی که شیعه از آن بر امامت علی استدلال می‌کنند را پنهان نکرده‌اند، مثل حدیث منزلت و احادیثی دیگر که مانند این هستند، پس چرا اینها را نیز پنهان نکردند؟

ج. شیعیان، معتقدند که قرآن نازل بر رسول خدا ﷺ؛ نه بر آن چیزی افزوده شده و نه کم شده است. البته در روایات اهل سنت، کم شدن بخش بزرگی از قرآن روایت شده است^۱، ولی شیعه این عقیده را ندارد.

مسئله شان نزول آیات با خود آیات، واحد نیست. بعضی شان نزولها، مثل ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ﴾^۲ و بعضی آیات دیگر، دلالت بر کمبودهای ایمانی اشخاص دارد، چنان که بعضی شان نزولها هم دلالت بر فضیلت اهل بیت ﷺ دارد، مثل شان نزول آیه ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ﴾^۳

۱. آلوسی، از مفسران مشهور اهل سنت در *روح المعانی* می‌گوید: روایات ما در کتب اهل سنت در باب تحریف قرآن، قرآن، قابل شمارش نیست. آلوسی، *روح المعانی*، ج ۱، ص ۲۶.

۲. تحریم، ۱؛ «ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟».

۳. آل عمران، ۶۱؛ «هر گاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم».

آیه تطهیر^۱ یا آیه ﴿يَلْغِ مَا أَنْزَلَ﴾^۲ و آیه اکمال دین^۳ و ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ﴾^۴ و آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾^۵ و آیات بسیار دیگر تا آنجا که از برخی از اندیشمندان اهل سنت مانند احمد، قاضی، سنائی و... نقل شده که در شأن احدی از مهاجر و انصار چیزی که دلالت بر شأن و فضیلت باشد نازل نشده به قدر آنچه در شأن علی نازل شده است.^۶

اینها غیر از آیاتی است که اگرچه صراحت لفظی بر حقانیت علی علیه السلام و وجوب قبول ولایت آن حضرت ندارد، ولی در معنا، صراحت آن از لفظ بیشتر است، مثل این آیه: ﴿...أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ...﴾^۷.

از این دست آیات فراوان است که توضیح آنها در این مقال نمی‌گنجد.

۱. احزاب، ۳۳؛ «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

۲. مائده، ۶۷؛ «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به طور کامل (به مردم) برسان، و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای».

۳. همان، ۳؛ «امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به‌عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتیم».

۴. شوری، ۲۳؛ «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم]».

۵. مائده، ۵۵؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

۶. هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۱۸ - ۱۱۹؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱.

۷. یونس، ۳۵؛ «آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟».



دیدگاه قرآن نسبت بہ صحابہ

س. خداوند در چند جا در قرآن کریم اصحاب را ستوده است آنجایی که می فرماید: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ یا آیہ ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾ و آیات زیاد دیگری کہ خداوند در آن اصحاب را می ستاید و شیعیان می گویند کہ اصحاب در دوران حیات پیامبر مؤمن بوده اند، اما بعد از وفات او مرتد شده اند!

ج. در آیاتی کہ ذکر کرده اید، خداوند، مؤمنین را می ستاید، اما اشخاص مؤمن معرفی نمی شوند؛ و مکرر جواب داده ایم کہ اولاً برحسب صریح آیات قرآن، در بین اصحاب، افراد منافق کم و بیش بوده اند و با این آیات، ایمان هر کس کہ ایمانش ثابت نباشد اثبات نمی شود و بہ زبان علمی، تمسک بہ عموم عام در شبہہ مصداقیہ است. بہ علاوہ، بقای هر مؤمن بر ایمان با وجود روایات صحیحہ حوض^۱ - کہ دلالت بر ارتجاع برخی دارد - بہ این آیات ثابت نمی شود، در صورتی کہ در خطاب بہ پیغمبر ﷺ - اگرچہ خطاب از قبیل: «إِيَّاكَ أَغْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةَ»^۲ باشد، می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾^۳ تکلیف دیگران معلوم است؛

۱. بخاری، صحیح، ج ۷، ص ۲۰۸، و دیگر مصادر اهل سنت.

۲. بہ تو می گویم (تو را قصد می کنم) ای همسایہ تو بشنو.

۳. زمر، ۶۵؛ «بہ تو و همه پیامبران پیشین وحی شدہ کہ اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباہ می شود».

علاوه بر اینکه شأن نزول بعضی از این آیات، اشخاص معین است و بر غیر آنها نباید تفسیر شود، مثل آیه: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۱ و آیه: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لَكُمْ النَّاسُ﴾^۲ که به طور قطع شامل مثل ابوبکر، عمر و عثمان نمی شود.

شما تفاسیر خودتان را ببینید. آنها هیچ وقت چنین مواضع افتخار آمیزی نداشتند. در اینجا و موارد بسیاری متأسفانه بیشتر این سؤالات نسبت افترا به شیعه است؛ نسبت هایی که با هزاران من سریشم هم به شیعه نمی چسبد یا در مورد دیگران، ادعاهایی است که تاریخ و حدیث، آنها را رد می کند.

۱. آل عمران، ۱۷۲؛ «آنها که دعوت خدا و پیامبر ﷺ را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند».

۲. آل عمران، ۱۷۳؛ «اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: مردم [لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده اند از آنها بترسید! اما این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست».



ماجرای لشکر اسامہ و تخلف برخی از صحابہ

س. شیعیان حدیثی ساخته‌اند که در آن آمده است: «لعنت خدا بر کسی باد که در لشکر اسامه شرکت نکرد و از آن باز ماند». آنها با ساختن این حدیث می‌خواهند بر عمر لعنت بفرستند، اما فراموش کرده‌اند که آنها باید دو چیز را ثابت کنند: - یکی اینکه علی از شرکت در لشکر اسامه باز نمانده است و اگر باز نمانده و شرکت کرده، پس او به امامت ابوبکر اعتراف کرده است، چون او راضی شده که سرباز فرماندهی باشد که ابوبکر او را تعیین کرده است. دیگر اینکه بگویند: علی در لشکر اسامه شرکت نکرده است. پس علی مشمول دروغی می‌شود که ساخته‌اند.

ج. عجیب است این همه تحریف و مغلطه‌کاری در حدیث ثابتی که خود اهل سنت هم آن را روایت کرده‌اند و اینکه جمعی از اصحاب، مثل ابوبکر، عمر، عثمان، ابو عبیده، سعد و دیگران غیر از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ مأمور به شرکت در آن سربزه که به ریاست اسامه بن زید بن حارثه بود، شدند و اسامه، جُرف را لشکرگاه قرار داد و نیز تخلف این دو نفر (ابوبکر و عمر) ثابت است و حدیث لعن را علمای بزرگ اهل سنت روایت کرده‌اند^۱ و تا حدی تخلف آنها ثابت است که بعضی در مقام برآمده‌اند که تخلف آنها را توجیه و حمل بر ضرورت نمایند.

۱. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نہج البلاغہ، ج ۶، ص ۵۲ و دیگر مصادر معتبر شیعہ و اهل سنت.

در مورد علی علیه السلام، تخلف بی موضوع است. اینکه می‌گویید اگر تخلف نکرده، پس به امامت ابوبکر اعتراف کرده چه معنا دارد؟ این چه ملازمه عجیبی است؟

تخلف و عدم تخلف و لعن، مربوط به زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله است که بر ابوبکر و سایر صحابه، اسامه امارت داشت و علی علیه السلام مأمور به شرکت در آن نبود. حاصل اینکه این طعن و ایراد بر ابوبکر و عمر و شمول لعن حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت به آنها بر هرکس که مراجعه به تاریخ نماید در نهایت وضوح ثابت می‌شود و همه می‌فهمند که تخلف آنها برای توطئه و اغتنام فرصت بود، چنان که حکمت دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله عدم حضور آنها در مدینه بود.



بیان ارتداد برخی از صحابہ در قرآن

س. شیعه اگر صحابہ را کافر بدانند بالتبع علی را هم کافر دانسته، چون که به امر خدا قیام نکرد و از این تکفیر لازم می آید که همه شریعت و حتی قرآن که توسط ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر صحابہ نقل شده، باطل باشد!

ج. باز هم می گوئیم که این افترا بی بیش نیست. شیعه هر کسی را که صحابہ را به خاطر صحابہ بودنشان کافر بگوید، کافر می داند.

بلی، صحابہ ای که قرآن کریم بر نفاق آنها تصریح کرده، همان کسانی که به زمان قبل از اسلام برگشتند، مرتد می داند. اما اینکه در قسمت دوم سؤال می گوئید از این تکفیر، لازم می آید که قرآن هم باطل باشد هیچ ملازمه ای وجود ندارد قرآن قطعی الصدور و متواتر است و همه صحابہ اعم از عدول و غیر عدول آن را نقل کرده اند و حتماً می دانید که در تواتر لازم نیست که همه مخبرین و راویان عدول باشند بلکه تواتر به خبر فساق هم ثابت می شود و قرآن کریم به اخبار همه صحابہ به دست ما رسیده است، علاوه بر آنکه خود قرآن معجزه همیشگی است که خودش، خودش را اثبات می کند.

انگار قرآن همین الان بر پیامبر ﷺ نازل شده و به مردم می گوید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْهُ﴾^۱

۱. بقره، ۲۳: «و اگر در باره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید».

۴۴ / صراط مستقیم

اما شما که گوش شنوا ندارید، برای دفع اشکالات محکم معتبری که به بعضی از صحابه وارد است، به ایراد اتهاماتی متوسل می‌شوید که از خانه عنکبوت هم سست‌تر است!



قرآن و سنت، محور مذہب شیعہ

س. شیعه معتقدند کہ ائمہ در پهلوی مادرانشان هستند و از ران راست متولد می‌شوند. آیا محمد کہ برترین پیامبران و والاترین انسان‌ها بود، در شکم مادرش نبود و از رحم او بیرون نیامد؟

ج. شیعه، حضرت رسول خدا محمد بن عبدالله ﷺ را افضل تمام انبیا، امامان، ملائکہ و همه مخلوقات خدا، می‌دانند و برای احدی، فضیلتی بر آن حضرت نمی‌گویند. محور تمام مطالب شیعه و امامان شیعه، قرآن وحی نازل بر رسول خدا ﷺ و گفتار، رفتار و کردار آن حضرت است. شیعه، ائمہ علیہم السلام را صاحب هر مقامی می‌داند، به استناد قرآن مجید و احادیث متواتره ثابت‌الصدور است.

شیعه می‌گوید اسلام، مذہب و عقاید اسلامی را باید از محک‌مات آیات و روایات شناخت. شما با چه جرئتی می‌گویید: «شیعه معتقدند».

شما از این همه کتاب‌های کلامی و کتاب‌های مخصوص به اعتقادات اصلی شیعه - کہ به واسطه آن تبرز بر سایر مذہب دارند - چشم می‌پوشید و تنها مضمون یک خبر واحد را به همه شیعه نسبت می‌دهید، چنان کہ در بین خودتان نیز نسبت به مذہبی کہ دارید همین معامله را دارید! کمی انصاف داشته باشید و اعتقادات مذہب را از کتاب‌های معتبر آنان نقل کنید.



علم غیب یا مبرو ائمہ علیهم السلام

س. کلینی در کتاب کافی می‌گوید: «أن الأئمة يعلمون متى يموتون وأنهم لا يموتون إلا باختيار منهم؛ ائمه می‌دانند که چه زمانی می‌میرند و آنها جز با اختیار خودشان نمی‌میرند» و مجلسی در بحار الأنوار حدیثی را ذکر می‌کند که می‌گوید: «لم یکن إماماً إلا مات مقتولاً أو مسموماً؛ هیچ امامی نبوده مگر آنکه او را کشته‌اند یا مسمومش کرده‌اند»؛ اگر آن‌گونه که کلینی و حر عاملی گفته‌اند امام غیب می‌داند، پس امام آب و غذایی را که به او داده می‌شود اگر مسموم باشد می‌داند که مسموم است و اگر آن را بخورد و بمیرد خودکشی کرده است.

ج. مسئله علم پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله به غائبات و مالایدرک حسب العادة للناس ثابت است. مواردی که در مغیبات به آن خبر داده‌اند و اهل سنت و شیعه همه روایت کرده‌اند، و شبهه و شک در آنها نیست از بس که بسیار است در علم واسع آنها «بما كان وما يكون وما هو كائن» جای شک نمی‌گذارد.

ما از شخص رسول اعظم صلی الله علیه و آله شروع می‌کنیم که آن حضرت از «ما كان وما يكون وما هو كائن» در موارد متعدّد خبر داده‌اند، که علم او را به این نوع موارد سه‌گانه ثابت می‌نماید، یعنی هر کس می‌فهمد علمی که اظهار کرده‌اند مختص به آن موارد خاص که به مناسبت، اظهار علم فرموده‌اند نیست.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۴۷

از آیه شریفه ﴿عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾^۱ استفاده عموم می‌شود؛ زیرا موصول، افاده عموم می‌نماید و همچنین ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ﴾^۲ دلالت بر عموم دارد و به قرینه، دانسته می‌شود که الف و لام در آن عهد است و مثل «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأُيُهَا»^۳ دلالت بر این دارد که پیغمبر ﷺ، شهر تمام علوم است و علی ؑ هم باب آن شهر است.

اظهار نظر در حقیقت علم و اینکه این علم چگونه حاصل می‌شود و حقیقت آن چیست، ورود در وادی بسیار وسیع و عمیقی است که عقل‌های عادی؛ از فلاسفه و دیگران، هیچ‌یک حرف آخر را - که موجب اطمینان باشد - نزده‌اند. حضرت رسول خدا ﷺ در علم به اشیا و معرفت حقایق، اعلم بشر و بلکه اعلم از ملائکه است که معلّم الهی شدیدالقوی به او آموخت و خداوند به او، ادب و فرهنگ تعلیم کرد که فرمود:

«أَدَّبَنِي رَبِّي وَ أَحْسَنَ تَأْدِيبِي»^۴.

علم به زمان موت اشخاص و حوادث آینده، از علمی است که پیغمبر ﷺ از آنها خبر داده و از مشهورترین آنها خبر از قتل عمار به دست فتنه باغیه است و نیز خبر از فتح مدائن و سایر فتوحات.

امیرالمؤمنین ؑ و سایر امامان اهل بیت ؑ باب شهر علم، یعنی وارث علوم

۱. نساء، ۱۱۳؛ «و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت».

۲. علق، ۵؛ «و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد!».

۳. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۶ - ۱۲۷.

۴. سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۷، ص ۲۱۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ ج ۶۸، ص ۳۲۸؛ ج ۱۰۸، ص ۲۲۲؛ «پروردگرم مرا ادب و تربیت کرد و این همراه با لطف و حلم و مهربانی بود».

پیغمبر اعظم ﷺ هستند و علم وسیع و فراگیر آنها قابل انکار و مورد اعتراض نیست. علم خدا و در مراتب بعد، علم انبیا، اولیا و اوصیا از آیات بزرگ الهی است. به هر حال، اعتقاد شیعه نسبت به علم امامان علیهم السلام برگرفته از اعتقادی است که به علم رسول خدا ﷺ دارد و اقتضای امامتی است که خدا حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را پس از آن ابتلا و آزمایش خاص، به آن برگزید و پیامبران دیگر را که قرآن مجید نام برده بر حسب ﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا ﴾^۱ به آن افتخار بخشید. به تفصیل به سؤالات در این موضوع - که حقیقت آن مانده است و استقبال ائمه علیهم السلام از شهادت و قضای الهی - ، وجوه مقبول متعددی گفته شده است که برای اطلاع از آنها، هرکسی بخواهد می‌تواند به کتاب‌هایی که پیرامون علم امام تألیف شده رجوع نماید.

۱. انبیاء، ۷۳؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند».



دعوت پیامبر ﷺ علت اصلی پیشرفت

س. شیعیان می گویند که خلفا کافر بوده اند. پس چگونه خداوند آنها را یاری کرد و کشورها را به دست آنها فتح نمود؟ در حالی که سنت الهی این است که کفار و منافقین را شکست می دهد؟ در مقابل، معصوم شیعیان امت دچار تفرقه گردید تا آنکه دشمنان، به اسلام و مسلمین چشم طمع دوختند پس ولایت و حکومت معصوم کدام رحمت را برای امت به ارمغان آورد؟

ج. مکرر گفتیم که شیعیان با همه آنها معامله اسلام و مسلمانی داشتند، اما پیشرفت اسلام و فتوحات، همه مربوط به حقیقت دعوت و قدرت حرکتی بود که پیغمبر ﷺ به امر خدا ایجاد کرد، که همه حتی کسانی که آنها را منافق می دانستند به وعده های پیغمبر ﷺ ایمان داشتند که دعوت به جلو می رود و خبرهای غیبی پیغمبر ﷺ محقق می شود.

در دوران حضرت علی رضی الله عنه اگر آن فتنه ها پیش آمد، همه مولود دوران و مدیریت آنها (خلفای قبلی) بود که علی رضی الله عنه را خانه نشین کردند و مردم را به عدم تعهد به مبانی دینی و دل بستگی به دنیا و ریاست پرورش دادند و کردند آنچه کردند. معاویه را بر بخش مهمی از عالم اسلام مسلط کردند و او مانع از جهان گیر شدن اسلام شد، و عمر که به ظاهر بر همه عمال سخت می گرفت، او را مورد مؤاخذه قرار نمی داد و می گفت: هَذَا كَسْرَى الْعَرَبِ^۱ که راجع به سر این موضع خاص نسبت به معاویه، حرف

۱. ذہبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۳۴؛ ابن کسرای عرب است.

و حدیث‌هایی است که ما نمی‌خواهیم وارد آن شویم، ولی مانع اصلی از پیشرفت اسلام و جهان‌گیر شدن دعوت، استبداد آن چند نفر بود که معروف است آن شخص مسیحی گفت: ما باید از معاویه متشکر باشیم که اگر او نبود و آن موضع مخرب را در داخل اسلام اتخاذ نمی‌کرد، اسلام تمام اروپا و جهان را مسخر می‌نمود.^۱

۱. رشید رضا در تفسیر المنار، گفته آن شخص مسیحی را آورده است که می‌گفت: باید مجسمه معاویه را با طلا بریزیم و در میدان برلین نصب کنیم، زیرا اگر او نبود، اکنون مسلمانان در قلب اروپا حکومت می‌کردند. (ج ۱۱، ص ۲۶۰).



پیشرفت ہنگام در کروی پیروی از پیامبر ﷺ

س. آیا معقول است کہ پیامبر در انتخاب اصحاب ناموفق بود ولی رہبر

انقلاب ایران یعنی خمینی در این کار موفق بود؟

ج. اینها چه حرف‌هایی است! توفیق پیغمبر ﷺ در امر رسالت و دعوت مردم به

خدا و اسلام، از همه انبیا حتی ابراہیم خلیل علیہ السلام هم بالاتر بود. موفقیت دیگران ہم

پیروی از پیغمبر ﷺ بوده و هست.

نجاح و موفقیت آیت‌الله خمینی رحمۃ اللہ علیہ ہم از نجاح و موفقیت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و سیرہ

او و قرآن مجید است.

تمام رجال بزرگ عالم را اگر یک فرد بشماریم، طرف مقایسه با پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

نمی‌باشند.

چه بگوییم از دست نادان‌هایی مثل شما کہ از اصل بحث، یعنی مشروعیت

حکومت خلفا بعد از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرار می‌کنند و دائم به حاشیہ می‌روند!



پیدایش شیعه اثنی عشری

س. شیعه ادعا می‌کنند که اصحاب پیامبر بعد از وفات او مرتد شده‌اند. پرسش این است که آیا اصحاب پیامبر قبل از وفات پیامبر شیعه اثنی عشری بودند، سپس بعد از مرگ پیامبر سنی شدند یا اینکه قبل از وفات پیامبر سنی بودند سپس شیعه شدند؟!

ج. عنوان شیعه برای خواص پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داده شده بود.^۱ اثنی عشری به طور رسمی عنوان نبود، سنی هم عنوان نبود تا بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از اینکه منع عمر از نقل احادیث و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله برداشته شد، عنوان شد. به هر حال، این عنوان «سنی» به عکس شیعه که عنوانی اصیل است، عنوانی بی‌اصل و مأخذ است.

۱. سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹ و دیگر مصادر اهل سنت.



پیامبر ﷺ، مؤسس عنوان شیعه

س. دین در دوران پیامبر کامل گردید؛ زیرا خداوند می فرماید: ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾؛ «امروز، دین شما را کامل کردم» و مذهب شیعه بعد از وفات پیامبر پدید آمده است. پس چگونه شیعه می گوید که دین با امامت علی کامل شد؟

ج. عجیب است که شخص چنین ادعایی نماید! عنوان شیعه بر پیروان امیرالمؤمنین و اهل بیت ﷺ، عنوانی است که شخص پیغمبر ﷺ آنها را به آن معرفی کرده است.

شما تفاسیر خود اهل سنت را بخوانید. آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُم خَيْرُ الدَّرَجَاتِ﴾^۱ را تلاوت کنید و روایاتی که در تفسیر آن مثل سیوطی در الدر المنثور^۲ آورده و در کتاب های حدیث روایت شده بخوانید تا بدانید که شیعه در همان عصر پیغمبر ﷺ به زبان خود آن حضرت - که ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۳

۱. بینه، ۷؛ «(اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا)یند».

۲. به عنوان نمونه در تفسیر این آیه از جابر با اسناد صحیح نقل می کند که می گوید: ما نزد پیغمبر اکرم ﷺ بودیم که علی ﷺ وارد مجلس شد. پیغمبر فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست به یقین این شخص (علی بن ابی طالب) و شیعیانش، روز قیامت رستگارند». سیوطی، الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۷۹.

۳. نجم، ۳ - ۴؛ «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!».

است - بر پیروان خاص علی علیه السلام اطلاق و اکمال دین هم به ابلاغ ولایت علی علیه السلام انجام شد.

عنوان سنی، بعدها و بعدها نه حتی در عصر صحابه و بلکه تابعین بلکه بعدها (که به واسطه تغییر مسیر معین نظام من عندالله تعالی که در یوم الغدیر اعلام شد) پدید آمد و سعی سیاسی حکومت در بازداری مردم از روی آوردن به اهل بیت علیهم السلام بود و مردم را از اسلام ناب و خط تشیع و پیروی اهل بیت علیهم السلام با سیاست، زور، ارباب، قتل و شکنجه بازداشتند و مکتب بی‌اصالت مخالف سنت قطعیه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وسیله عمال خود به وجود آورد و با جعل احادیث عنوان سنی و سنت را جعل نمودند.

این حقایقی است که تاریخ، همه را بازگو می‌کند و بر هیچ محقق منصفی که تاریخ آن ازمنه و حکومت‌های استبدادگرانه - که بر اساس ارباب و سلب حقوق مردم مسلمان بود - مطالعه کند، پنهان و مخفی نمی‌ماند.



تخصیص پیامبر ﷺ بر امامت ائمه اشنی عشر علیہ السلام

س. شیعه می گویند که ابوبکر و عمر در کنار زدن علی از خلافت موفق شدند. از آنها می پرسیم وقتی آنها علی را کنار زدند، خلافت چه دستاوردهایی برای خودشان داشت؟

چرا ابوبکر یکی از پسرانش را جانشین خود نکرد، چنان که طبق گفته شیعیان، علی فرزندش حسن را جانشین خود قرار داد؟ و چرا عمر یکی از فرزندان را به عنوان جانشین خود تعیین نکرد؟

ج. مثل این است که در زمان ما بگویید: فلان نامزد رئیس جمهوری آمریکا یا جاهای دیگر چه دستاوردهایی برایشان دارد؟ فرزندش که پس از او رئیس جمهور نمی شود.

مگر نمی دانید که ریاست موقعیتی است که آنها دنبال آن هستند و برای یک روز آن هم، به هر کاری تن می دهند.

اما جانشینی امام حسن و امام حسین علیهما السلام به عقیده شیعه به تعیین شخصی حضرت علی علیهما السلام نبود بلکه نصب الهی بود که پیغمبر ﷺ از آن خبر داد: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ»؛ سایر ائمه علیهم السلام نیز به تعیین، نصب و معرفی الهی به وسیله پیغمبر ﷺ بودند.

ابوبکر پسری که قابلیت داشته باشد او را به جای خود - که مانند عمر همفکر و

۱. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۵۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۳؛ مرتضی، شرح الازهار، ج ۴، ص ۵۲۲ «پاورقی».

هم‌حزبی او باشد - معرفی کند نداشت و از طرفی مصالح شخصی خود و کسانش را در معرفی عمر محفوظ می‌دید، از این جهت او را معرفی کرد.

عمر هم همین‌طور سیاست بنی‌هاشم‌زدایی و منفعت‌گرایی حزبی خود را با همان شورا تأمین کرد، اما فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر بسیاری اگر از پدرشان محبوب‌تر نبودند کمتر نبودند و مردم در وجود آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌دیدند.

با قطع نظر از تنصیص شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر امامت آنها، امیرالمؤمنین هم اگر می‌خواست از جانب خودش کسی را به سرپرستی امت بگمارد طبعاً حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بود و تعیین دیگری جایز نبود.

حساب این دو امام که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنها به «أبناء»^۱ تعبیر می‌فرمود با عبدالرحمن بن ابی‌بکر یا عبدالله بن عمر از زمین تا آسمان و بیشتر و بیشتر فاصله دارد.

۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۷۳؛ شوکانی، نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۳۹؛ و نیز رجوع کنید به روایات اهل سنت که قضیه مباحله را ذکر کرده‌اند از جمله: احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۱۸۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۰.



توصیہ های پیامبر ﷺ به پیروی از اہل بیت

س. در *نہج البلاغہ* روایت است کہ وقتی بہ علی خبر رسید کہ انصار ادعا کردہ اند خلیفہ و امام باید از آنها تعیین شود، گفت: «چرا علیہ آنها دلیل نیاوردید کہ پیامبر وصیت نمودہ کہ با نیکوکارشان نیکویی شود و از بدکار آنها گذشت شود؟ گفتند: این چہ دلیلی علیہ آنها می تواند باشد؟ گفت: اگر امامت بہ آنها تعلق می داشت، پیامبر در مورد آنها سفارش نمی کرد»، بہ شیعہ باید گفت کہ همچنین پیامبر در بارہ اہل بیت خود سفارش نمودہ کہ با آنها بہ نیکی رفتار کنید و فرمودہ است: «أذکرکمُ اللہ فی اہلِ بیتی؛ شما را در بارہ اہل بیتم سفارش می کنم».

پس اگر امامت حق ویژه آنها بود، پیامبر در مورد آنها سفارش نمی کرد.

ج. چہ قیاس مع الفارق بل مع الفوارقی است. تأکیدات و تنصیبات پیغمبر اکرم ﷺ مختص بہ جملہ «أذکرکمُ اللہ فی اہلِ بیتی»^۱ نیست.

آن حضرت، مکرر در مکرر مردم را بہ پیروی از اہل بیت ﷺ و رجوع بہ آنها و اینکہ حق با آنهاست و نجات و رستگاری در بودن با آنهاست دعوت فرمود.

این جملہ ہم اشارہ دارد بہ ظلم هایی کہ حضرت می دانست بر اہل بیت ﷺ می شود و بہ آنها اتمام حجت فرمود.

انسان باور نمی کند کہ این سؤال ها از جانب عالمان و بزرگان اہل سنت باشد، بلکہ یقین می کند کہ آن را اشخاصی جاہل و غیر آگاہ بہ تاریخ مطرح می کنند.

۱. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۲۳؛ «شما را در مورد اہل بیت و خاندانم سفارش می کنم».



تخصیص پیامبر ﷺ به اسامی اهل بیت

س. شیعیان برای اثبات امامت امامان دوازده‌گانه به این حدیث استدلال می‌کنند که پیامبر فرمود: «دوازده خلیفه خواهند بود که همه از قریش هستند». اینک به شیعه باید گفت که همه روایات حدیث به صراحت می‌گویند که این دوازده نفر امیر و خلیفه و فرمانروای مردم خواهند بود. معلوم است که از ائمه شیعه، فقط علی و فرزندش حسن به خلافت رسیدند. پس مراد از دوازده نفر در روایات، ائمه شیعه نیستند.

ج. فقه‌الحدیث این نیست که این دوازده نفر همه به ظاهر هم حکومت پیدا می‌کنند، بلکه معنای حدیث این است که امر این امت به خیر و خوبی خواهد بود اگر این دوازده نفر بر آنها ولایت و حکومت داشته باشند.

مضافاً بر اینکه این حدیث به الفاظ مختلف از جابر بن سمره و از عبدالله بن مسعود روایت شده است و از همه آنها استفاده می‌شود که خلفای شایسته - که نمایش وجود پیغمبرند - دوازده نفر هستند.^۱

اگر این دوازده نفر ائمه اثنی‌عشر از اهل بیت ﷺ نیستند شما بگویید کیستند؟ آیا یزید، مروان و کسانی که خمّار و متجاهر به بی‌اعتنایی به اسلام بودند، خلیفه‌اند؟ شما چه کسانی را شایسته جانشینی پیامبر ﷺ در اداره امور امت اسلامی معرفی می‌کنید؟ کمی تأمل کنید. برای این احادیث متواتر ائمه اثنی‌عشر اگر همه علمای اسلام جمع شوند، مصداقی غیر از این دوازده نفر پیدا نمی‌کنند.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ۸۶ - ۱۰۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۶ ص ۲ - ۴.



تنصیص پیامبر ﷺ بر امامت حضرت علی ﷺ

س. وقتی این آیه نازل شد کہ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾؛ «خداوند بہ شما فرمان می‌دهد کہ امانت‌ها را بہ صاحبانش بدهید».

پیامبر ﷺ بنی شیبہ را فراخواند و کلید کعبہ را بہ آنها داد و گفت: «آن را بگیرید کہ برای ہمیشہ تا روز قیامت بہ دست شما خواهد بود و کسی جز ستمگری آن را از دست شما نخواهد گرفت». پیامبر ﷺ در مورد خادم و سدنہ کعبہ چنین می‌گوید.

پس چرا در مورد خلافت علی چنین چیزی نگفت؟

ج. تعجب است کہ می‌گویید پیغمبر ﷺ در مورد خادم و سدانیت کعبہ فرمودہ و در مورد خلافت علی ﷺ چیزی نگفتہ است با اینکہ از آغاز بعثت، یعنی از وقت نزول ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ و در غدیر خم «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...»^۲ و در مناسبات مختلف دیگر برای امامت و خلافت علی ﷺ تنصیص فرمود و در احادیث، بہ امامت عترت و تمسک بہ آنها وصیت فرمود.^۳

بعید است این سؤال را آشنای بہ کتب مهم اهل سنت طرح کردہ باشد چرا کہ در آن، تنصیصات مختلفہ و متعدده پیامبر ﷺ بر امامت علی ﷺ آمدہ است.

۱. شعراء، ۲۱۴؛ «و خویشاوندان نزدیکت را انداز کن!».

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۸۱، ۳۷۲؛ نسائی، خصائص امیر المؤمنین، ص ۹۳ - ۹۸؛ حدیث ۵۳۳؛ همو، السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹.

۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.



واکنش صحابه در مسئله جانشینی پیامبر ﷺ

س. اگر آن‌گونه که شیعه می‌گویند اصحاب دشمن یکدیگر بودند و هریک برای رسیدن به خلافت تلاش می‌کرد و باهم بر سر ریاست اختلاف داشتند، هزاران انسان در زمان اصحاب مسلمان نمی‌شدند و آنها مناطق زیادی از جهان را فتح نمی‌کردند.

ج. تعجب است که کسی اختلافات بین صحابه را که حتی در زمان خود پیغمبر ﷺ وجود داشت منکر شود و تلاش آنها را برای نیل به خلافت و مراتب پایین‌تر از حکومت ولایات و مناصب مختلف نداند، حتی مانند طلحه و زبیر که از اصحاب معروف و مشهور بودند از امیرالمؤمنین علی علیه السلام حکومت کوفه و بصره را می‌خواستند.^۱

در آن میان بسیار کم بودند اشخاصی که دامنه‌شان از علاقه به ریاست و سعی در تحصیل آن پاک باشد. با این وجود این روحیات اگرچه زیان‌بار شد و زیان‌بار بود، اما حرکت نیرومندی که اسلام و رسالت حضرت رسالت‌مآب صلی الله علیه و آله ایجاد کرده بود مانند گویی که به دست تواناترین افراد در فضا پرتاب شود با شتاب به جلو می‌رفت، اگر بگوییم امروز هم اینگونه با همان حرکت رو به جلو است و توقف ندارد، مبالغه نکرده‌ایم. اما بسیاری از اصحاب هرچه فتوحات بیشتر می‌شد و جلوه‌های دنیا را بیشتر می‌دیدند، هوا، هوس و حب ریاستشان داغ‌تر و آشکارتر می‌گردید.

۱. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۴۵۱ - ۴۵۲ و دیگر مصادر معتبر اهل سنت.

پانچ بہ شہادت و ایت / ۶۱

و این علی علیه السلام و پیروان او، ابوذرها، مقدادها و اصحاب پاک بودند که تحت تأثیر هوا و هوس قرار نگرفتند و همان مشی و روش زاهدانه و خداپسندانه عصر نبوی را حفظ کردند و این علی علیه السلام بود که ابن عباس می گوید: در ذی قار خدمت آن حضرت رسیدم و او کفش خود را اصلاح می کرد. به من فرمود: «مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ؟» قیمت این کفش چقدر است؟».

عرض کردم: لَا قِيمَةَ لَهَا؛ قیمتی برای او نیست؟

فَقَالَ علیه السلام: «وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا
أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا»؛

فرمود: «به خدا سوگند این کفش پیش من از امارت و فرمانروایی بر شما محبوب تر است مگر آنکه حقی را برپا دارم یا باطلی را دفع کنم».^۱

و این علی علیه السلام بود که می فرمود:

«دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدُ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَز».^۲

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۳ (ج ۱، ص ۸۰)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۷)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۲؛ «این دنیای شما پیش من از آب بینی بز ماده بی ارزش تر است».



ارتداد برخی از صحابه پیامبر ﷺ

س. شیعه معتقدند که اغلب صحابه به جز تعداد بسیار اندکی منافق و کافر بوده‌اند. اگر چنین است، پس چرا این کافران آن تعداد اندکی را که با پیامبر بودند نابود نکردند و اگر اصحاب بعد از وفات پیامبر همه به جز هفت نفر مرتد شدند، چرا آنها آن هفت نفر را نکشتند و به دوران نیاکانشان برگشتند؟

ج. شیعه نمی‌گویند که اصحاب همه یا اکثریت مرتد شدند، بلکه می‌گویند که در همان عصر پیغمبر ﷺ بر حسب صریح آیات قرآن، در بین صحابه، منافقین بودند که اگرچه با آنها به ظاهر معامله اسلام می‌شد، اما در باطن، کافر و بی‌اعتقاد بودند. بعد از پیغمبر ﷺ بسیاری از اینها بر حسب روایات صریحه صحیحه حوض^۱، مرتد^۲ حقیقی شدند. باز هم اگرچه صریحاً اصل نبوت را انکار نمی‌کردند و از اسلام برای نیل به مقاصد خود بهره می‌گرفتند، ولی نصوص مسائلی را که پیغمبر ﷺ فرموده بود یا قرآن بر آن صراحت داشت منکر شدند و در عین حال دستگاه حاکمه وقت به‌عنوان ارتداد، کسانی که آنها را نمی‌پذیرفتند و استبداد آنها را خلاف اسلام و نصوص صادر از پیغمبر ﷺ می‌دانستند به قتل می‌رساندند که داستان عمر با مالک بن نویره^۲ یکی از آن عار و ننگ‌هایی است که به‌بار آوردند.

۱. بخاری، صحیح، ج ۷، ص ۲۰۸.

۲. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۵۰۳؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۵۷.



ابوبکر، همراه پیامبر ﷺ در غار ثور

س. چه چیزی ابوبکر را مجبور کرده بود تا در سفر هجرت، همراه پیامبر باشد؟ اگر چنانکه شیعه می‌گوید او منافق بود، پس چرا از پیش قومش که کافر بودند فرار می‌کند و حال آنکه کافران در مکه صاحب قدرت و فرمانروایی بودند؟ اگر او به خاطر منفعت دنیوی اقدام به هجرت نموده بود، پس بگویید زمانی که پیامبر تنها و آواره بود همراهی او چه منفعتی داشت؟

ج. ابوبکر طبعاً قوی‌النفس و شجاع نبود. او پیش‌بینی می‌کرد که بعد از هجرت پیغمبر ﷺ، وی و دیگران از کسانی که تحت حمایت آن حضرت قرار داشتند در غیاب آن حضرت، مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند، از این جهت با حضرت همراه شد و اَلَّا او رفیق دل‌بخواهی نبود.

در غار هم ابوبکر به‌جای اظهار قدرت و ایمان به نصرت خداوند متعال در آن وضعیت حساس، اظهار حزن و ترس می‌نمود و پیغمبر اکرم ﷺ، او را امر به آرامش و ترک حزن و اضطراب می‌کرد.^۱

ما بیشتر از این نمی‌گوییم و او را مثل بعضی متهم نمی‌کنیم که از آن اظهار حزن، جزع و فزع غرضش این بود که آنهایی که در تعقیب پیغمبر ﷺ بودند مطلع شوند!

۱. اشاره به آیه ۴۰ سوره توبه: ﴿فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هَمَّ فِي الْعَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْرُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾؛ «اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد (و در مشکل‌ترین ساعات، او را تنها نگذاشت) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، درحالی که دوّمین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت) در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می‌گفت: غم مخور، خدا با ماست!».

نه، ما هرگز نمی‌گوییم و این احتمال را نمی‌دهیم، اما از این واقعه به ضعف ایمان و عدم اعتقاد محکم او به رسالت حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله پی‌می‌بریم و این آگاهی و علمی است که برای هرکسی که دقت در این اوضاع داشته باشد - اگر هم سنی باشد و نخواهد به این نتیجه برسد - به آن می‌رسد چنان‌که بسیاری از بزرگان اهل سنت به آن رسیده‌اند.

اما نسبت به خوابیدن امیرالمؤمنین علیه السلام در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله؛ اگر فرضاً بگویند حضرت علی علیه السلام می‌دانست و پیغمبر صلی الله علیه و آله به او خبر داده بود و به نصرت خدا مطمئن بود، می‌گوییم: برفرض اینکه حضرت علی علیه السلام با اطلاع در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده باشد برای اینکه حضرت علی علیه السلام و ابوبکر را در دو جایگاه قرار دهد، کافی است. جایگاهی که فاصله‌اش از فاصله زمین و آسمان بیشتر می‌شود.



رفقار پیامبر ﷺ با منافقان

س. اگر به شما گفته شود کہ رھبری صالح و پرهیزکار، حاکم مردمی است کہ بعضی منافق و بعضی مؤمن اند و این مرد بہ لطف الہی منافقان را از طرز سخنشان می شناسد، اما با وجود آن، از افراد شایستہ دوری می نماید و منافقان را انتخاب کردہ و پستہای مہم را بہ آنان می دہد و با دختر بعضی از آنها ازدواج کردہ و بعضی داماد او ہستند، نظر شما دربارہ این مرد چیست؟ شیعہ در مورد پیامبر چنین عقیدہ و باوری دارند!

ج. شیعہ، پیامبر خدا ﷺ را اصلح و اکمل خلق می دانند و اعمال و گفتار او را بہ حکم

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ امری الہی می شمارد.

او در تبلیغ اسلام، سیاست و مأموریت گام بہ گام داشت و در آغاز و ابتدای دعوت؛ چہ قبل از ہجرت و چہ بعد از آن، این روش را داشت کہ بہ همان اعتراف زبانی اشخاص بہ توحید و گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اکتفا می کرد و ہمہ را در این حریم وارد می نمود با علم بہ اینکہ در بین آنها افراد منافق ہم وجود دارد - کہ ہرچہ گسترش اسلام بیشتر شد، مواضع منافقانہ و حزب سازی آنها بیشتر آشکار شد - با آنها بہ همان ظاہر اقرار بہ اسلام عمل می کرد و مأمور بہ ظاہر آنها بود و کشف ضمائر و قلوب نمی فرمود.

۱. نجم، ۳-۴؛ «و ہرگز از روی ہوای نفس سخن نمی گوید؛ آنچه می گوید چیزی جز وحی کہ بر او نازل شدہ نیست».

برخوردها، معاشرت‌ها و همسرگرفتن‌های او همه مواضعی بود که در راستای عمل به ظاهر - که از بدو ظهور اسلام تا به حال اصل بوده و هست - عمل می‌کرد. آن حضرت در کارهایش برای پیشرفت دعوت، به قبول همگانی مردم و اعلام ظاهری اکتفا می‌کرد و چنان که قرآن می‌فرماید از مردم در برنامه‌های روابط شخصی و در حدی اجتماعی، اسلام آنها را می‌پذیرفت؛ با آن کسی که ایمان به پیغمبر ﷺ در حدّ ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ نداشت و مانع آن حضرت در کتابت وصیت در مرض موت او شد و جمله «غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ»^۱ و «لَيْهَجُ»^۲ با تعبیر «إِنَّ الرَّجُلَ» را گفت، تا آخر عمر خود معامله به ظاهر اسلام کرد.

آن حضرت هیچ پست مهممی را به آنها ندادند. پست مهمم در آن زمان، جهاد فی سبیل الله و استقبال از شهادت بود که اینها هیچ‌گاه موضعی ابراز نکردند و پیش قدم نشدند. به هر حال ما نمی‌خواهیم از آن اوضاع، و از آن شرایط و دشواری‌های امر دعوت و انجام رسالت حرفی بزنیم. اجمالاً آن برخورد و نگهداشتن مردم و مواضع حضرت با آن مردم - که جدیدالعهد به اسلام بودند و ترک بت‌پرستی و عادات ذمیمه و قتل و زنده‌به‌گور کردن دختران، برایشان مشکل بود - این‌گونه جامعه را رهبری کردن و به جلو بردن جز با آن مواضع حکیمانه و چشم‌پوشی‌های آن حضرت از نواقص اخلاقی

۲۰۱. اشاره به روایت: «لَمَّا احْتَضَرَ النَّبِيُّ وَ فِي بَيْتِهِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ النَّبِيُّ: هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُكُمْ كِتَابٌ رَبُّكُمْ.» و «فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ.»

وقتی پیامبر ﷺ به حال احتضار افتاد گروهی در خانه آن حضرت بودند که عمر بن خطاب هم در میان آنها بود، پیامبر ﷺ فرمود: بیایید برای شما چیزی را بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت، بر پیامبر، درد و رنج چیره شده است و قرآن نزد شما هست، کتاب خدا برایتان بس است و نیز گفت: این مرد (پیامبر ﷺ) هذیان می‌گوید. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۲۷ - ۱۲۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶ و دیگر مصادر شیعه و اهل سنت.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۶۷

بعضی از مردم و همه برنامه‌هایی که حکمای بزرگ و سیاستمداران جهان را متحیر ساخت، میسر نمی‌شد.

سخن در اسرار و زوایای تغافل‌ها و تجاهل‌های ظاهری بسیار است و همه از معجزات رسول خدا ﷺ است که توانست با این اشخاص کار کند و این اساس الهی را پی‌ریزی نماید.

بسیار جای تعجب است که شما با این دفاع‌هایی که به گمان خود از سران معارض با امامت الهی اهل بیت ﷺ می‌نمایید، مواضع خداپسندانه و بسیار حکیمانه پیغمبر ﷺ را زیر سؤال می‌برید چون تخلفاتی که از آنها صادر شده قابل انکار نیست. به جای اینکه خود آنها را مسئول اعمال و رفتاری که مرتکب شدند بدانید و اعتراض کنید، پیغمبر ﷺ را مسئول می‌شمارید!

اعمال آنها هرگز قابل توجیه نیست. معامله حکیمانه پیغمبر ﷺ را امضای غلط‌کاری‌های آنها می‌خوانید!

هرچه بیشتر در این وادی‌ها قدم بگذارید و تاریخ صدر اسلام و بعد از رحلت پیغمبر ﷺ را بیشتر بکاوید، کسانی که از آنها دفاع می‌کنید بیشتر زیر سؤال قرار می‌گیرند.

چرا عمر مانع از کتابت وصیت رسول خدا ﷺ شد و آن جسارت و توهین را - که قلب هر مسلمان مؤمن به رسالت را می‌لرزاند - به پیغمبر ﷺ کرد و در آن حال مرض، دعوا و غوغا به پا نمود؟!

آیا غیر از این بود که او می‌دانست صد در صد، مردم علی ﷺ را برمی‌گزینند و به همین خاطر اختناق را فراهم نمود؟

آیا غیر از این بود که اگر مردم به حال خود گذاشته شده بودند، به‌طور طبیعی به سوی علی ﷺ می‌رفتند؟

چرا ابوبکر، عمر را خلیفه خود قرار داد با اینکه به گمان شما پیغمبر ﷺ از جهان رفت بی آنکه خلیفه معین کند، غیر از اینکه می دانست به طور طبیعی مردم به سوی علی می روند و عمر را انتخاب نمی کنند؟

آیا عقل ابوبکر از پیغمبر خدا ﷺ بیشتر بود که آن حضرت، خلیفه برای خود معین نکرده باشد ولی ابوبکر به فکر مردم بوده و برای آنها خلیفه تعیین نمود؟

چرا عمر به زور و تهدید و شمشیر از مردم برای ابوبکر بیعت گرفت؟!

آیا غیر از این بود که می دانست غرض پیامبر ﷺ از کتابت وصیت، تجدید اعلام ولایت علی ﷺ بود و با این توطئه بسیار مزورانه، علی ﷺ را کنار زد تا شخص ضعیف، بی کفایت و نالایقی، مثل عثمان روی کار بیاید؟

چرا عمر به پیغمبر ﷺ تاسی نکرد و او چه حقی داشت که این شورا را معین کند؟ اینها همه پرسش هایی است که هزار و چهارصد سال است بی جواب مانده است.



رفقا پیامبر ﷺ با خلفا

س. به تواتر ثابت شده و همه می دانند که ابوبکر، عمر و عثمان از افراد بسیار نزدیک به پیامبر بوده اند. آنها یا در حیات پیامبر و بعد از حیات او مسلمان کامل بوده اند و یا اینکه در حیات او یا بعد از وفاتش اسلام و ایمان آنها رنگ باخته است. اگر آنها با آنکه چنان با پیامبر نزدیک بودند مسلمان واقعی نبوده اند، پس پیامبر آنها را نمی شناخته است و یا اینکه از وضعیت آنها آگاه بوده، اما با آنها سازش کرده است و هریک از این دو فرضیه، توهین بزرگی به پیامبر است.

ج. در پاسخ به این مطالب اگر بخواهیم وارد شویم، ایراد و نقاط ضعف این افراد بسیار است و چنان که شما می گوید آنها وجیه نیستند.

خطاها و مطاعنی که از آنها بر حسب تاریخ و سیره آنها شمارش شده بسیار است، ولی بزرگ تر از همه معایب و نقطه ضعف بزرگ اینها که بر زندگی آنها سایه انداخته و تاریک نموده است، غضب خلافت، استبداد در تصدی ولایت و مخالفت با آن نصوص مؤکد نبوی است.

گناه و خلافتی که تا امروز هم آثار سوء آن باقی و جاری است و باین همه حرف و نقل و این همه تألیفات در محکوم بودن سیره و بنیاد کارشان تجدید مطلع لازم نیست، و همه مطالب در جای خودش محکم و مستدل بیان شده است.



دفن پیامبر ﷺ در حجره عایشه

س. چگونه پیامبر در حجره عایشه دفن می‌شود و حال آنکه شما شیعه‌ها عایشه

را به کفر و نفاق متهم می‌کنید؟

ج. شیعیان او را به کفر اصطلاحی متهم نمی‌کنند و نفاق هم، درجات و مراتبی دارد. شیعه او را رسماً به عدم اعتقاد به خدا یا نبوت پیغمبر متهم نمی‌کند هرچند رفتار او، ایمان بی‌شک را نشان نمی‌دهد.

جریان دفن پیغمبر اکرم ﷺ در حجره او برای این بود که پیغمبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: در همان مکانی که از دنیا رفته دفن شود. در تجهیز آن حضرت هیچ‌یک از عایشه و پدر او و عمر دخالت نداشتند. آنها سراغ کار خود در سقیفه حاضر شدند و حجره هم ملک عایشه نبود و حجره‌ها همه ملک خود پیغمبر ﷺ بود و پیغمبر ﷺ به حکم آیه: ﴿إِنَّا حَلَلْنَا لَكَ آزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ﴾^۱ صدق آنها را هم داده بود.

از باب ارث هم اگر بگویند، اولاً بنابر مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام زنی که از شوهر فرزند نداشته باشد از خانه او ارث نمی‌برد و به‌علاوه پدر عایشه که آن حدیث مورد حرف و اشکال را از پیغمبر ﷺ نقل کرد: که انبیا چیزی به ارث نمی‌گذارند (و حضرت فاطمه رضی الله عنها با استدلال به قرآن آن را رد فرمود)^۲ به‌هرحال خانه از آن عایشه نبود و بنابر این ادعای ابوبکر، خانه پیغمبر ﷺ و هرچه پیامبر ﷺ داشته است صدقه است و به همه مسلمانان

۱. احزاب، ۵۰؛ «ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم».

۲. بخاری، صحیح، ج ۵، کتاب المغازی، ص ۲۵۲، حدیث ۷۰۴ و دیگر مصادر اهل سنت.

پانچ بہ شہادت و ہایت / ۷۱

تعلق دارد، ولی ما از شما سؤال می‌کنیم که با اینکه این خانه از عایشه نبود و به قول شما از آن مسلمانان بود، ابوبکر و عمر به چه حقی در آن دفن شدند؟! البته این مسئله مهمی است که باید در جای خود بحث شود.



دفن خلفاء و جوار پیامبر ﷺ

س. چگونه ابوبکر و عمر در کنار پیامبر دفن می‌شوند و حال آنکه از دیدگاه شما آنها کافرند؟ و مسلمان نباید کنار کفار دفن شود چه برسد به پیامبر ﷺ و چرا علی با این مهم مخالفت نکرد؟ پس باید بپذیرید که این دو مسلمان بوده‌اند و به خاطر جایگاهی که نزد خدا و پیامبرش ﷺ داشته‌اند، خداوند افتخار دفن شدن در کنار پیامبر را نصیب آنها کرده است.

ج. این چه اصراری است که شما دارید تا شیعه را معتقد به کفر این دو نفر بنمایید. این دو نفر در ظاهر انکار شهادتین را نمودند و ردّ قول و تنصیب حضرت رسول ﷺ و مخالفت عملی با آن، حکم کفر اصطلاحی را ندارد.

امیرالمؤمنین ﷺ با کسانی که با آن حضرت بیعت نکردند، معامله کافر رسمی نفرمود و آنها را در تقسیم بیت‌المال سهیم می‌فرمود.

اگر شما به اتهام شیعه، به کفر آنها اصرار دارید و از اینکه این نسبت از جانب شیعه و پیروان اهل بیت ﷺ داده شود باکی ندارید، جواب شیعه این است که دفن آنها در آنجا به‌زور بود؛ چنان که خلافت را غصب کردند.

دفن آنها در آنجا مسئله‌ای نبود که برای منع و رفع آن، جنگ و تنش ایجاد شود. این‌گونه قُرب و بُعد، ملاک شناخت اشخاص به ایمان و صلاحیت نیست. قُرب و بُعد معنوی، ملاک و اعتبار است و اَلّا همگان در یک حساب قُرب به خداوند متعال،

پانچ بہ شہادت و ایمت / ۷۳

دارند و خدا ہم ﴿أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ است، اما آن قُربی کہ قرب است، قرب ایمانی، قرب بہ کمال معرفت و بہ اطاعت و عبادت است.

از طرفی شما برای پیامبر ﷺ بعد از وفات مقامی قائل نیستید و می گوئید او مرده است و با دیگران فرقی ندارد ولی در اینجا می گوئید برای عمر و ابوبکر افتخار است کہ در نزد پیامبر ﷺ دفن شوند!

۱. ق، ۱۶؛ «و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم!».



نظر شیعه درباره برخی از مفسران پیامبر ﷺ

س. حرّ عاملی در تفسیر آیه ﴿وَلَا تُمَسِّكُوا بَعْضَ الْكُوفِرِ﴾؛ «با زنان کافر ازدواج نکنید»، می‌گوید: هرکس زن کافری داشت، اسلام را به او عرضه کند، اگر اسلام را پذیرفت زن اوست وگرنه، او از آن زن بیزار است. پس اگر عایشه چنان‌که شیعه می‌گویند کافر بود، پیامبر باید طبق دستور کتاب خدا او را طلاق می‌داد.

ج. همان‌طور که بارها گفته شد شیعه، عایشه را کافر اصطلاحی فقهی نمی‌داند، ولی اگر داشتن زن کافر برای پیغمبر ممنوع و عیب باشد، حضرت نوح و لوط زیر سؤال می‌روند که قرآن به صراحت می‌فرماید: ﴿امْرَأَةٌ نُوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا...﴾^۱ شما این آیه را بخوانید و این حدیث متفق علیه را که «يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ التَّعْلِ بِالتَّعْلِ وَحَذْوُ الْقَذَّةِ بِالْقَذَّةِ»^۲ خوب فهم کنید. چه مانعی دارد که در این امت همین برنامه جاری باشد و این آیه، دفاع از پیغمبر اکرم ﷺ تلقی شود. با این وجود تأکید می‌کنیم که شیعه از عایشه جز آنچه تاریخ مسلم می‌گوید حرف بیشتری نمی‌زند.

۱. تحریم، ۱۰؛ «همسر نوح و همسر لوط تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند».
 ۲. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ «هرچه در بنی‌اسرائیل پیش آمده در این امت نیز پیش آمده و اتفاق خواهد افتاد؛ همانند منطبق شدن کفش بر کفش و برابر شدن گوش با گوش».
 و در مصادر اهل سنت با این عبارت آمده است «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ التَّعْلِ بِالتَّعْلِ».
 ترمذی، سنن، ج ۴، ص ۱۳۵ و دیگر مصادر اهل سنت.



عائشہ از نظر شیعیان

س. بعضی از شیعیان به عائشہ تہمت می‌زنند و او را بہ همان چیزی متہم می‌کنند کہ اہل افک او را متہم کردند. بہ آنها گفتہ می‌شود: اگر واقعیت امر چنان است، پس چرا پیامبر و علی حدّ را بر او اجرا نکردند؟

ج. معاذ اللہ کہ شیعہ چنین چیزی بگوید و زوجات پیغمبر اکرم ﷺ را در موضوع عفاف و پاک‌دامنی بہ کمتر از این و کمتر متہم سازد.

این شما یید کہ بہ عائشہ با این جسارت اہانت می‌کنید! اگر راست می‌گفتید و درست می‌گویید کہ عائشہ را محترم می‌دارید، این تہمت را بہ شیعہ نمی‌بستید.

ولی شما حیا ندارید؛ نہ از پیغمبر خدا حیا می‌کنید و نہ از عائشہ!

معنای بستن این تہمت بہ شیعہ در نقض عفاف عائشہ را ملتفت نمی‌شوید، یا با التفات و برای اینکہ ذہن سنّی‌های عوام را نسبت بہ شیعہ اہل بیت ﷺ - کہ مذهب و عقائدشان را از اہل بیت ﷺ گرفتہ‌اند - مشوّش کنید، مقام عفت و پاک‌دامنی عائشہ را در برابر دیگران مخدوش می‌کنید!

بعضی از شیعہ، موضوع داستان افک را ماریہ قبطیہ می‌دانند^۱ و اصلاً بہ عائشہ ارتباط نمی‌دهند، ولی شما با کمال وقاحت می‌گویید کہ چرا پیغمبر ﷺ بہ عائشہ حدّ نزد؟ و چرا علی ﷺ بر او حدّ جاری نکرد؟!

چقدر بی‌شرم و نادان هستید. از فهم و درک شما بیش از این جهالت‌ها انتظار نیست و انصافاً لَكُمْ قُلُوبٌ لَّا تَفْقَهُونَ بِهَا.^۱

شیعیان درباره عایشه، حرف و حدیث‌ها و سؤالاتی دارند که تاکنون حتی بزرگترین علمای شما در پاسخ به آن عاجز بوده‌اند.

شیعیان مخالفت او را با این دستور اکید پیغمبر اکرم ﷺ «هَذِهِ الْحُجَّةُ ثُمَّ ظُهُورُ الْحِصْرِ»^۲ بزرگ می‌شمارند و مسئول جنگ جمل و آن فتنه بزرگ - که منتهی به آن خونریزی‌ها شد و باب فتنه‌های بعد را باز کرد که تا امروز اثر آن باقی است - را عایشه می‌دانند و با اینکه پیغمبر اکرم ﷺ از آن خبر داده بود که کلاب حوآب به او حمله می‌کنند، از جنگ بازنگشت.^۳

۱. اشاره به آیه ۱۷۹ سوره اعراف. «برایتان دل‌هایی است که با آن دل‌ها چیزی نمی‌فهمید».

۲. هیشمی، مجمع‌الزوائد، ج ۳، ص ۲۱۴؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب‌التهذیب، ج ۱۱، ص ۹۵؛ «این حج (حجة الوداع) آخرین حج است سپس بر روی حصیرها ملازم خانه‌هایتان باشید».

۳. ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۶، ص ۲۳۶؛ ابن حجر عسقلانی، فتح‌الباری، ج ۱۳، ص ۴۵؛ و دیگر کتب اهل سنت.



اعتقاد شیعہ نسبت بہ ابن عباس و دختران پیامبر ﷺ

س. شیعہ، ابن عباس کہ دانشمند امت و مفسر قرآن بود را کافر می‌داند؛ در کتاب کافی جمله‌ای درباره ابن عباس آمده کہ به کفر او اشاره می‌کند و می‌گوید کہ او جاهل و بی‌عقل بوده است!

در رجال کشی هم آمده است: «اللهم العن ابني فلان وأعم أبصارهما، كما عمیت قلوبهما؛ بار خدایا فرزندان فلانی را لعنت کن و چشم‌هایشان را کور کن چنان‌کہ دل‌هایشان را کور کرده‌ای...». همچنین شیعیان با دختران پیامبر ﷺ غیر از فاطمه، کینه و دشمنی می‌ورزند و چنان از آنها نفرت دارند کہ بعضی گفته‌اند کہ اینها دختر پیامبر ﷺ نیستند.

پس کجاست محبت اهل بیت کہ شیعیان ادعای آن را می‌کنند؟

ج. در مورد ابن عباس، اگرچه مواضع مورد سؤال از او حکایت شده است و اجمالاً در آن فتنه‌های عظیمی کہ جلو آمد و همه در معرض امتحان قرار گرفتند او در صف وابستگان به امیرالمؤمنین ﷺ قرار داشت و تا زنده بود از حق حمایت می‌کرد، علامه حلی در شأن او می‌گوید:

كَانَ مُجِبًّا لِعَلِيِّ ﷺ وَ تَلْمِيذَهُ، حَالَهُ فِي الْجَلَالَةِ وَالْإِخْلَاصِ
لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ يُخْفَى.^۱

ابن عباس صاحب مواضع و احتجاجات مهم با عایشه و معاویه است.

۱. علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۱۹۰؛ ابن عباس از محبان و شاگردان علی ﷺ بود و جلالت و اخلاص او نسبت به امیرالمؤمنین ﷺ مشهورتر از آن است کہ مخفی شود.

اجمالاً شیعه به ابن عباس افتخار می‌کند. ابن عباس کسی است که از رسول خدا، ولایت امیرالمؤمنین، امام‌حسن، امام‌حسین و نه تن از فرزندان امام حسین علیهم‌السلام را روایت کرده است.

در مورد دختران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم، نیز شیعه کمال احترام را دارند ولی اختصاص فاطمه زهرا علیها‌السلام به آن عناوین بزرگ و مقامات بالا چنان جلوه کرد که گمان رفت که بعضی محققین آنها را ربیبه‌های پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بشمارند.

جالب این است که ابوالعاص بن ربیع آن داماد مورد ستایش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همسر زینب، از شیعیان مخلص امیرالمؤمنین علیه‌السلام و در خودداری از بیعت با ابوبکر از امام علیه‌السلام تبعیت داشت، درحالی‌که از معاشرت عثمان با رقیه و ام‌کلثوم برای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نگرانی‌هایی جلو آمد که:

آن به که نپرسی و ما نیز نگوئیم کافسانه ما باعث صد گونه ملال است



احادیث حوض و نفاق بعضی از صحابه

س. شیعیان برای اثبات اینکه اصحاب بعد از پیامبر مرتد شده‌اند، به این حدیث استدلال می‌کنند که پیامبر فرمود: «يَرِدُ عَلَيَّ رِجَالٌ أَعْرَفُهُمْ وَيَعْرِفُونَنِي، فَيَذَاقُونَ عَنِ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي. فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ؛ مردانی بر من وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم و آنان مرا می‌شناسند و آنها از حوض من بازداشته می‌شوند و آن‌گاه من می‌گویم: اصحاب من، اصحاب من هستند. گفته می‌شود تو نمی‌دانی که چه چیزهایی بعد از تو پدید آورده‌اند».

به شیعه‌ها باید گفت که این حدیث عام است و کسی را به‌طور خاص نام نبرده است و عمار، مقداد، ابوذر، سلمان فارسی و دیگران که از دیدگاه شیعه مرتد نشده‌اند در این حدیث استثنا نشده‌اند، بلکه خود علی بن ابی‌طالب هم مستثنی نشده است. پس چگونه شما حدیث را مختص بعضی قرار می‌دهید؟

ج. استدلال شیعه به احادیث حوض،^۱ برای اثبات وجود منافق در بین اصحاب و ردّ عدالت کل اصحاب است که با عدالت بعضی منافات ندارد و در مقام بیان این است که اصل «الْأَصْحَابُ كُلُّهُمْ عُذُولٌ» صحیح نیست.

بنابراین اگر نسبت به هریک از اصحاب شک داشته باشیم یا دلیل و برهان بر انحراف او داشته باشیم، باید تابع دلیل باشیم. در این میان جمعی هستند که ایمان آنها مورد اتفاق است و ایمان برخی مورد شک است.

۱. بخاری، صحیح، ج ۷، ص ۲۰۸ و دیگر مصادر اهل سنت.

شما نمی‌توانید مثل مغیره بن شعبه یا خالد بن ولید یا معاویه یا آنهایی که با بیت‌المال و در زمان عثمان آن‌گونه عمل کردند - که کلیددار بیت‌المال از شغل خود استعفا کرد^۱ - را عادل بدانید.

ما در ایمان مثل عمّار یاسر، سلمان، مقداد، ابوذر و جمعی دیگر شک نداریم. شما اگر شک دارید و حرفی دارید بزنید تا جواب بدهیم.

نکته مهم قابل ذکر این است که شمردن علی علیه السلام در شمار صحابه، خلاف ادب است. او نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و از اهل بیت پیغمبر است.^۲ مثل این است که حضرت امام حسن یا امام حسین علیهما السلام را از صحابه یا حضرت سیده نساء العالمین علیها السلام را از صحابیات بگویند.

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۱۸، ۵۴۸.

۲. آل عمران، ۶۱؛ فرات کوفی، تفسیر، ص ۸۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۶۴؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸،

ص ۸۶؛ حویزی، نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۴۹.



اختصاص حدیث منزلت بہ امیر المؤمنین علیہ السلام

س. ازجملہ ادلہ شیعہ برای جانشینی پیامبر این است کہ آن حضرت، علی را در غزوه تبوک بہ جانشینی خود در مدینہ قرار داد و بہ او گفت: «تو نسبت بہ من بہ منزله ہارون از موسی هستی». اگر این دلیل آنها برای جانشینی پیامبر است، ہمین دلیل برای جانشینی عثمان نیز است، چرا کہ پیامبر او را در بعضی غزوات بہ جانشینی خود می گذاشت؟

ج. دلیل شیعہ بر امامت امیر المؤمنین علی علیہ السلام این نیست کہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم او را در آن غزوه، جانشین خود در مدینہ گذاشت، بلکہ شیعہ بہ قول پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى...»^۱ - کہ شیعہ و بزرگان اہل سنت آن را نقل می کنند - استناد می کند کہ دلالت بر امامت علی علیہ السلام در زمان حیات پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم دارد و جایگاہ علی علیہ السلام نسبت بہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بہ مانند ہارون نسبت بہ موسی است و ہمہ شئونی کہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم دارد برای علی علیہ السلام نیز ثابت است مگر نبوت. علی، افضل صحابہ است و بر ہمگان اطاعت از او واجب است همان گونه کہ اطاعت از ہارون بعد از موسی بر ہمہ یاران و پیروان موسی واجب بود.

۱. ابن ہشام، السیرۃ النبویہ، ج ۴، ص ۹۴۷؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۶۸؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۵۶؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۰۸؛ «تو ای علی نسبت بہ من بہ منزله ہارون نسبت بہ موسی هستی».



معنای صحیح حدیث منزلت

س. فرقه خطاییه از شیعه بر این باورند که بعد از جعفر صادق پسرش اسماعیل امام است. علمای شیعه در ردّ عقیده آنها گفته‌اند که اسماعیل قبل از اباعبدالله وفات یافت و مرده نمی‌تواند جانشین زنده باشد.

به شیعه گفته می‌شود که شما برای اثبات ولایت علی به حدیث: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی»، استدلال می‌کنید و معلوم است که هارون قبل از موسی وفات یافت و طبق اقرار خودتان، مرده نمی‌تواند جانشین زنده باشد.

ج. معنای حدیث این است که تو از من در همین حال به منزله هارون از موسی هستی^۱ و همه مناصب را دارایی، از جمله ولایت بر مردم، غیر از نبوت که بعد از من پیامبری نیست و گرنه تو هم مثل هارون در کنار موسی نبوت داشتی. چنین کسی که همه مناصب، مخصوصاً مناصب ولایی را در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشد، بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز، آنها را داراست.

حدیث «أنت مني بمنزلة هارون من موسى...»^۲ اعلام امامت و ولایت علی علیه السلام در همان عهد و عصر رسول الله صلی الله علیه و آله است که البته در طول ولایت رسول خداست؛ تو

۱. حدیث منزلت در مصادر معتبر شیعی و اهل سنت نقل شده است. ر.ک: ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۴، ص ۹۴۷؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۶۸؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۵۶؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۷۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

۲. ر.ک: ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۴، ص ۹۴۷؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۶۸؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۵۶؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۷۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

پایخ به شہادت ولایت / ۸۳

از من به منزله ہارون از موسی ہستی، نہ بعد از مرگ، بلکہ از ہمین حال حیات من با منی، چنان کہ ہارون با موسی بود و چنان کہ در غیاب موسی، ہارون بہ جای او انجام وظیفہ می نمود.

شما «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» را با آیہ ﴿هَارُونَ أَخْلَقْنِي فِي قَوْمِي﴾^۱ مقایسہ نمایند، آیا حق بر شما ظاہر نمی شود؟

چرا تعصب اختیار می کنید و خود را بہ جہالت می اندازید؟
امر علی، خلافت علی، ولایت علی و امامت علی علیہ السلام، فاش و آشکار مثل آفتاب در وسط آسمان است.

چرا چنین امر روشنی را انکار می کنید؟ جواب خدا و جواب وجدان خودتان را چہ می دهید؟

۱. اعراف، ۱۴۲؛ «موسی بہ برادرش ہارون گفت: جانشین من در میان قومم باش.»



عرضه ولایت حضرت علی علیه السلام بر انبیا

س. شیعیان می‌گویند که هیچ پیامبری نبوده است مگر آنکه به ولایت علی دعوت کرده است و خداوند از پیامبران برای ولایت علی پیمان گرفته است و چنان مبالغه کرده‌اند که شیخ تهرانی می‌گوید که ولایت علی بر همه چیزها عرضه شده است و هر چیزی که ولایت او را پذیرفته درست شده است و هر چیزی آن را نپذیرفته، فاسد و خراب گشته است!

به شیعه گفته می‌شود که پیامبران به توحید و اخلاص عبادت برای خدا و یگانه‌پرستی دعوت کرده‌اند نه به ولایت علی آن‌گونه که شما ادعا می‌کنید و اگر ولایت علی چنان‌که شما ادعا می‌کنید در صحیفه‌های همه پیامبران نوشته شده است، پس چرا فقط شیعیان آن را نقل کرده‌اند و کسی دیگر از آن خبر ندارد، چرا در قرآن که در بردارنده همه کتاب‌هاست، ذکر نشده است؟

ج. در بررسی و مقایسه عقاید شیعه و سنی - اگر غرض منصفانه باشد - باید مبانی و اصول اصلی عقاید طرفین را که در اسلام و قرآن کریم مطرح است از توحید، الهیات، صفات جلالیه و جمالیه، اسماء الله الحسنى، نبوت، معاد، ملائکه و امور دیگر و نظام حکومت را بررسی کرد، مثلاً در الهیات، معتقدات طرفین امر را بررسی نمود که در کدامیک از دو مذهب، تنزیه خدا از صفات نقص بیشتر است و در کدامیک، اعتقادات به تنزیه خدا از جهل، جسمانیت، عجز و ناتوانی روشن‌تر و خالص‌تر است؟ کدامیک از دو مذهب بر اساس تعطیل و یا تشبیه است و کدامیک مذهبشان منزّه از تعطیل و تشبیه است؟

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۸۵

اگر می‌خواهید حقیقت و حقایق‌یابی کنید از این نقاط شروع کنید. آیات قرآن و سنت رسول خدا و هدایت‌های اهل بیت علیهم‌السلام را بررسی کنید تا اسلام خالص و توحید پاک و منزّه از تعطیل و تشبیه را بیابید و بشناسید.

به حاشیه‌ها و اطرافی که اثبات یا نفی آنها و قبول و اعتقاد به آنها و عدم قبول آنها در ایمان دخالت ندارد، نپردازید.

بررسی احادیث را به اهل فن واگذارید. البته در بین صدها و بلکه هزارها حدیث، احادیثی با مضامین اعجاب‌انگیز و موجب استبعاد از جهت متن وجود دارد و اگر بررسی تام انجام بگیرد، این‌گونه احادیث در کتاب‌های اهل سنت فراوان است؛ به سیری در صحیحین رجوع نمایید و به کتاب ابوهریره و کتاب *تشیخ‌المضیره* و کتاب‌های دیگر بنگرید.

به‌علاوه در احادیث، مثل قرآن، بخش متشابهات آن را باید از محکمت تمیز داد. در عین حال به صرف استغراب مضمون، نمی‌توان حدیثی را رد کرد.

از سوی دیگر، مسئله اسناد حدیث نیز بسیار وسیع و گسترده است و حاصل اینکه با اینکه مضمون این احادیث را - که در اینجا به آن اشاره کرده است - غیرقابل قبول نمی‌دانیم، حقایق و واقعیات خیلی بیش از آن است که ما از آن اطلاع داریم، بلکه علما از آنها اطلاع دارند.

شما به پیش‌داوری گرفتار هستید. آیا اگر به این معانی، روایاتی در وصف عمر و ابوبکر بلکه معاویه باشد آن را به این نحو به باد رد می‌گرفتید؟ یا چون در فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام است موضع انکار می‌گیرید؟!

در پایان تکرار می‌کنم مضمون یک روایت را نمی‌توان به همه شیعه یا همه سنی‌ها یا همه مسلمانان نسبت داد حتی اگر غرابت هم نداشته باشد.



حضرت علی علیه السلام مبین احکام الهی

س. از اهل بیت جز علی در حالت تمییز، کسی پیامبر را ندیده است. آیا او می تواند همه سنت پیامبر را برای نسل های بعد از خود نقل کند؟ چگونه ممکن است، در حالی که پیامبر گاهی علی را در مدینه به عنوان جانشین خود می گذاشت و می رفت و گاهی او را به جایی می فرستاد؟ همچنین علی چگونه می تواند حالات پیامبر در خانه و آنچه که فقط زنان پیامبر آن را نقل کرده اند، نقل کند، پس علی به تنهایی نمی تواند تمامی سنت رسول الله را برای شما نقل کند؟

ج. علی علیه السلام نمی توانست؟! اگر او نمی توانست چه کسی می توانست؟ اگر او و ائمه علیهم السلام نمی توانستند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امت را به آنها ارجاع نمی داد و آنها را مانند کشتی نوح^۱ معرفی نمی کرد و تمسک به آنها را سبب امن از ضلالت^۲ اعلام نمی نمود؟ او از قواعد شرعی و اسلامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان می نمود، مصادیق و موارد مورد ابتلا را به مردم معرفی می نمود. حدیث «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ»^۳، و حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»^۴ اشاره به همین معانی دارد.

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ج ۳، ص ۱۵۱ و مصادر دیگر اهل سنت.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.

۳. صدوق، الامالی، ص ۷۳۷؛ همو، الخصال، ص ۵۷۲، ۶۴۳ - ۶۴۸؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۲۳۵؛ جوینی، فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۰۱؛ «پیامبر خدا برای من هزار باب از علم یاد داد که از هر بابی هزار باب باز می شود».

۴. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۵۵؛ صدوق، الامالی، ص ۴۲۵؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۷۱ - ۷۲؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ص ۱۲۶ - ۱۲۷؛ ج ۳؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۳. «من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است».

پانچ بر شہادت و اہمیت / ۸۷

احکام مربوط به نساء و بانوان همه از اہل بیت علیہم السلام رسیده است. آن حالات خاص و روابط بین زن و شوهر نقل کردنی نیست و هیچ زنی نباید آن را حکایت کند تا چه رسد همسر پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باشد.

شما مثل اینکه می گوئید این تفصیل باید مطرح باشد و در بین زن های پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هم کسی بہتر از عایشہ مطلع نبود. آیات قرآن را در مورد مواضع همسران پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بخوانید. ببینید چه می فہمید؟



نقش امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات اسلامی

س. کاشف الغطاء می‌گوید: وقتی علی دید که دو خلیفه قبل از او نهایت تلاش خود را در پخش و گسترش کلمه توحید و مجّه کردن لشکرها و گسترش دادن دامنه فتوحات مبذول داشتند، با آنها بیعت کرده و راه صلح را در پیش گرفت.

پس چرا شیعیان آن دو را متهم می‌کنند که سران کفر، نفاق و ارتداد بوده‌اند؟

ج. فتوحات، فتوحات اسلام، کلمه توحید و دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که قلوب دیگران و ملل مجاور را به هرکجا رسیده بود تکان داده و متمایل به اسلام کرده بود. البته آن دو به اقتضای حکومتی که یافته بودند، باید اسلام را مطرح کنند و پای پرچم اسلام سینه بزنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام هم در هر حدّی که دعوت اسلام جلو می‌رفت از آن استقبال می‌کرد. بسیاری از اصحاب بودند که در دل، تشیع و ولایت علی علیه السلام را داشتند ولی تسلیم وضع شده بودند و در اصول و پیشبرد نهضت همکاری می‌کردند. صورت اعمال واحد بود، ولی نیات آنها مختلف بود و باین وجود، امیرالمؤمنین علیه السلام رسماً آنها را به امارت نپذیرفته بود و هرگز جایی نمی‌بینیم که آنها امیر و علی علیه السلام مأمور باشد. هیچ مقام رسمی در امور حکومتی و اجرایی نداشت، ولی در اصل، هیچ کس در حدّ آن حضرت علاقه‌مند به گسترش فتوحات و دعوت به اسلام نبود، لذا تا آنجایی که آن اصل محفوظ باشد، سایر اصول را حفظ می‌فرمود.

پایخ بر شہات و ہایت / ۸۹

موضع آن حضرت حسّاس و مسؤلانہ و سکوت آن حضرت در آن مدّت طولانی
و زبان بہ اعتراض و تضعیف آنها باز نکردن، از معجزات و توانایی روحی و ایمانی
بزرگی است کہ خاصّ آن حضرت بود.



جنگ‌های حضرت علی علیه السلام و توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله

س. وقتی از شیعه می‌پرسیم که چرا علی در مورد خلافت بعد از وفات پیامبر جنگ نکرد، می‌گوید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله به او وصیت کرده بود که بعد از او شمشیر نکشد. اگر این‌طور است پس چرا بر اهل جمل و صفین شمشیر کشید؟
ج. بین این دو موضع، فرق‌های بسیاری است:

یکی اینکه هنگام رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله جنگ، کشمکش و ادامه مجادلات داخلی، اصل دعوت را تهدید می‌کرد و خطر ارتداد قبایل و جوامع در بین بود ولی جنگ جمل و صفین پس از استقرار اسلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. به‌علاوه، آن وقایع بعد از تحقق رسمیت خلافت امام علیه السلام و بیعت زبیر و طلحه بود و نیز نسبت به جنگ با آنها به نام ناکثین، قاسطین و مارقین، پیغمبر صلی الله علیه و آله سفارش کرده بود.^۱

شما حتماً این سؤال را از پیامبر صلی الله علیه و آله هم دارید که چرا چنین سفارشی به علی علیه السلام کرد! هر موضعی که علی علیه السلام - این نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله - اتخاذ کرد، به مصلحت اسلام و مسلمین بود.

۱. ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۳؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۳۹ - ۳۴۰، ۳۹۸ و دیگر مصادر معتبر معتبر شیعه و اهل سنت.

۲. آل عمران، ۶۱؛ فرات کوفی، تفسیر، ص ۸۶؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۷۶۴؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۸۶؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۴۹.



ماجرای لیلۃ المبیت

س . پیامبر ﷺ وقتی از مکه به مدینہ ہجرت کرد، ابوبکر را همراه با خودش برد و از طرفی علی را در معرض خطر قرار داد و از او خواست در جایش بخواہد . پس اگر علی امام منصوب از سوی خدا بود، آیا چنین کسی در معرض مرگ قرار دادہ می شود؟ و اگر علی غیب می دانست، این کار او چہ فضیلتی می تواند داشته باشد؟

ج . اولاً آن حضرت ابوبکر را با خود نبرد. ابوبکر با آن حضرت رفت و اخلاق کریمہ آن حضرت مانع از این شد کہ او را از ہمراہی با خود بازدارد و ثانیاً شما اینجا باید این سؤال را پاسخ دهید کہ اگر حضرت رسول اعظم ﷺ پیشنہاد خوابیدن در بسترش را بہ ابوبکر یا عمر می نمود آیا می پذیرفتند؟ علاوه بر این، ابوبکر در معرض خطر نبود کہ آن حضرت او را برای نجاتش با خود ہمراہ بردہ باشد و با اینکہ پیغمبر ﷺ بہ او فرمودہ بودند کہ ہجرت بہ امر خدا انجام می شود، در غار ثور اظہار نگرانی می نمود^۱ و سروصدا بہ راہ انداختہ بود کہ بیم آن می رفت دشمنان صدای او را بشنوند، اگر کسی نگوید کہ برای ہمین، کہ دیگران را از حضور پیامبر ﷺ مطلع سازد اظہار نگرانی می کرد. خیلی تعجب است کہ داستان بہ این عظمت و افتخار بہ این بزرگی را کہ برای اسلام و مسلمین بہ واسطہ لیلۃ المبیت و فداکاری علی رضی اللہ عنہ فراہم شد کسی بخواہد کم رنگ نماید؛ واقعہای بزرگ

۱. اشارہ بہ آیہ ۴۰ سورہ توبہ.

که به هر صورت آن را شرح و تفسیر کنیم، افتخار و فضیلتی بزرگ برای علی علیه السلام است که برای احدی از امت فراهم نشد. او یگانه مرد این میدان‌ها بود و این سوابق، افضلیت آن حضرت و اولویت او را برای ولایت منصوصه ثابت می‌نماید.

و آیه شریفه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱ در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام برای خوابیدن آن حضرت به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد.^۲

۱. بقره، ۲۰۷؛ «و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به بندگان مهربان است.»

۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۲۲۳ - ۲۲۴؛ ابن حجر عسقلانی، العجَاب فی بیان الاسباب، ج ۱، ص ۵۲۹؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۹۶ - ۹۷.



حضرت علیؑ باب علم پیامبر ﷺ

س. شیعیان می‌گویند: ائمہ آنچه را که شده و آنچه را که می‌شود می‌دانند و هیچ چیزی بر آنها پنهان نمی‌ماند و علی بن ابی طالب دروازه علم است. پس چگونه علی حکم مَدّی را نمی‌داند و کسی را نزد پیامبر ﷺ می‌فرستد تا احکام متعلق به مَدّی را به او بیاموزد؟

ج. اینکه علی باب و دروازه علم است، گفته حضرت رسول اکرم ﷺ است که فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»^۱، نه شیعه.

یکی از علما و محققان بزرگ اهل سنت پیرامون این حدیث شریف کتاب بسیار محققانه‌ای تألیف کرده است به نام *فتح الملك العلي بصحة باب مدينة العلم علي*^۲. لاقلاً کتب بزرگان خودتان را مطالعه کنید تا بفهمید که حقیقت چیست.

شما این روایت را هم در کتب دانشمندان اهل سنت ببینید که علیؑ فرمود: «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ»^۳.

سؤال از پیغمبر اکرم ﷺ، دلیل نقص مقام علیؑ نیست. او نسبت به پیغمبر ﷺ نسخه مطابق اصل بود. این مثل این است که بگویید اگر پیغمبر ﷺ عالم به احکام

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۶ - ۱۲۷؛ «من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است».

۲. رک: مغربی، احمد بن محمد، فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينة العلم علي.

۳. جوینی، فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۰۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴ - ۱۱۵؛ مغربی، فتح الملك العلي،

ص ۴۸. «پیامبر خدا به من هزار باب علم آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شود».

بود، چرا در بعضی موارد و در بعضی وقایع به انتظار وحی می‌ماند.
شما باید جواب بدهید که چرا ابوبکر و عمر باب مدینة العلم را کنار گذاشتند و خود
بر منصب حکومت نشستند با اینکه بارها و بارها در جواب مسائل در مانده شدند و به
علی علیه السلام رجوع می‌کردند که اگر امیر المؤمنین علیه السلام نبودند بسیاری از مردم به واسطه
جهل آن دو نفر از دین اسلام برمی‌گشتند و یا موجب سرافکندگی برای مسلمانان
می‌شدند.



صحابہ و واقعہ غدیر خم

س. شیعہ می گویند کہ ہزاران صحابی در غدیر خم حضور داشتند و همه شنیدند کہ پیامبر، علی را بہ عنوان جانشین خود بعد از وفاتش تعیین کرد. اگر چنین است، پس چرا از ہزاران صحابہ، یکی نیامد و بہ خاطر غضب شدن حق علی اعتراض کند؟

ج. از کجا می گویند کہ در آن غوغا سالاری و جوئی کہ بہ وجود آمدہ بود کسی چیزی نگفت و اعتراضی نکرد. حتماً گفته اند، ولی در حدّ تذکر و اعلام عدم رضایت بودہ است.

علمای اہل سنت تفصیل آن فتنہ را کہ بہ وجود آوردند، نوشتہ اند. گوشہ هایی از آن در تاریخ نقل شدہ است. شاید بیشتر اصحاب همان موضع امیرالمؤمنین علیہ السلام را داشتند، شاید بہ این جہت کہ حضرت علی علیہ السلام خود در رأس معترضان بود - و ہرکس کہ معترض بود حضرت علی علیہ السلام را جانشین شرعی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم می دانست - و می دانست کہ حضرت شخصاً سیاست درگیری فیزیکی و جنگ ندارد و آنان ہم از آن حضرت پیروی می کردند، ہمین را عذر خود می دانستند. بسیاری ہم کہ وارد این مسائل نبودند و برخی از صحابہ ہم کہ راحت طلب بودند. از طرفی توطئه ہم علیہ خلیفہ منصوص گسترده بود؛ آنها مردم را غافلگیر کردہ بودند و بہ شکل کودتاگران عمل کردند.

به‌علاوه آنکه واقعه باعظمت غدیر - که بنابه دستور خداوند متعال به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، ولایت و جانشینی علی علیه السلام در آن اعلام شد - را بسیاری از بزرگان شما به‌سبب تواتر و کثرت نقل، به آن اعتراف نموده‌اند،^۱ و نمی‌شود این روز تاریخی را در اسلام انکار نمود.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۸۱، ۳۷۲، نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص ۹۳ - ۹۶؛ همو، السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹.



تسلیمِ خطبہ غدیر و عدالت صحابہ

س . شیعیان معتقدند کہ اصحاب عادل نیستند، اما در کتاب‌های شیعه روایاتی را می‌بینیم کہ بر عدالت اصحاب دلالت می‌کنند؛ از آن جمله روایتی است از پیامبر کہ در حجة‌الوداع گفت: «نَضَرَ اللهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتي فَوَعَاها، ثُمَّ بَلَغَها إِلَي مَنْ لَمْ يَسْمَعْها؛ خداوند تر و تازه نماید بنده‌ای را کہ سخن مرا شنید و آن را حفظ کرد و سپس به کسی کہ آن را نشنیده رساند». اگر اصحاب عادل و درستکار نبودند، چگونه پیامبر به آنها اعتماد می‌کند؟

ج. استدلال عجیبی است! دعا این نیست کہ هرکس مقاله (سخن) مرا می‌شنود، بنده خوب و صالح خداست. دعا، تحریض و ترغیب بر حفظ وصایای پیغمبر است^۱ کہ گویا پیغمبر ﷺ از آن بیم داشتند کہ نقل حدیث و رساندن به دیگران و آیندگان متروک شود و یا کسانی کہ این احادیث را با سیاست‌های خود موافق نمی‌دیدند نقل حدیث را ممنوع سازند و همان کلام را کہ در محضر پیغمبر اکرم ﷺ هنگامی کہ در بستر بیماری افتاده بود بگویند «وَحَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ»^۲ و اصل کلام پیغمبر ﷺ و اعتبار آن را انکار کنند. شما جواب بدهید چرا نقل حدیث را ممنوع کردند؟^۳ آیا معنای این

۱. مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص ۷۱؛ همو، روضة المتقین، ج ۹، ص ۲۵۵؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۲، ص ۹۸، ۱۰۰.

۲. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶.

۳. عایشه می‌گوید: پدرم پانصد حدیث از پیامبر جمع‌آوری کرده بود. شبی (در دوران خلافت خود) ناآرام بود و تا صبح نخفت. صبح به من گفت: دخترم آن احادیثی را کہ نزد توست برایم بیاور. آنها را در نزد او بردم. او همه را سوزاند!... ذہبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۵؛ متقی ہندی، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۸۵.

۹۸ / صراط مستقیم

حرف «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» در آن جلسه تاریخی بی نظیر غیر از این بود که پیغمبر ﷺ

کلامش اعتبار ندارد و قانون نیست؟

آیا با این موضع، شما باز هم می‌توانید در دل خودتان از گوینده این حرف ناراضی

نباشید؟



امامت، اکمال نور الہی و اساس دین

س. شیعہ در مورد آیہ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾، از ابوالحسن روایت می‌کنند کہ در تفسیر این آیہ گفت: «می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین را خاموش کنند ولی خداوند امامت را کامل می‌گرداند». سؤال اینکہ آیا خداوند نور خویش را با گسترش اسلام کامل گرداند یا با دادن ولایت بہ اهل بیت؟ بہ علاوہ فقط دو نفر از ائمہ شیعہ، خلافت را بہ دست گرفتند؛ علی و حسن. پس کامل گرداندن نور بہ وسیلہ دہ امام دیگر کجاست؟ همچنین خداوند در چند جا از قرآن بیان فرمودہ کہ ہرکس از خدا و پیامبر اطاعت نماید بہ بہشت می‌رود. پس اگر امامت اساس ایمان و کفر می‌بود، یا چنانکہ شیعیان می‌گویند بزرگ‌ترین رکن دین می‌بود خداوند اطاعت از امام را در این آیات ذکر می‌کرد و بر آن تأکید می‌نمود.

ج. چہ مانعی دارد کہ مراد از نور در آیہ ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ﴾^۱ نور ولایت علی علیہ السلام باشد کہ نتوانستند خاموش نمایند و اگر بالخصوص مراد نباشد، بہ جری و تطبیق و مصادیق مراد است.

بہ علاوہ، شما انگار آیہ اکمال دین ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۲ را نخواندہ‌اید؟ در تفاسیر و روایات خود ببینید کہ این آیہ برای چہ و در کجا نازل شدہ

۱. صف، ۸؛ «آنان می‌خواهند نور خدا را با دہان خود خاموش سازند».

۲. مائدہ، ۳؛ «امروز، دین شما را کامل کردم».

است؟ اگر با انصاف باشید، این حرف‌ها را نمی‌زنید. همه می‌دانند که اکمال دین و اتمام نعمت الهی به واسطه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در روز غدیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به جوانان ابلاغ فرمود.

همچنین نور بودن ائمه علیهم السلام، علوم، معارف و سیره و اخلاق آنهاست و امکان تصرف و حکومت ظاهری آنها در امور یا عدم امکان آن، این نورانیت را اثبات یا نفی نمی‌کند.

پیغمبران بسیاری بودند که همه، دعوت و هدایتشان نور بود و به صریح قرآن، مردم آنها را به شهادت رساندند؛ پس بگوییم آنها نور نداشتند.

این مسائل تحت عناوین بالای دیگری، مثل ﴿لَعَلَّآ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ﴾^۱ و ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِنَا﴾^۲ بررسی و شناخته می‌شود.

در مورد قسمت دوم، در اینکه اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب است کسی شک ندارد و منکر آن کافر است، و به حکم آیه کریمه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۳، اطاعت اولی‌الأمر، مثل اطاعت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب است.

این اولی‌الأمر - که اطاعتشان واجب است و صاحب امرند - از جانب خدا چه کسانی غیر از اهل بیت علیهم السلام و امامان معصوم از آنها می‌باشند؟ این افرادی که شما آنها را در طول تاریخ، اولی‌الأمر و واجب‌الاطاعه می‌دانید، آیا اطاعتشان به‌طور مطلق در ردیف اطاعت خدا و رسول است؟! این فسّاق و طاغوت‌هایی که بر مسلمان‌ها

۱. نساء، ۱۶۵؛ «تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند».

۲. انفال، ۴۲؛ «تا آنها که هلاک (و گمراه) می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد و آنها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند)، از روی دلیل روشن باشد».

۳. نساء، ۵۹؛ «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر [اوصیای پیامبر] را!».

پانچ بر شہادت و ہدایت / ۱۰۱

مسلط شدند؛ منصور دوانیقی‌ها، ہارون الرشیدہا، ولیدہا، حجاج‌ها و صدہا دیگر از امرا کہ ہمہ آنها را واجب‌الاطاعہ می‌دانید اولی‌الامر قرآنی ہستند؟!

اطاعت ائمہ علیہم السلام، اطاعت از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است بہ نص، مثل حدیث ثقلین^۱ و روایات دیگر و تمسک و رجوع بہ آنها بر ہمہ امت تا روز قیامت واجب است. ہرکس از آنها اطاعت نکند، از خدا و رسول اطاعت نکرده است. شما چرا مغلطہ می‌کنید و خود را بہ جہالت می‌زنید؟

اما اینکہ می‌گویید خداوند در چند جا از قرآن فرمودہ است ہرکس اطاعت از خدا و پیغمبر کند بہ بہشت می‌رود. کلام درستی است چون اطاعت واقعی از خداوند و اطاعت واقعی از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم، قبول کردن تمام اوامر و نواہی آنها می‌باشد کہ مہم‌تر از ہمہ آنها مسئلہ ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیہ السلام است و ما می‌گوییم اگر کسی امامت بلافصل حضرت علی علیہ السلام را قبول نداشته باشد اطاعت از خدا و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نکرده است.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷



تفاوت بین مسلمانان قبل و بعد از واقعه غدیر

س. در دوران پیامبر ﷺ افرادی نزد ایشان می‌آمدند و فقط یک بار او را می‌دیدند و به شهرهای خود بازمی‌گشتند و بدون تردید، آنها چیزی درباره ولایت علی و فرزندان‌شان نشنیده بودند به خصوص که شیعه ادعا دارد که موضوع ولایت علی و فرزندان‌ش در اوایل دعوت رسول الله ﷺ در مکه رخ داده است. پس آیا اسلام آنها ناقص است؟

ج. احکام اسلام به تدریج بر مردم بیان شد. اسلام آن کسی که در مکه در آغاز بعثت ایمان آورد با اسلام آنکه پس از آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۱ ایمان آورد، تفاوت و افزونی‌های بسیاری دارد.

درعین حال که هر دو مسلمان هستند و هیچ کم و نقصانی در ایمان آن مسلمان آغاز بعثت نیست، ولی اگر آن مسلمان تا نزول آیه اکمال دین زنده می‌ماند و به همان ایمان آغاز دعوت اکتفا می‌کرد، اسلامش ناقص می‌شد.

این پرسش‌های عوامانه چیست؟ اگر سواد دارید و طراح این سؤالات اهل سواد باشد، هرگز این سؤال را طرح نمی‌کرد؟

شما جا دارد بپرسید این موضوعی که تبلیغ آن این‌همه اهمیت دارد که اکمال دین و اتمام نعمت به آن شد، چه امر و چه موضوع مهمی بود که دین به آن اکمال و اتمام یافت؟ آیا اعلام دوستی یک شخص، احتیاج به نزول آیه و آن‌همه برنامه داشت؟!

۱. مائده، ۳. «امروز دین شما را کامل کردم».



معرفت ائمہ اثنی عشر علیہم السلام، شرط کمال ایمان

س. شیعه می گویند کہ شناخت ائمہ، شرط برای صحت ایمان شخص است. آنها در مورد کسانی کہ پیش از کامل شدن دوازده امام مرده اند چه می گویند؟ امامانی کہ قبل از کامل شدن دوازده امام مرده اند، درباره او چه می گویند؟

ج. آنچه شیعه به آن معتقد است، ایمان به دوازده امام است کہ در مثل صحیح مسلم به هشت طریق^۱ و در مثل مسند احمد تنها از جابر بن سمره به سی و چهار حدیث^۲ روایت کرده است.

اگر کسی در عصر بعضی از ائمہ، امام بعد از آنها را شناسد بر او اشکالی نیست و اما ائمہ علیہم السلام و بعضی از اصحاب آنها، همه ائمہ را می شناختند.

کافی است شما به روایاتی^۳ کہ بزرگان خودتان از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره تعداد اوصیا و خلفای بعد از خودش نقل کرده اند مراجعه کنید تا واقع بر شما نمایان گردد و بدون علم حرف نزنید.

۱. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۶ ص ۲ - ۴.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۸۶ - ۱۰۸.

۳. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۶؛ جوینی، فراند السمطین، ج ۲، ص ۱۳۴.



اقامه نماز در زمان بیماری پیامبر ﷺ

س. شیعه می‌گوید که علی بعد از پیامبر ﷺ، امام برحق بوده است. پس چرا در مدتی که پیامبر بیمار بود، علی حتی در یک نماز هم پیش‌نماز مردم نشد در حالی که امامت صغری، دلیلی برای امامت کبری است؟

ج. در مدتی که پیغمبر ﷺ در بستر بیماری بود کسانی نگذاشتند دستور پیغمبر ﷺ اجرا شود؛ همان‌ها که می‌خواستند پس از پیغمبر ﷺ حکومت را متصرف شوند و برنامه الهی حکومت امام علی ﷺ اجرا نشود با آن شدت، پیغمبر ﷺ را از کتابت وصیت بازداشتند و آن مصیبت بزرگ را - که (رزیه یوم‌الخمیس) نامیده می‌شود و ابن‌عباس در وصف بزرگی آن می‌گریست و می‌گفت: **إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابِ** - بر پیغمبر ﷺ و بر اسلام وارد کردند.

آری! اینها با عوامل خود در داخل خانه آن حضرت و در بیرون، اوضاع را تحت نظارت قرار داده بودند که وقتی پیغمبر ﷺ برای نماز نتوانست به مسجد برود و فرمود: در پی علی بفرستید؛ عایشه و حفصه بی‌درنگ پدرانشان را حاضر کردند. پیغمبر ﷺ وقتی آن وضعیت را دید، فرمودند: برگردید، اگر به شما کاری داشتم پی شما می‌فرستادم.

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹؛ ج ۸، ص ۱۶۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶ و دیگر مصادر اهل سنت؛ «بزرگ‌ترین مصیبت آن مصیبتی بود که مانع شد رسول خدا آن نوشته را برایشان بنویسد».

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۰۵

وضعیت نماز در این موقع تحت کنترل اینها بود. فرستادن علی به مسجد، با سروصدا و مخالفت کردن این عده مواجه می شد که از هیچ اهانتی - چنان که در قضیه یوم الخمیس مرتکب شدند - پروا نداشتند. آن حضرت فرمود: کسی با مردم نماز بخواند. صدای عمر را شنید. با خشم و اعتراض دو بار فرمود: خدا و مسلمانان این را انکار می کنند.

وقتی دانست ابوبکر را به نماز گذارده اند، شخصاً با حال شدت بیماری به مسجد آمد و ابوبکر را کنار زد و خود نماز را به جا آورد و ابوبکر با ناراحتی و قہر - با اینکه رسول خدا ﷺ در شدت بیماری بود - به سنج (بیرون مدینہ) رفت و برنگشت، تا خبر رحلت حضرت را به او دادند.^۱

حاصل اینکه اوضاع به تمام معنا غیرعادی بود و اگر به طور عادی جریان می داشت در همه جا مشار بالبنان و شخص واحد، علی ع بود.

اگر کسی می خواهد این رازها بر او آشکار شود، محققانہ تاریخ را مطالعه نماید تا بفہمد اینها چه کردند و جاہ پرستی بر سر اسلام و مسلمین چه آورد! البتہ تاریخ ہم بہ گونه ای است کہ در آن دوران خفقان فقط مخفیانہ آن را می نگاشتند و جرئت اظهار علنی را از مردم گرفته بودند.

۱. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۴۰ - ۴۴۱.



عصمت حضرت علی علیه السلام و عدم رفع معاصد

س. کلینی نقل می‌کند که یکی از یاران علی از امام خواست تا آنچه را که خلفای گذشته خراب و فاسد کرده‌اند اصلاح کند، اما علی نپذیرفت و گفت: اگر این کار را بکنند لشکریانش از اطراف او پراکنده خواهند شد. با اینکه تهمت‌هایی که شیعیان به خلفای قبل از علی می‌زنند شامل چیزهایی است که مخالف با قرآن و سنت است. آیا اینکه علی با این مخالفت‌ها مبارزه نکرد، با عصمتی که شیعه ادعا می‌کنند همخوانی دارد؟

ج. استیلای ناهلان، در یک مدّت طولانی حدود یک ربع قرن موجب شد که - علاوه بر آن بدعت بزرگ حکومت بر اساس استیلا و غلبه - بدعت‌هایی ظاهر شود. به این جهت، خلافت بر اساس موازین شرعی و بازگرداندن مردم به اصل و به سیره رسول خدای صلی الله علیه و آله دشوار بود و در آن شرایط - که دنیاطلبان، زمامداری علی علیه السلام را با منافع کلان خود معارض می‌دیدند و از سوی دیگر معاویه که از زمان عثمان نقشه ادامه حکومت بنی‌امیه را بر عالم اسلام در سر می‌پروراند و ترتیبات و برنامه‌هایی داشت که بعد از عثمان همان تسلط و همان بی‌بندوباری‌ها و استثمار مردم به وسیله بنی‌امیه و دست‌پروردگان آنها حاکم و رایج باشد - برای امیرالمؤمنین علیه السلام، سیاست لغو و الغای آن منش‌ها و خودکامی‌ها با مشکلات و موانع بزرگی روبرو بود. او کسی بود که در آن شورای آن‌چنانی عمل به سیره شیخین را ردّ کرد و اسلام را در محدوده قرآن و سنت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سیره قولی و عملی آن حضرت و درک و علم خود اعلام نمود.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۰۷

امیرالمؤمنین علیہ السلام می خواست مردم را به اسلام خالص و پاک از بدعت‌ها و ضلالتی که احداث شده بود برگرداند و می فرمود:

«لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَعَيَّرْتُ أَشْيَاءَ»^۱.

به طور مثال یکی از بدعت‌هایی که رایج شده بود تفاوت در توزیع بیت‌المال بود که مورد اعتراض آنها که پول زیادی را می گرفتند شد و از علی علیہ السلام جدا شدند و بیعت با حضرت را شکستند و جنگ جمل را به پا کردند. نزد علی علیہ السلام، عرب، عجم، مهاجر، انصار، سفید و سیاه همه علی السواء مسلمان‌اند.

علی علیہ السلام از همه به احکام دین عالم‌تر، آگاه‌تر و منزّه و بالاتر از این بود که کاری خلاف عصمت از او صادر شود. او به حکم آیه تطهیر^۲، مطہّر و پاک بود و به نصّ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با حق^۳ و قرآن^۴ بود و از آنها جدا نمی گردید و آنها هم از او جدا نبودند. خدا او را به ولایت برگزیده و کسی که برگزیده خدا به ولایت باشد معصوم است و در عصمت او هر کس شک کند - العیاذ باللہ - به خدا شک کرده است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۲ (ج ۴، ص ۶۶); ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۶۱؛ «اگر از این فتنه‌ها و

لغزشگاه‌ها با قدرت بگذرم و لغزش پیدا نکنم خیلی چیزها را دگرگون می کنم».

۲. احزاب، ۳۳.

۳. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۰، ص ۳۶۱.

۴. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴.



اعتراف فریقین به فضایل حضرت علی علیه السلام

س. شیعه هر دلیلی برای مؤمن بودن علی ارائه دهد، همان دلیل بر مؤمن بودن ابوبکر، عمر و عثمان نیز دلالت می‌کند. اگر دلیل بیاورند که اسلام، هجرت و جهاد علی به تواتر ثابت است، همان‌طور اسلام، هجرت و جهاد ابوبکر، عمر و عثمان بلکه خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز به تواتر نقل شده است.

اگر شیعه بخواهند ایمان و عدالت علی را با نص قرآن ثابت کنند به آنها گفته می‌شود، قرآن عام است و همان‌طور که شامل علی می‌شود شامل دیگران نیز می‌شود. اگر بگویند با روایات، ایمان و عدالت علی ثابت است، گفته می‌شود که اخبار و روایات بیشتری در مورد ایمان و عدالت ابوبکر، عمر و اصحاب آمده است و اگر ادعای تواتر کنند، تواتر در مورد آنها صحیح‌تر است و اگر به آنچه اصحاب نقل کرده‌اند استناد می‌کنند، اصحاب برای ابوبکر و عمر فضایل بیشتری روایت کرده‌اند.

ج. در این پرسش، شخص سؤال‌کننده خود را در جایگاه یک خارجی، ناصبی، ابن‌ملجم و عمران بن حطان قرار داده و هرچه توانسته نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - آن نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله - جسارت، بی‌ادبی و ناسزاگویی کرده است و علی علیه السلام را تا آنجا مورد اهانت قرار داده که با خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس - که در بین آنها کسانی بودند که از هیچ فسق، فجور و گناهی ابا نداشتند و حکومتشان سراسر ظلم و جنایت بود - طرف قیاس قرار داده است!

۱. آل عمران، ۶۱؛ فرات کوفی، تفسیر، ص ۸۶؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۷۶۴؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸،

ص ۸۶؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۴۹.

پاسخ به شبهات و ابیتهای ۱۰۹

می‌گوید: اگر شیعه بخواهند ایمان و عدالت علی علیه السلام را با نصّ قرآن ثابت کنند قرآن عام است و شامل دیگران نیز می‌شود؛ جواب این است که ایمان علی و عدالت علی علیه السلام أظهر من الشمس است و کسی در آن شک ندارد. حتی خود شما هم در آن شک ندارید که شیعه بخواهد آن را اثبات کند.

فریقین، ایمان علی علیه السلام را ثابت می‌دانند. شما که از خوارج می‌گویید، بگویید آیا شما وکیل نواصب هستید و از سوی آنها حرف می‌زنید؟

انکار و یا تردید در ایمان و عدالت علی علیه السلام، مثل تردید و انکار اصل وجود آن حضرت و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

آیاتی که در قرآن کریم در مورد علی علیه السلام است، مربوط به جنبه‌ها و مرتبه‌های بالاتر و والاتر آن حضرت می‌باشد.

راجع به نقل فضایل برای ابوبکر و عمر روایتی که از آن، برتری آنها بر صحابه عادی استفاده شود وجود ندارد.

شیعه در فضایل اهل بیت و علی علیه السلام به اخبار متواتر از طریق اهل سنت از صحاح و از مسانید آنها استدلال می‌نماید.

شما برای آن دو نفر اگر هم خبر ضعیفی نقل کنید از کتاب‌های خود شماست که مورد قبول شیعه نیست.

در تمام کتاب‌های تاریخ و حدیث و تفسیر شیعه، یک کلمه مدح و فضیلت از این چند نفر نیست. در عوض هرچه بخواهید نقاط ضعف و منفی از آنها هم در کتاب‌های معتبر شیعه و هم کتاب‌های سنی فراوان است.^۱

۱. در پاسخ بسیاری از سؤالات این کتاب، نمونه‌های بسیاری از روایات در فضیلت حضرت علی علیه السلام و نقاط منفی خلفا از مصادر مهم اهل سنت آورده شده است.



سکوت حضرت علی علیه السلام در قضیه منع از کتابت وصیت

س. چرا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفاتش خواست برای اصحاب چیزی بنویسد که هرگز بعد از او گمراه نشوند، علی چیزی نگفت با اینکه او آن مرد شجاعی است که از هیچ کس جز خدا هراسی ندارد؟!

ج. واقعاً عجیب است. اولاً همه بنی‌هاشم از زن و مرد گفتند که عمر با آن درشت‌گویی مانع شد و نزاع پیش آمد، که پیغمبر صلی الله علیه و آله ملاحظه کرد و الا آنها همان‌جا با پررویی به آن حضرت جسارت را بیشتر می‌کردند و جلسه منتهی به ضرب آن حضرت یا قتل او می‌شد و ثانیاً چرا نمی‌گویید که چرا عمر مانع شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت خود را بنماید!

با این حساب، شما لابد به خود پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز اعتراض دارید که چرا می‌خواست وصیت کند!

در یک چنین موضوع شفاف و روشنی، این‌گونه حق را ترک می‌کنید؟ شما و همه سنی‌ها جواب خدا و جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را چگونه می‌دهید؟

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶؛ و دیگر مصادر مهم اهل سنت.



سکوت حضرت علیؑ در مقابل اہانت بہ حضرت زہراؑ

س . شیعه می گویند: فاطمہ پارہ تن محمدؐ در زمان خلافت ابوبکر مورد اہانت قرار گرفته است و پهلوی او را شکستند و خواستند خانہ اش را آتش بزنند و او را زدند کہ بر اثر آن فرزندی کہ در شکمش بود بہ نام محسن را سقط کرد . سؤال این است کہ علی کجا بود و چرا حق فاطمہ را نگرفت در صورتی کہ او شجاع و دلیر بود؟

ج . شیعه می گویند: حضرت فاطمہؑ، وضعی را کہ پیش آوردند و خلیفہ منصوص پیغمبرؐ را کنار گذاشتند، محکوم می کرد. او معترض بہ آن سلطہ خودخواہانہ و فاقد اصالت شرعی بود کہ وانمود می کردند رحلت پیغمبرؐ و خلأ وجودی آن حضرت پیش بینی نشده است. از این آیہ: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^۱ استفادہ می شود کہ بازگشت بہ عقب نیست و آیہ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۲، اعلام اکمال دین و اتمام نعمت است. آیا با رهاکردن مردم و مہمل گذاشتن امر مدیریّت و رہبری جامعہ - کہ از مہم ترین امور است - اکمال دین تصوّر دارد؟

۱. آل عمران، ۱۴۴؛ «محمدؐ فقط فرستادہ خداست و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد

و یا کشتہ شود، شما بہ عقب برمی گردید؟».

۲. مائدہ، ۳؛ «امروز، دین شما را کامل کردم».

حضرت فاطمه علیها السلام این پیام را داشت و عمل به وصیت پدرش را می‌خواست و مردم و ابوبکر و عمر را در مسجد مدینه به محاکمه کشید و آنها را محکوم کرد و حق را آشکار نمود و موضعی داشت که تاکنون خط بطلان بر آن وضعی که جلو آوردند، می‌باشد.

او نمی‌توانست اهانت به پدرش را بپذیرد که سفارش‌ها و تأکیدات او را ضایع نمایند.

آنها می‌خواستند به‌زور از علی علیه السلام بیعت بگیرند تا صدای مخالفان از بنی‌هاشم و دیگران خاموش گردد.

در خانه علی علیه السلام آمدند. در این حدّ که همه اتفاق دارند در خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمدند و تهدید به سوزاندن خانه نمودند و وقتی به آن مرد گفتند که در این خانه، فاطمه و حسنین علیهم السلام می‌باشند و آنها می‌سوزند، او گفت: «وَأِنْ...»^۱ یعنی همه را می‌سوزانم.

آنها این تصمیم را داشتند. علی علیه السلام در همان حد که حق ظاهر شود با شمشیر از خانه بیرون نیامد و اعلام جنگ نکرد، چون اصل اسلام را در خطر می‌دید. درواقع، فاطمه علیها السلام از علی علیه السلام حمایت کرد و علی علیه السلام از این اهانتی که به فاطمه علیها السلام شد و مورد ضرب و آزار واقع شد که محسنش سقط گردید، با ضرب شمشیر و جنگ جواب نداد، بلکه صبر کرد و فرمود:

۱. اشاره به روایت: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَفَقَّدَ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عُمَرَ، فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَهُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ، فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا، فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَأُخْرِقَنَّهَا عَلَيَّ مَنْ فِيهَا، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصٍ، إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ؟ فَقَالَ: وَ إِنْ...»؛ «ابوبکر سراغ گروهی را گرفت که از بیعت او سر باز زده بودند و در نزد علی علیه السلام به سر می‌بردند، عمر را به سوی آنها فرستاد، او پیش آنها آمد و آنها را صدا زد آنها در خانه علی علیه السلام بودند از بیرون آمدن خودداری کردند، عمر هیزم خواست و گفت: سوگند به خدایی که جان عمر در دست اوست یا باید بیرون بیایند و یا این خانه را با ساکنانش به آتش می‌کشم، به او گفتند: ای اباحفص در این خانه فاطمه است، در جواب گفت: اگرچه فاطمه باشد...» ابن‌قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹.

«فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَى»^۱

این وقایع، همه شما را محکوم می‌کند. شاعر شما شاعر نیل این تهدید عمر را مایه مدح او قرار داده است.^۲

در آن غوغائی که برپا کردند و آن جوّ ملتهب که پیش آوردند بیشتر از آن هم اگر بگویند بعید نیست.

بنی‌هاشم و جمعی از سران اصحاب بیعت نکرده بودند و خاموش کردن صدای مخالفت آنها درحالی که دختر پیغمبر - که در حقیقت «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي»^۳ فرموده بود و عنوان «سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»^۴ و «سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۵ داشت - آنها را تأیید می‌کرد، کار آسانی نبود و خاموش کردن صدای اعتراض فاطمه علیها السلام را بدون آن هجوم و آن ضرب و ظلم قنفذ به امر آن مرد ممکن نبود.

جوّ، جوّ کودتا و زور و اربعابی بود که از فرصت ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره گرفتند، مردم به مصیبتی عظیم گرفتار شده بودند که نقل می‌کنند برخی بیمار، برخی مبهوت و برخی گنگ و لال شده بودند.

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۱؛ «پس صبر کردم درحالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوئی من مانده بود».

۲. شاعر نیل، محمد حافظ ابراهیم است که در دیوان شعرش ج ۱، ص ۸۲ در قصیده‌ای می‌گوید:

وَقَوْلَةٌ لِعَلِيٍّ قَالَتْ لَهَا عُمَرُ أَكْرَمُ بِسَامِعِهَا أَعْظَمُ بِمُلْقِيهَا
حَرَقَتْ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَبُنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا
مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصٍ بِقَائِلِهَا أَمَامَ فَارَسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا

سخنی که عمر به علی گفت چقدر شنونده بزرگوار، و گوینده بزرگ است: اگر بیعت نکنی خانه‌ات را می‌سوزانم و چیزی باقی نمی‌گذارم هر چند که دختر پیامبر در این خانه است جز ابوحنیف کسی این سخن را نگفت پیش دلیر و جنگجوی عدنان و حامی و پاسدارنده آن این سخن را گفت.

۳. بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۲۱۰.

۴. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۶؛ جوینی، فرائدالسمطین، ج ۲، ص ۳۵.

۵. بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۹، ۲۱۹.

به هر حال در این موضوع بهتر این است که سخن کوتاه شود تا سنی‌های منصف، خودشان با مطالعه تاریخ و درک جوانب و اطراف و جو آن روز، حق را بفهمند. مطلب، فاش و آشکار است، حتی در مثل کتاب *النهایه* ابن اثیر - باینکه سنی است و کتابش لغت است - به مناسبت از اشاره به این مصائب پس از رحلت رسول الله ﷺ نتوانسته خودداری کند. او در لغت «هنبث» این دو شعر را از حضرت زهرا علیها السلام استشهد می‌آورد که اجمالی از آن غوغا و آن هتک حرمت‌ها است که هر کس و هر شخص آگاهی، همه چیز را از آن می‌فهمد و شدت ناراحتی حضرت زهرا علیها السلام و رنج، غم و اعتراض او را به آنچه واقع شد نشان می‌دهد. آنجا که خطاب به پدر بزرگوارش می‌فرماید:

«قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَبَاءٌ وَهَنْبِثَةٌ لَوْ كُنْتُ شَاهِدَهَا لَمْ يَكُنْ خُطْبٌ
إِنَّا فَقَدْ نَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَابِلَهَا فَاخْتَلَقُوا فَاشْهَدُهُمْ وَلَا تَعَبُ»^۱

سپس می‌گوید: «الْهَنْبِثَةُ وَاحِدَةٌ الْهَنْبِثُ وَهِيَ الْأُمُورُ الشَّدَادُ الْمُخْتَلِفَةُ»^۲ و در جایی دیگر از کتابش در لغت «لمة» آورده است که: «إِنَّهَا خَرَجَتْ فِي لَمَةٍ مِنْ نِسَائِهَا تَتَوَطَّأُ ذَيْلَهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَعَاتَبَتْهُ»^۳.

۱. ابن اثیر، *النهایه*، ج ۵، ص ۲۷۷ - ۲۸۸؛ «بعد از تو خبرها و مصیبت‌ها اتفاق افتاد، اگر تو شاهد آن مصیبت‌ها بودی برای ما زیاد سنگین نمی‌شد. ما تو را از دست دادیم آن‌گونه که زمین باران را از دست بدهد، قوم تو خدشه‌دار شدند، آنها را ببین و از نظر دور ندار.»

۲. هنبثة، مفرد هنبث به معنای کارهای سخت گوناگون است.

۳. ابن اثیر، *النهایه*، ج ۴، ص ۲۷۳؛ «او (حضرت زهرا علیها السلام) در میان جمعی از زنان بیرون آمد درحالی که دامن لباسش به زمین کشیده می‌شد تا به سوی ابوبکر آمد پس او را عتاب و نکوهش کرد.»



عدم بیعت حضرت علیؑ با ابوبکر

س. ابن حزم از شیعه می پرسد که علی بعد از شش ماه با ابوبکر بیعت کرد. یا تأخیر او در بیعت کار درستی بوده است که در این صورت بیعت کردن او نادرست بوده است و اگر بیعت کردن او کار درستی بوده است، پس او به خاطر تأخیر در انجام آن اشتباه کرده است.

ج. ما از ابن حزم می پرسیم با تأخیر علیؑ و تمام بنی هاشم و جمعی دیگر، خلافت ابوبکر نامحقق بود، چگونه او در زمانی که هنوز علیؑ و تعدادی از صحابه و بنی هاشم بیعت نکرده بودند دخالت در امور، می کرد و تصرف در عزل و نصب و الزام مردم بر بیعت می کرد؟

به علاوه، بیعت نکردن علیؑ و اکراه او بر بیعت ثابت است، اما بیعت شرعی از آن حضرت با ابوبکر ثابت نیست، بلکه عدم آن ثابت است و از همه بالاتر حضرت زهراؑ سیده نساء اهل الجنه رحلت نمود، در حالی که بر شیخین غضبناک بود و ابوبکر را به خلافت نمی شناخت^۱ و به حکم «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲ به طور مسلم، ابوبکر را امام زمان خود نمی دانست. به طور یقین هم حضرت صدیقه طاهرهؑ با اسلام تمام از دنیا رفت. چه کسی امام زمان او غیر از علیؑ بود؟

۱. بخاری، صحیح، ج ۸، ص ۳ و دیگر مصادر اهل سنت.

۲. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۵؛ «هرکس بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است».



محوریت حضرت علی علیه السلام در بین انصار

س. علمای شیعه همواره بیان می‌کنند که انصار، دوستداران علی بوده‌اند و در جنگ صفین در لشکر علی قرار داشتند.

به شیعه می‌گوییم: اگر چنین است چرا خلافت را به علی ندادند؟ به نظر ما دیدگاه و نظر انصار و مهاجرین از نظر و دیدگاه‌های دیگر درست‌تر است.

بنابراین می‌بینیم که کتاب‌های شیعه که انصار را می‌ستایند، آنها را مرتد می‌نامند و می‌گویند که در واقعه سقیفه به عقب باز گشتند و مرتد شدند!

شیعه با مقیاس عجیبی، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهند، اگر در کاری از کارها با علی باشند، بهترین مردم خواهند بود و اگر در

کنار مخالفان علی باشند یا بهتر بگوییم در جهتی که علی می‌خواهد نباشند، مرتد و منافق هستند!

ج. این شرحی را که در این پرسش نوشته، تعجب‌انگیز است و حاکی از بی‌اطلاعی

از جوّ حاکم بر مدینه به واسطه ارتحال غم‌بار رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

وضع اجتماعی و سیاسی خاصی فراهم شده بود. اکثریت مردم آماده برای پذیرش

آن جوّ و مسئولیت‌هایی که پیش آمد نبودند.

یک تشکل ریاست‌خواه فعال شد و در حال بُهت و حیرت‌زدگی دیگران وارد عمل شدند.

جریان، بسیار عجیب و غیرقابل‌توصیف شد. نگرانی‌های گوناگونی بر سر مردم

سایه انداخته بود. بسیاری این اندیشه را داشتند که آیا ولایت علی علیه السلام همان گونه که

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۱۷

پیغمبر اکرم ﷺ تعیین کرده بود استقرار می‌یابد؟ از سوی دیگر بیم از وقوع جنگ داخلی و سقوط مرکزیت مدینه بیشتر از هر چیز، اشخاص را از معارضه بازمی‌داشت. به‌طور رسمی تا آن زمان، ولایت علیؑ را تجربه نکرده بودند. آنها که در دل با اهل بیتؑ بودند و با فاطمه زهراؑ ہمدردی داشتند و مهاجر و انصار - غیر از یک گروه خاص که دست به کار تصرف امارت بر مردم شدند و تا آنجا پیش رفتند که به فکر ترور پیغمبر ﷺ افتادند و در حادثه یوم‌الخمیس^۱ به آن شدت و صراحت با پیغمبر خدا معارضه و مخالفت کردند - و سایرین می‌دانستند که در این وضعی که پیش آمده، علیؑ اقدام به جنگ نخواهد نمود و از همان مواضع آرام، امر به معروف، تظلم به امت و اظهار مظلومیت، به درگیری و مقاتله تن نمی‌دهد و در نتیجه فتنه به این جهات پیروز شد.

مهاجر و انصار هم همین موضع حکیمانه و محافظت اسلام را درک می‌کردند و می‌دانستند در این اوضاع، علیؑ از مصلحت اسلام چشم‌پوشی نخواهد کرد و به جنگ داخلی - که خطر اضمحلال اسلام را داشت - اقدام نمی‌کند.

غرض اینکه همه آن اوضاع گویای حقانیت علیؑ بود و موضع انصار هم به شہادت تاریخ، موضع حمایت از علیؑ و اهل بیتؑ بود و لذا دشمنان اهل بیتؑ از کینه‌ورزی و هرگونه ظلم و ستم در حق آنها کوتاهی نداشتند و زن و مرد آنها را هر کدام بیشتر در این خصوصیت بقا بر عهد و پیمانی که با پیغمبر ﷺ داشتند وفادارتر بودند بیشتر اذیت می‌کردند و یکی از علایم نفاق آنها علاوه بر آن علامت قطعی نفاق - که بغض علیؑ بود^۲ - دشمنی و بغض انصار بود.

۱. بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۳۱، ۶۵ - ۶۶؛ ج ۵، ص ۱۳۷؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۵ - ۷۶.

۲. اشاره به روایت «یا علی لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق»؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۱، ص ۶۱؛

ابن جبر، نہج‌الایمان، ص ۴۵۴.



مشورت خلفا با حضرت علی علیه السلام

س. به اتفاق شیعه و سنی، عمر در کارهای زیادی با علی مشورت می‌کرد. اگر چنان‌که شما ادعا می‌کنید عمر ظالم می‌بود، با اهل حق مشورت نمی‌کرد.

ج. سیره علی علیه السلام در عصر تسلط این سه نفر، بر معارضة فیزیکی و یا لفظی حادّ جاری نبود.

او مصلحت اسلام را حفظ می‌نمود و در مواضعی که آنها در قبال کفّار داشتند از مشورت دادن به آنها کوتاهی نمی‌کرد. او بالاتر از این بود که در این مسائل به اعمال آنها پاسخ دهد. اینها دلالت بر حقانیت حضرت علی علیه السلام دارد.

شما به جای سؤال از مواضع حقّ امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مواضع خلفای خود را واکاوی کنید که چطور حقّ جانشین منصوب از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله را غصب کرده و مقام او را تا حدّی پایین آوردند که خود را خلیفه و جانشین پیامبر و رهبر امت قرار داده و علی علیه السلام آن نفس پیامبر صلی الله علیه و آله را فقط طرف مشورت در بعضی امور قرار داده بودند!

اگر مرد میدان تحقیق هستید به این سؤال‌ها پاسخ دهید.

۱. آل عمران، ۶۱؛ فرات کوفی، تفسیر، ص ۸۶؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۷۶۴؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۸۶؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۴۹.



سکوت حضرت علی علیه السلام در برابر خلفا

س. شیعه ادعا می‌کند که اکثر صحابه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند و وقتی از آنها پرسیده شود: مادامی که علی با نص صریح پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین وی معرفی شده بود، پس چرا بعد از وفات حضرت، ادعای خلافت و امامت نکرد؟ شیعیان در پاسخ به این سؤال دچار تناقض می‌شوند و ادعا می‌کنند که علی از ترس مرتد شدن صحابه سکوت نمود! در کتاب کافی از امام باقر روایت شده که «وقتی مردم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر بیعت کردند، تنها چیزی که باعث شد علی مردم را به سوی خود نخواند این بود که مراعات حال مردم را کرد، زیرا ترسید که مردم مرتد شوند و به بت پرستی برگردند».

ج. حدیثی که در این سخنان به آن استناد کرده است، از احادیث بسیار پرمعنا و بیان‌کننده حقیقتی بزرگ است که مواضع حکیمانه امیرالمؤمنین علیه السلام را در حفظ و حراست از اصل دین و پایه دین که بر آن سایر مطالب قرار دارد، بیان می‌کند. حدیث را بخوانید تا بفهمید امیرالمؤمنین علیه السلام در چه اوج و جایگاه رفیع ملک‌فرسایی قرار داشتند و دیگران در چه افکار زشتی گرفتار بودند. از این موضع آن حضرت، بالاتر موضعی نیست. او خطر بت پرستی و ترک اسلام و اقرار به شهادتین را، در مطالبه حق خود می‌دید، البته مطالبه نکردن و تصمیم بر

سکوت از چنان قهرمان غزوات که عمر می‌گفت: «لَوْلَا سَيْفُهُ لَمَّا قَامَ لِلْإِسْلَامِ عَمُودٌ»^۱ و صبر بر آن اهانت‌ها از معجزات نفسانیه آن حضرت بود که توانست بر خود مسلط باشد و شمشیر به روی آنها نکشد. درعین حال که آنها به ارتداد گرویده بودند، نص غدیر و نصوص دیگر را کنار گذارده بودند [و برای] امام علیه السلام خطر بالاتر و کفر صریح بت‌پرستی و ترک شهادت به توحید و رسالت جلوه‌گر شده بود.

مضمون این حدیث، استقامت و غم‌خواری برای دین است. در این روایات به این جمله توجه کنید:

«إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، لَمْ يَمْنَعْ
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا لِلنَّاسِ
 وَتَخَوُّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ، فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَلَا
 يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه وَكَانَ
 الْأَحَبُّ إِلَيْهِ أَنْ يُقْرَهُمْ عَلَى مَا صَنَعُوا مِنْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ
 جَمِيعِ الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا هَلَكَ الَّذِينَ رَكِبُوا مَا رَكِبُوا، فَأَمَّا مَنْ لَمْ
 يَصْنَعْ ذَلِكَ وَدَخَلَ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ وَلَا
 عِدَاوَةٍ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يُكْفِرُهُ وَلَا يُخْرِجُهُ مِنَ
 الْإِسْلَامِ»^۲.

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، ص ۸۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵ - ۲۹۶؛ «پس از رحلت رسول خدا صلوات الله عليه همین که مردم کردند آنچه کردند و با ابو بکر بیعت نمودند چیزی جلوگیری امیرمؤمنان علیه السلام نشد از اینکه مردم را به امامت خویش دعوت کند جز صلاح‌اندیشی برای خود مردم و ترس از اینکه مبادا از اسلام برگردند و بت‌ها را بپرستند و گواهی به یگانگی خداوند و رسالت محمد صلوات الله عليه ندهند، و این مطلب که آنها را بدان کاری که کرده بودند واگذارد نزد او بهتر بود از اینکه مردم در اثر مقاومت او یکسره از اصل دین اسلام برگردند، و آنان که دانسته مرتکب آن اعمال شدند به هلاکت رسیدند، و اما آن کسانی که این کار را نکردند (و در جریان غصب خلافت دست نداشتند) و ندانسته و بدون آنکه یک نوع دشمنی با امیرمؤمنان علیه السلام داشته باشند از دیگران پیروی کردند این کارشان موجب کفر آنان نشد و آنها را از اسلام بیرون نبرد.»

پانچ بہ شہادت و ہدایت / ۱۲۱

این حدیث معانی بسیاری دارد و بسیار بینش بخش و معرفت آموز است.
شما خواسته‌اید نقطه‌ضعفی نشان دهید، اما نقطه‌ای بسیار قوی و موضع تمام
اسلامی امیرالمؤمنین علیه السلام را نشان داده‌اید.



تعیین حضرت علی علیه السلام به عنوان جانشین توسط عمر

س. شیعه ادعا می‌کنند که عمر با علی دشمن بوده است، اما می‌بینیم که عمر وقتی برای تحویل گرفتن کلیدهای بیت المقدس می‌رود، او را جانشین خود در مدینه مقرر می‌نماید. پس کجاست دشمنی عمر با علی؟

ج. حکایت تعیین امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عنوان جانشین توسط عمر، از موضوعاتی است که سیره امام و نیز سیره عمر آن را رد می‌کند. اما آنچه از سیره امام علی علیه السلام مشهور است اینکه او خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را حق شرعی خود می‌دانست و عمل کسی را که بخواهد او را عامل و مأمور بر چیزی قرار بدهد قبول نمی‌کرد. آن حضرت در طول خلافت غاصبانه آن سه نفر بر همین سیره باقی بود و از تمام مناصب حکومتی کناره‌گیری می‌کرد و این، خود نشان از این دارد که ایشان، حکومت آنها را غیرمشروع می‌دانست. اما درباره سیره عمر، اگرچه او میل به این مطلب دارد، اما همان‌گونه که بارها گفته شد علی علیه السلام بزرگ‌تر و با عزت‌تر از آن بود که این ذلت را بپذیرد.

بنابراین بر هیچ محقق در تاریخ و آشنا به سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آشنا با آن مواضع سلبی نسبت به اینها و کناره‌گیری از مناصب و مقامات، پنهان نیست که این حکایت، کذب محض است.

چگونه عمر، راضی به این می‌شود که امام علیه السلام متولی امری شود، درحالی که همین عمر، شورا را با آن ترکیب کذایی تشکیل داد تا از رسیدن امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام

پانچ بہ شہادت و اٰیمت / ۱۲۳

خلافت و وصایت رسول اللہ ﷺ - کہ منصوص از طرف خداوند متعال بود -

جلوگیری کند؛ ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱.

۱. شعراء، ۲۲۷؛ «آنها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست!».



جنگ حضرت علی علیه السلام با مرتدین در زمان ابوبکر

س. در زمان خلافت ابوبکر، علی در جنگ با مرتدین مشارکت نمود و کنیزی از افراد اسیر شده بنی حنیفه بهره او شد که بعدها علی از او صاحب فرزندی به نام محمد حنیفه گردید.

از این برمی آید که از دیدگاه علی، خلافت ابوبکر درست بوده است و اگر درست نمی بود، علی مشارکت با او را در این امر نمی پسندید.

ج. علی علیه السلام در جنگ با کسانی که به عنوان مرتدین و ارتداد با آنها جنگیدند شرکت نداشت و ارتداد آنان - که در صحّت و مشروعیت حکومت ابوبکر و استبداد او در مقابل اهل بیت علیهم السلام حرف داشتند - به عنوان امتناع از زکات بود.

قتل مالک بن نویره و جنایت تاریخی خالد - که عمر هم به آن اعتراض داشت و مجازات او را می خواست - هم به عنوان ارتداد انجام شد.^۱

به هر حال امیرالمؤمنین علیه السلام در این جنگ و دعوا شرکت نداشت؛ و اما جاریه ای که به آن اشاره کرده اید که امیرالمؤمنین علیه السلام او را به عنوان کنیز گرفته باشد چنان نبود.

حضرت او را به عنوان زن آزاد نکاح کرد. داستان اسیر کردن او و حضور او در مسجد مدینه از زبان جابر بن عبدالله انصاری شگفت انگیز است:

وقتی او را وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نمودند، صدا به ناله و گریه بلند کرد و به قبر

مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه شد و خطاب کرد:

۱. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۵۰۳؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۵۷ - ۳۵۸.

پانچ بہ شہادت و ایمت / ۱۲۵

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ مِنْ بَعْدِكَ
هُؤُلَاءِ أُمَّتُكَ سَبِينَا سَبِي الثُّوبِ وَ الدَّيْلِمِ وَ اللَّهُ مَا كَانَ لَنَا
إِلَيْهِمْ مِنْ ذَنْبٍ إِلَّا الْمَيْلُ إِلَى أَهْلِ بَيْتِكَ؛ فَجَعَلْتَ الْحَسَنَةَ
السَّيِّئَةَ وَ السَّيِّئَةَ حَسَنَةً فَسَبَّيْنَا.

سلام بر تو ای رسول خدا و بر اهل بیت تو اُمّت تو ما را همانند مردم
نوب و دیلم به اسارت گرفتند. سوگند به خدا ما گناهی جز تمایل به
اهل بیت تو نداشتیم. خوبی‌ها بد و بدی‌ها خوب شمرده می‌شوند لذا ما
را اسیر کردند.

سپس روبه مردم کرد و گفت: ما را که به شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»
اقرار داریم اسیر کرده‌اید؟ گفتند: چون منع زکات از ما کردند؟ گفت: گیرم مردها زکات
را نداده باشند، زنان مسلمان به چه وجهی اسیر می‌شوند؟^۱
این داستان مفصل است. این زن، قوم را محکوم کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام او را
به‌عنوان اسیر نگرفت، بلکه با او به‌عنوان یک زن آزاد مسلمان ازدواج کرد.

۱. قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۹۳؛ بحرانی، مدينة معاجز الائمة الاثنی عشر علیهم السلام، ج ۵، ص ۱۷۹؛
مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۸۴ - ۸۷.



خویشتن‌داری حضرت علی علیه السلام در زمان خلافت

س. شیعه و اهل سنت همه بر این اجماع دارند که علی فرد بسیار شجاع و دلیری بوده است که کسی به گرد پای او نمی‌رسید و او در راه خدا، از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌ترسید.

آیا بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله شجاعت علی تمام شد و به خاطر این با ابوبکر بیعت کرد؟ و سپس بعد از او با عمر بیعت نمود؟ و سپس بعد از عمر بلافاصله با عثمان بیعت کرد؟ آیا نمی‌توانست حتی برای یک بار بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله برود و با صدای بلند اعلام کند که خلافت از او غصب شده است، و از دیگران سزاوارتر است، چون او وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ چرا چنین نکرد؟

ج. جواب از این پرسش واضح است. علی علیه السلام خلافت را به معنای سایر حقوق شخصی، حق خود نمی‌دانست بلکه او، خود را برگزیده خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اقامه دین و حفظ اسلام و مصالح امت و مدیریت جامعه می‌دانست.

در این مسیر، مواضع حضرت حفظ حقوق همگان بود. در امر خلافت و استنکار وضعی که جلو آمد، با امتناع خود و نیز امتناع و مخالفت بنی‌هاشم با دستگاه حاکمه، آنها را محکوم کرد و بر اساس همان وظیفه و مسئولیتی که داشت با آنها که در آن شرایط فقط به استبداد و به امر ریاست می‌اندیشیدند و از جنگ و نزاع فیزیکی که در آن اساس اسلام را به خطر می‌انداخت پرهیز نداشتند، به همان حدّ اعتراض زبانی و اعلام موضع اکتفا کرد.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۲۷

کسی نیست که در تاریخ، مختصر تحلیل و دقتی داشته باشد و این را نداند که حضرت علی علیه السلام، بنی هاشم و خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقابل حزب ابوبکر و عمر بودند و علی علیه السلام در تمام طول حکومت این سه نفر، هیچ مقام رسمی عہدہ دار نگردیدند و بہ عبارت دیگر عامل حکومت نگردیدند، ولی برای حفظ اسلام با آنها مماشات می فرمود.

او در مناسبات مختلف، عدم رضایت و عدم موافقت خود را از آن استبدادی که بہ اسم بیعت و فرصت طلبی جلو آمد اظہار می کرد و این از عجایب صبر و خویشن داری است کہ شخصی با آن مقام شجاعت - کہ شما و همه آن را می ستایند - بر آن حق کشی ظاہر صبر کند و بہ زور بازو و کشیدن شمشیر، مخالفان را سرکوب نکند.

در مقام محکوم نمودن آنها چه اعلامی از این ظاہرتر است کہ در آن شورای بسیار سیاسی شش نفری صدای شکایت علی علیه السلام کہ می فرماید:

«فَيَا لَللشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ

حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»^۱

به گوش دنیا می رسد، در این شورا وقتی پیشنهاد بہ علی علیه السلام را مشروط بہ عمل بہ سیرہ ابوبکر و عمر می کنند، حضرت رسماً آن را نمی پذیرد و بی اعتباری آن را اعلام می کند.

۱. نهج البلاغه، خطبہ ۳ (ج ۱، ص ۳۴ - ۳۵)؛ سبط ابن جوزی، تذکرۃ الخواص، ص ۱۱۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۴؛ «پناه می برم بہ خدا از این شورا، در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم تا امروز با اعضای شورا برابر شوم، مرا همانند آنها پندارند».



عدم بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفا

س. شیعه می‌گویند: ابوبکر و عمر کافر بوده‌اند. سپس می‌بینیم که علی خلافت آنها را می‌پسندد و با هر یک، پس از دیگری بیعت کرده است، لازمه بیعت این است که علی معصوم نباشد چون با دو کافر ناصبی ستمگر بیعت کرده است و با این بیعت آنها را تأیید نموده است؟

ج. این هم، باز افترا به شیعه است. شیعه، آنها را کافر اصطلاحی نمی‌شمرد و با آنها در روابط، همان موضعی را که با سایر مسلمانان داشتند و اینک هم دارند، که همه مسلمانان را به وحدت و اتحاد جبهه واحد در برابر شرق و غرب دعوت می‌کنند.

و اما بیعت، مسلم و قطعی است که بنی‌هاشم و شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر امتناع داشتند. اصل عدم بیعت آنها و غضب فاطمه زهرا علیها السلام به ابوبکر و عمر مورد اجماع و اتفاق است،^۱ ولی بیعت امام علیه السلام با آنها مورد حرف و انکار است که قدر مسلم این است که بیعت به رضا، طیب نفس و عدم اکراه محقق نشده است، بلکه بیعت دیگران هم بدون تهدید و ارعاب واقع نشد و غیر از عمر کسی با رضایت بیعت نکرد، لذا اهل سنت می‌گویند: بیعت و حکومت به بیعت یک نفر منعقد می‌شود. عمر، خودش بیعت کرد و سایرین را با الزام و اکراه و درواقع یک کودتا به بیعت واداشت.

۱. بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۴۲.

پانچ بہ شہادت و بیعت / ۱۲۹

بہر حال، عدم بیعت اہل بیت علیہم السلام با ابوبکر ثابت است و وقوع آن بعد از امتناع ثابت نیست و آنها کہ خبر از وقوع بعد از امتناع می دهند، نمی توانند بدون اکراه آن را ثابت کنند و نقل می کنند کہ در جریان آن بیعت گرفتن، امیر المؤمنین علیہ السلام مشت دست خود را بسته بودند. ہرچہ خواستند باز کنند میسر نشد و ابوبکر خود جلو آمد و دستش را روی دست آن حضرت گذارد.^۱

۱. مسعودی، إثبات الوصیہ، ص ۱۴۶.



رفقار حضرت علی و امام حسن علیهما السلام با معاویه

س. شیعیان ادعا می‌کنند که معاویه کافر و مرتد بوده است، اما آنها با چنین ادعایی در واقع به علی و فرزندش حسن توهین می‌کنند، چون علی وقتی در برابر معاویه شکست خورد، یعنی اینکه مرتدان او را شکست داده‌اند و حسن وقتی امر زمامداری مسلمین را به معاویه سپرد، پس او امر خلافت را به مرتدان سپرده است و می‌بینیم که خالد بن ولید در زمان ابوبکر با مرتدان جنگید و آنها را شکست داد. پس خداوند، خالد را در برابر مرتدان بیش از علی یاری کرده است! و حال آنکه خداوند بر هیچ‌کس ستم نمی‌کند و لشکریان ابوبکر، عمر و عثمان و نماینده‌هایشان در برابر کفار پیروز می‌شدند، در حالی که علی توان مقاومت را در برابر مرتدان نداشت! و همچنین خداوند می‌گوید: ﴿وَلَا تَهْتُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ «و سست نشوید و غمگین نگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید».

اما علی وقتی نتوانست معاویه را از ورود به قلمرو و شهرهایش منع کند او را به صلح فراخواند و از او خواست که هریک بر آنچه هست باشند. اگر آن‌گونه که شیعه می‌گویند یاران علی مؤمن بوده‌اند و آنها مرتد بوده‌اند باید یاران علی برتر قرار می‌گرفتند و این خلاف واقعیت است.

ج. حساب معاویه از ابوبکر، عمر و عثمان جداست. ابوسفیان پدر معاویه رسماً در حالی که کور شده بود و حکومت را بر عثمان و بنی‌امیه مستقر دید، نفاق خود را

پانچ بہ شہادت و ایمت / ۱۳۱

اظہار کرد و خطاب بہ بنی امیہ گفت:

تَلْفُوهَا (بِئْسَ مَا لَكُمْ) تَلْفُ الْكُرَّةِ فَوَاللَّهِ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ^۱.

ایمان او و معاویہ پس از غلبہ تمام اسلام و مایوس شدن کفار از روی اضطراب بود. معاویہ همان کسی است کہ پیغمبر ﷺ درباره او، پدر و برادرش فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الرَّكِبَ وَالسَّائِقَ وَالْقَائِدَ»^۲. معاویہ همان کسی است کہ آن حضرت فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَنْرِي فَأَقْتُلُوهُ...»^۳

اما ترک جنگ با او از جانب حضرت امام حسن مجتبیٰ ﷺ برای شرایط خاص و فقدان انصار بود و صلح و واگذاری نبود. خلافت پیغمبر ﷺ قابل واگذاری از جانب کسی بہ کسی دیگر نیست. مسئله از صلح حدیبیہ بالاتر نیست کہ عمر ہم بہ پیغمبر اکرم ﷺ اعتراض می کرد.^۴

اما از خالد بن ولید چیزی نگویید. آنها کہ با آنان جنگید مرتد نبودند، بلکه مسلمان پاک اعتقاد بودند و در شرعیّت حکومت ابوبکر و پرداخت زکات بہ او شک و تردید داشتند، یا یقین بہ عدم مشروعیت داشتند، چنان کہ حضرت فاطمہ زہرا ﷺ و بنی ہاشم و برخی دیگر از صحابہ ہم معتقد بودند.

ابوبکر را خلیفہ ندانستن موجب ارتداد نمی شود و آلا باید طلحہ، زبیر، عایشہ و دیگران کہ عثمان را فاقد صلاحیت دانستند مرتد باشند و بعد ہم دیگران کہ در

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۲ - ۱۳؛ ابوالفرج اصفہانی، الأغانی، ج ۶ ص ۵۲۹؛ خلافت را مثل توب بر بایید (بقایید) سوگند [بہ آنکہ ابوسفیان بر آن سوگند یاد می کند] نہ بہشتی و نہ آتشی در کار است.

۲. طبری، تاریخ، ج ۸، ص ۱۸۵؛ سبط ابن جوزی، تذکرۃ الخواص، ص ۱۸۲؛ «خدا سوارہ، رانندہ و جلودار را لعنت کند».

۳. ابن حجر عسقلانی، تہذیب التہذیب، ج ۸، ص ۶۵؛ «وقتی معاویہ را بالای منبر من دیدید او را بکشید».

۴. اشارہ بہ روایت «... فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: وَاللَّهِ مَا شَكَّكْتُ مُنْذُ أَسْلَمْتُ إِلَّا يَوْمَئِذٍ...»؛ «سوگند بہ خدا کہ از روزی کہ اسلام آوردم درباره رسالت پیامبر شک نکرده بودم». سیوطی، الدر المنثور، ج ۶ ص ۷۷.

اعصار بنی‌امیه و بنی‌عباس بر آنها شورش کردند و با آن حکام فاسد و دربارهای پر از گناه معارضه کردند، مرتد باشند.

اما شخص خالد بن ولید در این جریان، عاری بر دامن ابوبکر، اهل سنت و همه آنهایی که مثل او را می‌ستایند - که با آب دریاها هم شسته نمی‌شود - است؛ او مالک بن نویره آن مسلمان خوب و مؤمن را به آن کیفیت شنیع و به قول او به هوای تصرف زنش به قتل رساند و در همان شب به زور و عنف با زن او هم‌بستر شد.^۱

شما به این جریان‌ها افتخار می‌کنید و مخاطب به خطاب ﴿وَلَا تَهْتُوا﴾^۲ را این افراد می‌دانید، فَإِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

و اما اینکه علی علیه السلام معاویه را به صلح خوانده باشد هرگز هرگز.

ضمناً چرا آیه قرآن را به میل خود تفسیر می‌کنید! با این‌گونه برداشت شما، پس در جنگ اُحُد که مسلمان‌ها شکست خوردند مؤمن نبودند! آیا آن سران شما که فرار کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از آنها آن کلمه تاریخی - که برای معرفی او کافی است - را فرمود، این آیه را نشنیده بودند؟

واقعاً انسان تعجب می‌کند که اهل سنت بخواهند با این سخنان واهی از خود دفاع کنند و حقانیت خلفا را ثابت نمایند! ولی چه کنند وقتی در برابر براهین محکم شیعه حرفی ندارند، ناچار به این حواشی و پرت‌وپلاگویی‌ها می‌شوند و ضمناً از کلمات سؤال‌کننده کمال بی‌ادبی نسبت به اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی علیه السلام معلوم است.

۱. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۵۰۳؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۵۷ - ۳۵۸.

۲. آل عمران، ۱۳۹؛ محمد، ۳۵. «هرگز سست نشوید».

پانچ بہ شہادت و بیعت / ۱۳۳

اینہا اگر در صفین بودند، حتماً یارو یاور معاویہ می شدند و با امام جنگ می کردند و اگر می توانستند در قتل امثال عمّار ہم شرکت می نمودند.

در طیّ این پرسش ها مانند کسی کہ شک در ایمان علی علیہ السلام داشته باشد بہ شیعہ می گوید نمی توانید اثبات کنید. جوابش این است کہ ایمان علی علیہ السلام و جہاد علی علیہ السلام و سایر فضایل علی علیہ السلام را تو اگر سنّی هستی ثابت می دانی؟ چہ شیعہ ایمان دیگری را ثابت بدانند یا ندانند؛ اگر سنّی نیستی و از اصل مسلمان نیستی و حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و علی علیہ السلام و بزرگان از صحابہ را قبول نداری، آن بحث دیگری است، ولی در بحث بین شیعہ و سنّی نمی توانید بگوئید اگر ایمان ابوبکر را نمی پذیرید باید منکر ایمان علی علیہ السلام ہم باشید، چون این دو لازم و ملزوم یکدیگر نیستند.



شرایط قبول خلافت توسط حضرت علی علیه السلام

س. صاحب کتاب *نهج البلاغه* روایت می‌کند که، علی از پذیرفتن خلافت کناره‌گیری کرد و گفت: «دَعُونِي وَالتَّمَسُّوا غَيْرِي؛ مرا رها کنید و کسی دیگر غیر از من را بجوئید».

این عبارت بر باطل بودن مذهب شیعه دلالت می‌کند، چون شیعه می‌گوید که علی از سوی خدا به خلافت منصوب گردیده است و خلیفه‌شدن او فریضه‌ای بوده است که ابوبکر به خاطر غصب این حق او مورد بازخواست قرار می‌گیرد. پس اگر چنین است، چگونه علی از پذیرفتن آن ابا می‌ورزد؟

ج. این فرمایش حضرت چنان که از ادامه آن استفاده می‌شود اعلام سوء اوضاع و فراموش شدن سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و ظهور بدعت‌ها، مخصوصاً در امور مالی و انتخاب حکام است که مثل طلحه و زبیر وقتی دیدند امام علیه السلام در تقسیم بیت‌المال مراعات تسویه و مساوات می‌نماید، بیعت خود را شکستند و خواهان حکومت بصره و کوفه بودند.

در زمان عمر - که توزیع بیت‌المال را درجه‌بندی کرد و تفاوت بین اشخاص مقرر کرد - ام‌المؤمنین زینب بنت جحش، زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله که بسیار متعبد و نگهدار وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود، وقتی عطای عمر را برای او بردند - که برای زن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله امتیاز قرار داده بود - در همان مجلس، تمام مبلغی را که عمر فرستاده بود بین فقرا تقسیم کرد و دعا کرد و از خدا خواست که زنده نماند که بار

پانچ بر شہادت و ایت / ۱۳۵

دیگر عمر این عطا را برای او بفرستد؛^۱ و دعایش هم مستجاب شد.
و اما در زمان عثمان - که هیچ حساب و کتابی نبود - به خواست عثمان و اطرافیانش از بنی امیه، آن را بین خودشان تقسیم می کرد.
امیرالمؤمنین علیه السلام اعلام می فرماید که دشواری هایی که بر عقل ها و بر قلوب سنگین می آید در شرایطی که هست، تاریکی هاست و برداشتن این تاریکی ها را شما بر نمی تائید و آن حضرت اوضاعی را که از جنگ جمل، صفین و نهروان جلو آمد، مشاهده می فرمود.
این اتمام حجت بر آنها می بود که با آن اصرار و التماس خواستار بیعت شدند و حضرت را قسم دادند و گفتند: آیا نمی بینی که اسلام به چه حالی گرفتار شده است؟ فرمود: «من اجابت می کنم، ولی بدانید من اگر بپذیرم، به آنچه می دانم عمل می کنم».^۲
اینجا سخن از این بود که شما اگر مرا می خواهید، باید روش مرا در نفی بدعت ها و بازگشت به عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله - که فراموش شده است - بپذیرید.
موقف، موقف خاصی بود که ارزش های اسلامی، ضعیف و یا دستخوش تحریف و یا تبدیل به ضد ارزش شده بود.

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۰۹ - ۱۱۰ و دیگر مصادر شیعه و اهل سنت.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۲ (ج ۱، ص ۱۸۱)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۳.



موانع حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

س. وقتی علی زمام امور را به دست گرفت با خلفای پیش از خود ابراز مخالفت نکرد، بلکه به تواتر از او ثابت است که بالای منبر می‌گفت: «خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». همچنین علی وقتی به حکومت رسید ازدواج موقت را رواج نداد، حج تمتع را واجب نگرداند، «حیّ علی خیر العمل» را به اذان اضافه نکرد و «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را از اذان حذف نکرد.

ج. جواب این سؤال واضح است. برای علی علیه السلام فرصت آن که همه بدعت‌ها را براندازد نبود. جنگ جمل، صفین، خوارج و مشکلات دیگر مانع بود که همه بدعت‌ها را براندازد. اگر گذاشته بودند و میدان برای علی علیه السلام صاف بود، همه را روز اول بر می‌داشت و خود آن حضرت می‌فرمود:

«لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِصِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ»^۱.

خبری هم که می‌گویید به تواتر از علی علیه السلام ثابت است؛ به تواتر که ثابت نیست هیچ، حتی به یک سند صحیح هم روایت نشده است. شما از پیش خود خبر می‌سازید و آن را متواتر می‌گویید!

اما مسئله متعه، حج تمتع و اذان، این از مشهورترین اموری است از مذهب اهل بیت علیهم السلام، که قابل انکار نیست، باین وجود، اختلاف در فروع فقه را چرا داخل در

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۲ (ج ۴، ص ۶۶)؛ ابن ابی‌الحدید، نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۶۱؛ «اگر از این فتنه‌ها و لغزشگاه‌ها با قدرت بگذرم و لغزش پیدا نکنم خیلی چیزها را دگرگون می‌کنم».

پانچ بہ شہادت و ہدایت / ۱۳۷

اصول و اختلاف اساسی بین شیعہ و سنی می نمایید. اگر در آن مسئلہ بہ حق برسید،
اختلاف در این مسائل فرعی مرتفع می شود.



سکوت حضرت علی علیه السلام مقابل شورا

س. عمر قبل از وفاتش شورای شش نفره‌ای را تعیین کرد، سپس سه نفر از آنها دست کشیدند و بعد عبدالرحمن بن عوف کنار کشید و عثمان و علی باقی ماندند.

پس چرا علی از همان اول نگفت که درباره او به خلافت وصیت شده است؟

ج. سزاوار این بود که نخست در وجه شرعیت خلافت به تعیین این شورا و هویت آن سخن بگویید و بگویید که این اختیارات را از کجا و طبق چه آیه و روایتی این دو نفر به دست آوردند؟ مگر تعیین خلیفه به سلیقه، جوسازی و نظر شخصی و فردی است؟

در اینجا چهار گزینه جلو آمد: نخست، گزینه الهی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در رسمی‌ترین صورت و اجتماع، در غدیر خم^۱ به امر خدا و با نزول آیه تبلیغ^۲ با آن تأکید شدید ابلاغ شد و علاوه بر آن پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواست در مرض موتش به کتابت بنویسد که پس از آن گمراه نگردند که با معارضه رودررو، اهانت‌آمیز، جسارت، بی‌ادبی و بی‌احترامی آن مرد روبرو شد و درحالی که پیامبر عزیز اوقات پایانی عمر خود را طی می‌نمود، در همین جلسه که همه مخصوصاً خویشاوندان آن حضرت می‌خواستند که به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل شود و قلم و کاغذ حاضر

۱. حدیث غدیر را می‌توانید در منابع زیر ملاحظه نمایید: احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۸۱، ۳۷۲؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص ۹۳ - ۹۸؛ همو، السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹؛ و دیگر منابع اهل سنت.

۲. مائده، ۶۷.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۳۹

کنند، عمر فریاد زد: «قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^۱.

غوغا و دعوایی به پا کرد که بیم ضرب و محاربه می‌رفت، بنابراین پیامبر ﷺ آنها را به بیرون رفتن از مجلس امر فرمود که بیش از این سابقه سوء تاریخی برای خود درست نکنند.

گزینه دیگر سقیفه بنی‌ساعده و آن آشوب و آن جوّی را که ساختند و شتابی که برای تصرف امارت و حکومت کردند که بدن پیغمبر خدا ﷺ روی زمین بود و هنوز مراسم تغسیل و تکفین انجام نشده بود که مردم را غافل گیر کردند و بعد هم جمعی را با زور و ارباب و برخی را هم به‌عنوان مصلحت فوری به سکوت یا بیعت واداشتند و با مخالفت بنی‌هاشم و خلیفه منصوب و جمعی از طرفداران و وابستگان به بنی‌هاشم، خود را حاکم قرار دادند.

گزینه سوم، تعیین جانشین بود که ابوبکر انجام داد و از پیش خود این گزینه را انتخاب کرد و عمر را ولیعهد خود نمود. آنچه که مورّخین اهل سنت می‌گویند این است که ابوبکر درحالی که در شدت بیماری بود گاه از هوش می‌رفت و گاه به هوش می‌آمد، عثمان وصیت او را می‌نگاشت. وقتی به نوشتن اسم جانشین او رسید، ابوبکر از هوش رفت ولی عثمان از پیش خود اسم عمر را نوشت. وقتی به هوش آمد از عثمان پرسید. او هم گفت که اسم عمر را نوشته و او هم تأیید کرد^۲ و به این کیفیت، عمر به حکومت رسید.

آنچه در اینجا زیر سؤال است اینکه با این حال که ظاهر بود ابوبکر حال و هوشی ندارد؛ نه عمر - که شخصاً با وصیت پیغمبر ﷺ مخالفت کرد و «غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ»

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶؛ و دیگر مصادر شیعه و اهل سنت.

۲. ر.ک: ابن‌اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۲۵.

را گفت - اینجا ایراد و اعتراضی کرد و نه دیگران و وابستگان او.
نکته دیگر - که حدس بعضی محققین است - این است که اگر هم ابوبکر
می‌خواست نام عمر را بنویسد ولی از هوش رفت و در همان بی‌هوشی، عثمان این
برنامه را تمام کرد. خلاصه، اوضاع خاصی حاکم شده بود.
گزینه چهارم، شورا بود، آن هم نه شورای آزاد، بلکه شورای محدود به شش نفر و
مشروط به شرایط خاص.
این گزینه هم اختراع شخص عمر بود و چنان طراحی شده بود که امیرالمؤمنین
علی علیه السلام انتخاب نشود.
اینها حقایق اصیل تاریخ است که هرکس تاریخ را منصفانه و بدون پیش‌داوری
مطالعه کند به این مطالب می‌رسد. شما هم اگر کتاب‌های معتبر خودتان را ملاحظه
کنید به این مطلب خواهید رسید.



توطئہ شورای شش نفرہ

س. شیعہ می گوید: ابوبکر و عمر خلافت را از علی غضب کردند و علیہ او توطئہ نمودند تا او را از رسیدن بہ خلافت بازدارند.

ما می گوییم: اگر آنچه شما می گوئید درست است، پس چرا عمر، علی را جزو افراد شورا قرار داد؟ اگر او را از شورا بیرون می کرد چنان کہ سعید بن زید را بیرون کرد، هیچ کس اعتراض نمی کرد؟

پس آنها او را در جایگاہش قرار دادند. آنان شایسته ترین و برترین را مقدم نمودند و علی را با کسانی کہ در سطح او بودند برابر کردند.

و بعد از کشته شدن عثمان، مهاجرین و انصار بلافاصلہ با او بیعت کردند. آیا کسی گفته است کہ یکی از مهاجرین و انصار بہ خاطر بیعت گذشتہ اش با ابوبکر و عثمان از علی معذرت خواهی نموده است؟

ج. داستان شورا، ہم توطئہ ای علیہ علی علیہ السلام بود. جو سیاسی و محیط دینی اقتضا می کرد کہ مردم مستقیماً بہ سوی علی علیہ السلام بروند. اینہایی کہ عمر، آنها را بہ عنوان شورا معرفی کرد، هیچ کدام موقعیت و مقبولیتی نداشتند کہ در شرایط عادی کسی بہ سوی آنها برود و اظهار تمایل کند.

این شورا بہ اصطلاح بسیار سیاستمدارانہ طرح شد؛ ہم پنج نفر را کہ اصلاً ہم سنگ و ہم طراز علی علیہ السلام نبودند، ہم طراز او معرفی کرد و ہم طوری بود کہ بازگشت جریان ردّ بہ اصل را مانع می شد؛ چنان کہ در تعیین عمر از جانب ابوبکر نیز ہمین برنامه بود. اگر

ابوبکر آن دخالت غیرمشروع را نمی‌کرد، علی علیه السلام خودبه‌خود - که برگزیده بود - برگزیده می‌شد.

قراردادن علی علیه السلام در آن شورا، خودش یکی از ظلم‌های بزرگ بر آن حضرت بود. چرا خود را به کوری و کری می‌زنید! اینها کسی نبودند که با علی علیه السلام هم‌تراز شوند. لذا علی علیه السلام در خطبه معروف شقشقیه شکایت می‌کند و می‌فرماید:

«حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ
فَيَا لَللشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ
حَتَّى صَبَرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»^۱

آنها او را در جایگاهی قرار ندادند به گمان خودشان از جایگاه عالی و رفیعش که احدی از صحابه به‌مانند او نبود او را به زیر آوردند.

شما در زمان ما و در همه اعصار، این سیاست‌بازی‌ها را می‌بینید. تعجب است که می‌گویید آنان، یعنی اهل شورا شایسته‌ترین و برترین را انتخاب نمودند! واقعاً این سخن را از سر فهم و شعور می‌گویید؟! عثمان را بر کدامیک از صحابه می‌توان در صلاحیت مقدم دانست؟ به قول سیدقطب: این از سوءحظ و بداقبالی مسلمین بود که باوجود شخصیتی، مثل علی علیه السلام عثمان زمامدار شود؛^۲

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۳ - ۳۵)؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۱۱۸؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۴؛ «تا دوران عمر سپری شد و عمرش به پایان رسید و به راه خود رهسپار شد. او خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من هم‌سنگ آنان و یکی از آنها هستم. پناه بر خدا از این شورا در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم تا امروز با اعضای شورا برابر شوم؟ که هم‌اکنون مرا همانند آنها پندارند، و در صف آنها قرار دهند؟».

۲. سیدقطب، العدالة الاجتماعية فی الاسلام، ص ۱۵۴.

پانچ بہ شہادت و ایمت / ۱۴۳

لعل و مرجان را چه کس گفته است مانند خزف

جان علوی را کہ نسبت داد با نقش جدار

بعد از عثمان، آن اقبال کذایی مردم و التماس ہمگانی از آن حضرت، همه اظهار

پشیمانی، ندامت و معذرت بود. بعد شما می گوئید کسی معذرت خواهی نکرد!

پس می توان نتیجه گرفت کہ اساس بنیان شورا برای این بود کہ حضرت علی علیه السلام

را کنار بگذارند و الا اگر این شورا نبود حتماً و مسلماً مردم حضرت علی علیه السلام را

انتخاب می نمودند.



موضع حضرت علی علیه السلام در قتل عثمان

س. وقتی فتنه‌گران شورشی خانه عثمان را محاصره کردند، علی از او دفاع کرد و فرزندانش حسن و حسین را فرستاد تا از عثمان دفاع کنند. این نشانگر آن است که بین علی و عثمان برخلاف آنچه شیعه می‌گویند دشمنی نبوده است.

ج. این واقعیت و حقیقت است که علی علیه السلام می‌خواستند در قیام مسلمانان علیه مظالم عثمان و مخصوصاً علیه خواص او از بنی‌امیه و غیر آنها، غایله با رجوع عثمان به حال استقامت و برکنار کردن اطرافیان خائن خاموش شود، ولی سوء رفتار عثمان بر شعله‌ورتر شدن آتش فتنه می‌افزود و زحمات حضرت را بی‌اثر می‌نمود. عثمان وعده می‌داد و به وعده عمل نمی‌کرد و خلاصه سوء سیاست او امری است که بر همه روشن است و تاریخ، آن حکومت سیاه را - که برای همه مسلمانان این همه بدآوری داشت - فراموش نمی‌کند.

از اشخاص مشهور که علیه او تحریک می‌کردند، عایشه، زبیر، طلحه و دیگران بودند^۱ و وقتی کار به حصر عثمان و خطر قتل او منجر شد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دفاع از او و حفظ و خاموش کردن آتش فتنه فعال بودند، ولی عواقب و تبعات سیره عثمان که مثل مروان بر او مسلط بود همه تلاش‌ها را بی‌اثر می‌کرد. موضع علی علیه السلام و سیره او نسبت به عثمان بسیار روشن و مشخص است.

۱. رک: طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۴۷۶ - ۴۷۷؛ ابن‌اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۶.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۴۵

شما تاریخ را بخوانید. ببینید علی علیه السلام، عثمان را چگونه معرفی می کند و سیره او را چگونه مورد اعتراض قرار می دهد؟ تا بفهمید علی علیه السلام در مثل این موضع، چرا می خواست مانع درگیری و قتل او شود.



قبول اسلام ظاهری در رفتار با خلفا

س. شیعه معتقدند که علی امامی معصوم است. سپس علی را می‌بینیم که دخترش ام‌کلثوم «خواهر حسن و حسین» را به ازدواج عمر بن خطاب درمی‌آورد! شیعه باید از دو چیز یکی را بپذیرند: اول اینکه باید قبول کنند که علی معصوم نیست، چون که دخترش را به ازدواج مرد کافری درآورده است! و چنین سخنی با پایه‌های اساسی مذهب شیعه متضاد است. دوم اینکه بپذیرند عمر، مسلمان است و علی دوست داشته او دامادش شود و این دو پاسخ حیرت‌آور است.

ج. شیعه جواب می‌دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام با عمر و دیگران مثل عمروعاص و مثل بغاة صفین و اصحاب جمل، مثل زبیر، طلحه و خوارج، معامله به ظاهر اسلام می‌نمود و برای همه، حقوق از بیت‌المال عطا می‌کرد.

خریت بن راشد به آن حضرت عرض کرد: من شما را خلیفه نمی‌دانم و در نماز با شما شرکت نمی‌کنم. حضرت در جواب فرمود:

«لَكَ بِالْمُسْلِمِينَ مَا لَمْ تُحَدِّثْ حَدَثًا»^۱.

سیره و روش علی علیه السلام در حدی بالا و عادلانه بود که انسان به تعجب می‌افتد. اما راجع به نکاح ام‌کلثوم و عمر، حرف و حدیث در نفی و اثبات آن بسیار است، ولی با فرض وقوع آن، این ملازمه‌ای که نوشته‌اید مطرح نمی‌شود، مثل سائر تعامل‌ها و مواضع آن حضرت با آنها بوده است.

۱. مامقانی، رجال، ج ۱، ص ۲۵ (ذکر خریث بن راشد): «می‌توانی این کار را بکنی با اینکه عطای تو از بیت‌المال قطع نشده و کاملاً پرداخت خواهد شد به این شرط که بر احدی تعدی و تعرض نکنی».



معاشرت با و مزاجت با بر اساس اسلام ظاہری

س. بسیاری از بزرگان اصحاب از اہل بیت پیامبر زن گرفته‌اند و اہل بیت از آنها زن گرفته‌اند، به خصوص ابوبکر و عمر. پیامبر با عایشہ دختر ابوبکر و حفصہ دختر عمر ازدواج نمود و همچنین می‌بینیم کہ اہل بیت نام‌های اصحاب پیامبر را بر فرزندان‌شان می‌گذاشتند، چنان کہ در منابع شیعه آمده است علی یکی از پسراش را ابوبکر نامید.

ج. این بیانات، بسیار عامیانه است. بعضی از اسم‌ها ہم در جاهلیت و ہم در اسلام متداول بوده است و بسیاری از دوستان خدا، ہمنام با دشمنان خدا بوده‌اند، چنان کہ ازدواج‌ها ہم بر اساس ملاحظات شخصی و اشخاص انجام می‌گرفت و همان طور کہ در جواب سؤال‌های قبل ہم گفتیم در مسئلہ کفر و اسلام، مزاجت‌ها بر حسب ظاہر اسلام بوده است و خویشاوندان ہمسران ملاحظہ نمی‌شدند، چنان کہ پیغمبر ﷺ با صفیہ دختر حی بن اخطب - کہ کافر و یہودی بود - نیز ازدواج کرد. ازدواج با اولاد عثمان یا دیگری، دلیل بر چیزی نیست. بسیاری از عثمانی‌ها و بعضی از اولاد ابوبکر و عمر بعداً شیعه خالص شدند. محمد بن ابی بکر پسر بلاواسطہ ابوبکر از شیعیان امیرالمؤمنین علیہ السلام بود و مادرش اسماء زمانی کہ ہمسر ابوبکر ہم بود از شیعیان بود.

ابن‌الحجاج آن شاعر معروف اہل بیت از اولاد حجاج [بن یوسف ثقفی]، ناصبی بود. کشاجم از اولاد سندی بود و رشید و طواط و عبدالباقی فاروقی از اولاد عمر بودند. پس بہ این حساب‌ها، حقانیت یا بطلان عقیدہ و مذہبی ثابت نمی‌شود.



شرایط امام نرد شیعه

س. شیعیان چند شرط برای امام گذاشته‌اند: یکی اینکه از همه پسران پدرش بزرگتر باشد، او را کسی جز امام غسل ندهد، باید از همه مردم عالم تر باشد، محتلم نگردد و اینکه غیب بداند... اما این شرایط، آنها را در مضیقه قرار می‌دهد، زیرا می‌بینیم که بعضی از ائمه از همه برادرانشان بزرگتر نبوده‌اند، مانند موسی کاظم و حسن عسکری و بعضی را امامی غسل نداده است، مانند رضا که پسرش جواد او را غسل نداد، چون در آن وقت امام جواد هشت سال بیشتر سن نداشت و حسین بن علی را فرزندش زین‌العابدین غسل نداد چون بر فراش مرض بود و لشکریان ابن‌زیاد اجازه نمی‌دادند! و نیز روایت کرده‌اند که پیامبر گفت: «برای هیچ‌کسی جایز نیست که در این مسجد جنب شود، به جز من، علی، فاطمه، حسن و حسین».

اما دانستن علم غیب دروغی است که نیازی به رد کردن ندارد؛ زیرا خداوند در قرآن آن را رد کرده است.

ج. شیعیان، ائمه علیهم‌السلام را در امتداد هدایت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانند و آنها را عدل قرآن می‌شناسند که تمسک به آنها منحصراً موجب نجات و رستگاری است.

این اوصافی که نسبت به شیعه می‌دهید که برای امامان معتقدند، اوصاف بعید از مقام اولیا نیست.

شما و ما می‌گوییم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به معراج رفته و برای آن زمان کوتاه به آن همه تفصیلات باور داریم، بنابراین چه مانعی دارد که امام در صیغَر سن شخصاً

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۴۹

حضور یافته باشند و مثل امام زین العابدین علیہ السلام برای تجهیز پدر از زندان کوفہ بہ کربلا آمدہ باشد یا در صغر سن امامت داشتہ باشند، این امری معقول و با سابقہ است و قرآن در مورد حضرت یحیی و حضرت عیسی علیہ السلام بر آن ناطق است.

مسئلہ سدّ ہمہ ابواب، غیر از سدّ باب شخص پیغمبر و علی علیہ السلام از مسلمات تاریخ است و دلیل بر این است کہ برای علی نیز احترامات و مقاماتی کہ برای پیغمبر ثابت بودہ بہ جز نبوت، ثابت است و این فقط روایت شیعه نیست اہل سنت و محدّثین بزرگ آنها، آن را روایت نمودہ اند^۱ و اما اینکہ شرط امامت، اکبریّت اولاد امام قبل باشد، چنین شرطی نزد شیعه نیست.

در کتاب کافی، ۶۳ باب در ارتباط با صلاحیت‌های معتبر در امام و اوصاف امام ذکر شدہ کہ اثری از این شرط نیست و اگر کسی گفتہ باشد، توہم و اشتباہ است، گمان کردہ اند کہ مناصب الہیہ و دینیہ بر اساس اعتبارات غیراصیل عرفیہ است.

در حالی کہ در بنی ہاشم و اولاد عبدالمطلب، مثل ابوطالب و عباس بودند و از پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بہ حسب سن بزرگتر بودند، خداوند آن حضرت را بہ مقام رسالت برگزید.

شاید آن کس کہ بہ عباس گفت: **أنت أكبر أم رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم**، ہمین اندیشہ را در ذہن می‌پروراند. لذا عباس در جواب گفت: **أنا أسنّ و رسول الله أكبر من أنظر سن بزرگ‌ترم ولی رسول الله أكبر^۲**.

بہر حال این نسبت‌هایی کہ شما بہ شیعه می‌دهید، بی‌اساس است و همان‌طور کہ مکرر گفتہ ایم رفتن بہ حاشیہ و فرار از نقاط ضعف دیگران است.

ہرچہ بیشتر بگویید، جواب این ہمہ نقاط ضعف و شواہد و دلایل کہ علیہ

۱. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲ - ۱۳ و دیگر مصادر مهم اہل سنت.

۲. ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، ج ۶، ص ۲۰۵؛ ج ۸، ص ۴۸؛ متقی ہندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۲۱.

مشروعیت حکومت اهل سقیفه وجود دارد، نخواهد شد.

شما راه خودتان را بررسی کنید و پیش وجدان خودتان، خود را محاکمه کنید. و اما اینکه گفتید: دانستن علم غیب دروغی است که نیازی به رد کردن ندارد، زیرا خداوند در قرآن آن را رد کرده است؛ جوابش این است که در بین شما بسیاری هستند که برای افراد عادی از صوفیه و غیر آنها علم غیب قایلند چرا این علم در مورد انبیا، و شخص رسول گرامی اسلام و اولیا و ائمه علیهم السلام نباشد؟

آیا این همه اخبار از غیوب و مغیبات را که به طور متواتر و بالاتر از تواتر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، کتب تاریخ و حدیث شیعه و سنی روایت کرده‌اند و قطعی الثبوت می‌باشند انکار می‌کنید یا فرقی بین علم غیب خداوند متعال - که بالذات است - با علم غیب بنده که من عندالله تعالی است نمی‌گذارید؟!

آیا آیه ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱ را نخوانده‌اید؟!

آیه ﴿وَقَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾^۲ را در امم سالفه نمی‌دانید؟ بعید می‌دانید که در این امت نیز عالم به علم‌الکتاب باشد و اگر در امم گذشته ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ بوده، در این امت - که اشرف امم و اعظم و اکرم همه عندالله تعالی است - ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ علم تمام کتاب، باشد؟ چه کسی مصداق این عنوان غیر از امام‌علی علیه السلام باب علم نبی صلی الله علیه و آله^۳ است؟ چرا خود را به جهالت می‌زنید؟

۱. رعد، ۴۳: «بگو: کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند!».

۲. نمل، ۴۰: «(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت».

۳. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۶.



علت نصب امام معصوم علیہ السلام

س. از دیدگاه شیعه، تعیین امام معصوم به خاطر آن واجب است که ظلم و شر از همه جا از بین برود و عدالت برقرار شود.

سؤال اینجاست که آیا شما می‌گویید در هر شهر و آبادی که خدا آفریده، معصومی بوده است که ظلم را از مردم دور می‌کرده است یا نه؟ آیا این گزافه‌گویی آشکار نیست؟

ج. از نظر شیعه، بعث رسل، انزال کتب و تعیین و نصب امام بر حسب حکمت از طرف خدا برای اتمام حجّت انجام می‌شود:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱

9

﴿لَعَلَّأَيُّكُمْ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۲

و اما ترتب مصالح و منافع خارجی بر آن از هدایت خلق، اصلاح امور و اقامه عدل، همه مترتب بر استقبال مردم از آنهاست و همچنان که قرآن می‌فرماید بیشتر مردم کفران این نعمت را می‌نمایند و بعضی پیغمبران را به شهادت رساندند. اگر مردم اطاعت کنند، حکومت عدالت در همه نقاط که شما نام برده‌اید قابل اجراست.

۱. انفال، ۴۲؛ «تا آنها که هلاک (و گمراه) می‌شوند، از روی اتمام حجّت باشد و آنها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند)، از روی دلیل روشن باشد».

۲. نساء، ۱۶۵؛ «تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند».

اگر بنا به این گونه ایرادها باشد، در مورد بعث رُسل و پیغمبران نیز همین ایراد مطرح می‌باشد و بر اساس این ایراد باید خدا برای هر شهر و هر روستایی پیغمبری بفرستد.



فوائد نصب امام

س. شیعیان می‌گویند که امامت واجب است، چون امام، جانشین پیامبر است که شریعت اسلامی را حفظ می‌نماید و می‌گویند: امام باید از سوی خدا تعیین و منصوب شود و چون جهان به او نیاز دارد باید چنین شود و نیز می‌گویند که امامت برای آن واجب است که لطفی است از الطاف الهی...؛ چون مردم وقتی رهبر و راهنمایی داشته باشند ستمگر را از ستم‌کردن منع می‌کند و لطف همین است.

به آنها گفته می‌شود که ائمه دوازده‌گانه غیر از علی به ریاست، حکومت و فرمانروایی نرسیده‌اند و این قدرت را نداشته‌اند که مردم را به خیر وادار نمایند و از شرّ و بدی باز دارند، پس امام نیستند چون لطفی از آنها حاصل نشده است؟

ج. همه این جهات و مصالحی که برشمردید بر وجود امام مطاع و مبسوط‌الید مرتب است و همه، برهان حقانیت و وجوب نصب امام از سوی خدا و تعیین خلیفه بر پیغمبر است، چون نصب امام و بی‌تکلیف‌نگذاشتن مردم این فواید را دارد، باید وضعیت سرپرستی مردم از سوی خدا معلوم شود و در بین احکام، بعد از اعتقاد به توحید، نبوت و معاد در ارتباط با نظام دین و دنیای خلق، امری مهم‌تر از مدیریت و اداره جامعه نیست.

همان خدا که شخص صالح برای نبوت را می‌شناسد، صالح برای ولایت و مدیریت را می‌شناسد و هم از این جهت که تعیین آن شخص صالح تعیین مرجع و حافظ مرکزیت

دین و رافع اختلاف است، بر خدا برای اینکه مردم اعتراض نداشته باشند و به عبارت دیگر مثل سایر نعمت‌های ظاهره و باطنه - که خلق آنها زمینه استفاده صحیح از آنها را فراهم می‌نماید - نصب امام لازم است، اما در اطاعت نکردن مردم و کفران نعمت، آنها خودشان مسئولند؟

خداوند برای هدایت بندگان و تأمین مصالح آنها پیغمبران بسیاری فرستاده که مردم آنها را کشتند. هدایت اکثریت بشر به واسطه بعثت انبیا اگر فراهم نشد، دلیل بر عدم لزوم بعثت انبیا نیست. خداوند خدایی است که: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱. او انسان را آفریده و باید او را هدایت نماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲.

در نصب امام تأمین همه این مصالح، اصل است. اگر کسانی مانع شوند و نگذارند مردم از این نعمت عظمی بهره‌مند شوند، مانند آنها که پیغمبران خدا را کشتند و مانع از فعلیت مصالح بعثت آنها شدند، مسئول هستند.

آن کسی که از نعمت گوش، چشم و عقل در مسیر صحیح استفاده نمی‌کند خودش مسئول است، ولی خدا برای این مصالح و فوایدی که این نعمت‌ها دارد آنها را آفریده است.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام به تنصیب قطعی پیغمبر صلی الله علیه و آله امام هستند. باید این امامت آنها به مردم ابلاغ شود و اگر مردم قدر این ابلاغ را ندانستند و آنها را به شهادت رساندند و امامت و خلافتشان را غصب کردند، این یک جریان و محاسبه دقیق است.

۱. طه، ۵۰؛ «به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده، سپس هدایت کرده است.»

۲. انسان، ۳؛ «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!».

پانچ بہ شہادت و اٰیت / ۱۵۵

کارهایی که برحسب حکمت و مصلحت می بینید کارهای خدایی است. او که آفریده است و می آفریند هدایت می کند و وسایل را در اختیار بنده می گذارد؛ چشم عطا می کند، عقل می دهد و هزارها نعمت دیگر عطا می کند. پیغمبران را و نیز امام و ولیّ امر را نصب می فرماید. اینها همه کارهای خدایی است:

چاه است و راه و دیده بینا و آفتاب تا هر کسی نگاه کند پیش پای خویش اگر پیغمبرانی که کشته شدند نتوانستند کسی را هدایت نمایند یا اگر مردم از نعمت وجود امام یا پیغمبر بهره مند نشدند، اصل حکمت بعثت انبیا و لزوم نصب امام از جانب خدا منتفی نمی شود. سنّت الهی بر اساس ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱ در هر رشته تکوین و تشریح جاری است و هدایتی بالاتر از هدایت خدا بندگانش را به خودش، به پیغمبرانش و جانشینان و به اوصیای آنها نیست، اگرچه بیشتر مردم نگرفتند و در همان هدایت اصل و اصیل از هدایت های خدایی استفاده نکردند.

۱. طه، ۵۰. «به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده، سپس هدایت کرده است».



مقام حضرت فاطمه علیها السلام

س. شیعه برای اثبات امامت دوازده امام به حدیث کساء استناد می‌کنند. سؤال

این است که چرا فاطمه که نامش در حدیث کساء آمده جزو امامان نیست؟

ج. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سیده نساء العالمین، بضعة الرسول و قرینه ولی الله، بانویی که در مباحثه به حکم قرآن مجید اختصاص شرکت داشت^۱ و مصداق یگانه و منحصر به فرد نسبت به رسول خدا را داشت و از اهل بیت علیهم السلام هم یگانه بانویی بود که به مقام عصمت و طهارت از هر رجسی چون پدر، همسر و فرزندانش آراسته بود و در آن اجتماع که ام سلمه اجازه حضور نیافت و جواب «أَنْتِ عَلَي خَيْرٍ»^۲ شنید، حضور داشت. او در غیر مقام نبوت، در اخلاق، علم و کمالات نسبت به پدر نسخه‌ای مطابق اصل بود و مثل سایر ائمه علیهم السلام سیره، رفتار و گفتارش، دین، شرع و دلیل احکام الهی است. او به عنوان بانوی اول اسلام در عفاف، عصمت و کرامت وجودش الگو و اسوه است.

ولی با همه این مقامات آن حضرت امام نبودند و حدیث کساء دلیل بر عصمت ایشان است نه اینکه امامت را بیان نماید. ائمه اثنی عشر همه از طرف خداوند متعال منصوب شده و معلوم و مشخص می‌باشند.

۱. آل عمران، ۶۱

۲. ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۱.



عصمت محض حضرت زہراؑ

س. چرا شیعه، عصمت را مخصوص فاطمه می‌داند و دو خواهرش، یعنی رقیه و ام کلثوم را فاقد آن می‌داند حال آنکه آن دو هم دختر و پاره تن رسول خدا هستند؟

ج. شیعه، هیچ‌گاه از پیش خود، عصمت را به کسی اختصاص نمی‌دهد بلکه این اختصاص از سوی خداوند متعال به آن حضرت داده شده است.

شما آیه مباحله^۱، آیه تطہیر^۲ و سایر آیات و روایات را بخوانید.

هیچ‌گاه حضرت رسول خدا ﷺ درباره رقیه و ام کلثوم ﷺ نفرمود:

«بَضْعَةٌ مِنِّي»^۳.

شما چرا درباره این سؤال از خدا و رسول خدا نمی‌پرسید که چرا عصمت را به فاطمه ﷺ اختصاص داده‌اند؟

آن قدر جسورانه سخن می‌گویید و نصوص پیامبر ﷺ را نادیده می‌گیرید، گویی یک غیرمسلمان طراح این سؤالات است!

به‌علاوه، آیا آن دو بزرگوار، ربیبه پیامبر ﷺ بودند یا دختران آن حضرت؟!^۴

۱. آل عمران، ۶۱

۲. احزاب، ۳۳

۳. بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۲۱۰؛ «پاره تن من است».

۴. ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۵، ص ۶۱۳؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲۴، ص ۲۷۱ - ۲۷۲؛ ابن حجر عسقلانی،

الإصابه، ج ۸، ص ۴۶۱ - ۴۶۲.



ارث حضرت فاطمه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله

س. کلینی در کتاب کافی باب مستقلی به عنوان (زنان از زمین ارث نمی‌برند) آورده است و در این مورد از ابی جعفر روایت کرده است که گفت: «النِّسَاءُ لَا يَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مِنَ الْعِقَارِ شَيْئاً؛ زنان از زمین سهمیه ارث ندارند» که در این روایات فاطمه یا کسی دیگر استثنا نشده است.

پس بنابراین طبق روایات مذهب شیعه، فاطمه حق ندارد که خواهان ارث از پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

همچنین همه دارایی‌های پیامبر از آن امام است. از ابی جعفر روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله خدا فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَأَقْطَعَهُ الدُّنْيَا قَطِيعَةً، فَمَا كَانَ لِآدَمَ فَلِرَسُولِ اللَّهِ وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْأئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ خداوند آدم را آفرید و دنیا را به عنوان ملک به او داد، پس آنچه از آدم بوده است به پیامبر صلی الله علیه و آله خدا تعلق دارد و آنچه از آن پیامبر صلی الله علیه و آله خداست به ائمه آل محمد تعلق دارد».

همچنین طبق عقیده شیعه، اولین امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله خدا علی می‌باشد. بنابراین علی به مطالبه زمین فدک مستحق‌تر است نه فاطمه و علی چنین نکرد؟

ج. در اینجا اولاً مغلطه کرده‌اید و چون نساء در حدیث مذکور به معنای همسران است - و در برابر عناوین دیگری، مثل بنات، «دختران»، اخوات، «خواهران»، عمات و خالات می‌باشد - اعم از همه این عناوین گرفته‌اید، درحالی که خود آیه ارث نساء به‌صراحت آن را عنوان خاص همسران مردان قرار داده است و لذا برای آنها ارث

پانچ بہ شہادت و ایت ۱۵۹

خاص معین فرموده است و برای عناوین دیگر هم ارث معین دیگری مقرر شده است. ثانیاً در مورد ارث نساء و همسران، اطلاق یا عموم مربوط به آنها مقید شده و زوجه‌ای که از زوج فرزند ندارد از زمین خانه او ارث نمی‌برد و بعضی فقہا، این تخصیص را در مورد مطلق زمین زوج متوفی می‌گویند و این روایات که نوشته‌اید همه در مورد ارث زوجه از زوج است و احدی از فقہا و محدثین قایل به صدور این روایات به قصد عموم زن‌ها نیست و همان‌طور که از قرآن کریم استفاده می‌شود نساء در این آیات، عنوان همسر مرد است و به اجماع تمام شیعه در سایر شعب [تمام ماترک متوفی] ارث - کما فرض الله - زن و مرد از همه ترکه متوفی ارث می‌برند.

اما روایات راجع به ملکیت اعطایی خدا به حضرت آدم علیه السلام یا حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، معنایش این است که همه خود را نعمت‌خوار انبیا و ائمه علیہم السلام بدانند و با مسئله ملکیت و نظامات و احکام خاص آن، فرق دارد.

در این مرتبه و برحسب این توزیع، همه در قوانین تملیک و تملک علی‌السواء هستند. خود ائمه علیہم السلام در مورد خودشان به این نظامات و احکام از دیگران بیشتر ملتزم بودند. لذا مثل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود را در اموال بیت‌المال، مختار مطلق نمی‌دانست.

این مطالب از همه جهت عالی است و فهم معانی آن، انسان را روشن و به حقایق دین هدایت می‌نماید و معانی بلند آن در حدیث قدسی «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ»^۱ و «خَلَقْتُ الْاَشْيَاءَ لِاَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِاَجْلِي»^۲، وجود دارد و در بیانی از فرمایش

۱. فیض کاشانی، علم‌الیقین، ج ۱، ص ۵۰۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸. «ای پیامبر اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم».

۲. فیض کاشانی، علم‌الیقین، ج ۱، ص ۵۰۷؛ همو، انوارالحکمه، ص ۱۷۳؛ حر عاملی، الجواهرالسنیه، ص ۳۶۱. «همه چیزها را برای تو آفریدم و تو را برای خودم».

۱۶۰ / صراط مستقیم

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای که به معاویه مرقوم فرموده است:

«فَإِنَّا صَنَّا عُرِّبْنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَّا عُرِّبْنَا»^۱

حقایق بلند دیگری وجود دارد که اهل علم و نکته‌سنجان آن را متوجه می‌شوند.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸ (ج ۳، ص ۳۲)؛ ابن ابی‌الحدید، نهج البلاغه، ج ۱۵، ۱۸۲؛ «ما ساخته پروردگاران هستیم و سپس مردم ساخته ما هستند».



عصمت اہل بیت

س. شیعیان ادعا می کنند که ائمه معصوم اند اما به اتفاق همه، کارهایی از ائمه سرزده که با عصمت ایشان منافی و متضاد است، به عنوان مثال:

- حسن بن علی با پدرش علی در اینکه به جنگ کسانی برود که می خواهند انتقام خون عثمان را بگیرند مخالف بود.

- حسین بن علی در قضیه صلح با معاویه با برادرش حسن مخالف بود.

- بعضی از کتاب های شیعه از علی روایت کرده اند که گفت: از گفتن حق به من یا ارایه مشورت عادلانه ابا نورزید، زیرا من از خطا و اشتباه ایمن نیستم.

ج. مطیع ترین افراد از امیرالمؤمنین شخص امام حسن علیه السلام بود. نگرش آنها به مطالب و مسائل یکسان بود و امیرالمؤمنین علیه السلام برای جنگ و جهاد با کسانی که خون خواه عثمان باشند خارج نگشت، آنها خود غیرمستقیم از کشندگان عثمان بودند. عایشه، طلحه و زبیر برافروزنده آتش انقلاب مسلمانان علیه عثمان بودند و مردم را به قتل او تحریص می کردند و «اقْتُلُوا نَعْمًا فَقَدْ كَفَرُوا»^۱ می گفتند.

مخالفت امام حسن علیه السلام در هیچ یک از مصادر شیعی و مصادر معتبر سنی نقل نشده است و همچنین مخالفت حضرت امام حسین علیه السلام با حضرت امام حسن علیه السلام هرگز واقع نشد.

۱. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۴۷۷؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۶؛ بکشید نعثل را (اسم یک مرد یهودی است) بی گمان او کفر ورزیده است.

اجرای امر با امام حسن علیه السلام بود و حضرت امام حسین علیه السلام نسبت به امام حسن علیه السلام کمال ادب و احترام را رعایت می نمود.

شما با این گفته‌ها شیعه را زیر سؤال نمی‌برید، بلکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که آنها را دو سید جوانان اهل بهشت معرفی می‌فرمود^۱، و می‌فرمود: «الحسن والحسین امامان قاما أو قعدا»^۲ زیر سؤال قرار می‌دهید؟ شما قرآن، آیه مباهله^۳ و آیه تطهیر^۴ را ردّ می‌کنید!

اما اینکه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اید که من از خطا و اشتباه ایمن نیستم و از شدت بغض و دشمنی که با آن حضرت دارید می‌خواهید از کسی که به نصّ قرآن و نصوص صحیحه متواتر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، دارای مقام عصمت است، نفی عصمت نمایید، همین کلام، همین سخنرانی و خطبه‌ای که این جمله در آن است: «فإني لست في نفسي بفوق أن أخطئ ولا آمن ذلك من فعلي إلا أن يكفي الله من نفسي ما هو أملك به مني»^۵ را از صدر تا ذیل بخوانید.

مسلمان‌ها همه بخوانند و دنیا بخوانند. این خطبه و این اظهار موضع از آن حضرت، دلیل بر عظمت مقام او در همه فضایل و کمالات است.

اگر هیچ موضعی از آن حضرت غیر از مواضعی که در این خطبه از خود نشان داده

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۱ و دیگر مصادر معتبر اهل سنت.

۲. قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۵۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۳.

۳. آل عمران، ۶۱.

۴. احزاب، ۳۳.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶ (ج ۲، ص ۲۰۱)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۰۲؛ «من در باطن خود بالاتر از این نیستم که خطا نکنم و در کار خودم از خطا ایمن نیستم؛ جز اینکه خداوند آنچه را که او نسبت به آن اختیارش بیشتر از من است مرا کفایت کند».

پانچ بہ شہادت و آیات / ۱۶۳

است نبود، برای اینکه همه او را بعد از رسول اکرم ﷺ، اعظم خلائق معرفی نمایند، کافی است.

این خطبه برهان مبین است، اوج معرفت و تواضع مخلوق را در برابر خالق نشان می‌دهد. این خطبه نشان می‌دهد که انسان تا کجاها بالا می‌رود. همه باید این خطبه را بخوانند و در معانی آن تأمل کنند. علما، حکما و دانشوران از منہ و اعصار بخوانند و در پایان تذکر می‌دهم که این اعتراف و اقرار به عجز و عدم ایمنی از خطا و اشتباه بدون اعانت خدا، کمال توحید است.

دعاهایی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده و مشحون به این مضامین بلند معرفت‌بخش استغفار آنها و استغفار شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و اعتراف به نیاز به کمک الهی و خود را ندیدن می‌باشد، برهان علم و معرفت است نه دلیل نفی عصمت.



اعلمت حضرت علی و اهل بیت

س. پیامبر ﷺ اسعد بن زراره را به مدینه فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت کند و تعالیم دین را به انصار بیاموزد و علاء بن حضرمی را برای چنین کاری به بحرین فرستاد و معاذ و ابوموسی را به یمن فرستاد و عتاب بن أسید را به مکه فرستاد.

پس چرا شیعه ادعا می‌کند که، از پیامبر ﷺ جز علی و یا مردی از اهل بیتش احادیث او را نقل نمی‌کنند؟

ج. شیعیان نمی‌گویند غیر از علی علیه السلام، کسی حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نکرده است. همه کسانی که حضور پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله شرفیاب می‌شدند به حسب استعداد خود از آن حضرت کسب معرفت می‌کردند.

شیعه می‌گویند که علی اعلم از همه بود و همه به علم او محتاج بودند و اگر همه اصحاب در مسئله‌ای، نظری واحد داشته باشند و علی با آنها موافق نبود، حجت، رأی علی علیه السلام و هدایت اوست و به گفته خلیل بن احمد:

إِحْتِیَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَ إِسْتِغْنَاءُهُ عَنِ الْكُلِّ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكُلِّ.^۱

اکنون راجع به علوم ائمه علیهم السلام این چند سطر را از زبان یکی از بزرگان اهل سنت بشنوید. او شخصیتی است که همه علمای اهل سنت او را به علم و مقام شامخ

۱. سیوطی، بغیة الوعاة، ص ۲۴۳؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۰۲؛ «نیازمندی همگان به او و بی‌نیازیش از همه دلیل بر این است که او امام و پیشوای همه است».

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۶۵

علمی می شناسند، کافی است کہ او شیخ اکبر الأزهر بود، از جمله تألیفات او، کتابی است بنام *الاتحاف بحب الاشراف*، او راجع بہ علوم ائمہ اثنی عشریہ علیہم السلام چنین می گوید:

إِنَّ آلَ الْبَيْتِ حَازُوا الْفَضَائِلَ كُلَّهَا عِلْمًا وَحِلْمًا وَفَصَاحَةً وَ
ذِكَاةً وَبَدِيهَةً وَجُودًا وَشَجَاعَةً. فَعُلُومُهُمْ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَى
تَكَرُّارِ دَرْسٍ وَلَا يَزِيدُ يَوْمَهُمْ فِيهَا عَلَى مَا كَانَ بِالْأَمْسِ. بَلْ
هِيَ مَوَاهِبٌ مِنْ مَوْلَاهُمْ. مَنْ أَنْكَرَهَا وَأَرَادَ سِتْرَهَا كَانَ كَمَنْ
أَرَادَ سِتْرَ وَجْهِ الشَّمْسِ. فَمَا سَأَلَهُمْ فِي الْعُلُومِ مُسْتَفِيدٌ وَوَقَفُوا
وَلَا جَرَى مَعَهُمْ فِي مِضْمَارِ الْفَضْلِ قَوْمٌ آلا عَجَزُوا وَتَخَلَّفُوا
وَكَمَّ عَايَنُوا فِي الْجِلَادِ وَالْجِدَالِ أُمُورًا فَتَلَقَّوْهَا بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ
وَمَا اسْتَكْبَرُوا وَمَا ضَعَفُوا. تَفَرَّ الشَّقَاتُ إِذَا هَدَرَتْ شَقَاتُهُمْ
وَتَصَغَى الْأَسْمَاعُ إِذَا قَالَ قَائِلُهُمْ وَنَطَقَ نَاطِقُهُمْ سَجَايَا خَصَّهُمْ
بِهَا خَالِقُهُمْ^۱.

تا اینکه می گوید:

وَقَدْ أَشْرَقَ نُورُ هَذِهِ السَّلْسِلَةِ الْهَاشِمِيَّةِ وَالْبَيْضَةِ الطَّاهِرَةِ
النَّبَوِيَّةِ وَالْعَصَابَةِ الْعَلَوِيَّةِ وَهُمْ إِثْنِي عَشَرَ إِمَامًا مَنَاقِبُهُمْ عَلِيَّةٌ وَ

۱. شبروی، *الاتحاف بحب الاشراف*، ص ۱۹؛ اهل بیت پیامبر همه فضیلت‌ها را در اختیار دارند، هم علم و هم حلم و هم فصاحت و هم کیاست و هوش و هم خودجوشی و الهام و هم جود و سخاوت و شجاعت را دارا هستند دانش آنها به تکرار درس (درس خواندن) نیاز ندارد و علمشان امروز با دیروز فرق ندارد و زیادت‌تر نمی شود؛ بلکه این علم موهبت و بخشش پروردگارشان به ایشان است هر کس بخواهد آن همه فضیلت را انکار کند و پوشیده دارد مانند کسی خواهد بود که جمال خورشید و چهره آفتاب عالم‌تاب را ببوشاند هیچ کس در هر علمی از آنها چیزی نپرسید که آنها در جواب مانده باشند و نتوانند جواب بدهند و در میدان فضیلت هر گروهی که با آنها مسابقه دادند ناتوان و بازمانده شدند. این بزرگواران در صحنه مبارزه و جدال چه چیزهایی را دیدند که با اخلاق نیکو و صبر زیبا از آن استقبال کردند و ضعف و ناتوانی و جزع و زاری از خود نشان ندادند وقتی بیان رسای آنها بلند شود صدای دیگران خفه می شود و هنگامی که گوینده آنها لب به سخن بگشاید و به نطق آید هم به سخن آنها گوش فرا دارند. اینها سرشت و طبیعت و ویژگی‌هایی است که آفریدگارشان برای آنها اختصاص داده است.

صِفَاتُهُمْ سَنِيَّةٌ وَنُفُوسُهُمْ شَرِيفَةٌ اَبِيَّةٌ وَ اُرُومَتُهُمْ كَرِيْمَةٌ مُحَمَّدِيَّةٌ .
ثُمَّ ذَكَرَ اَسْمَاءَهُمُ الشَّرِيفَةَ عَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ^۱

۱. شبراوی، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۶۹؛ «نور این سلسله هاشمی و چراغ پاک نبوی و خاندان علوی همه جا را روشن ساخته است آنها دوازده امامند. فضایل و مناقیشان بالا و صفاتشان ارجمند و والا و روح و روانشان شریف است آنها مردانی هستند که از زیر بار ظلم و ستم رفتن ابا و منع دارند. ریشه و اصل و نسبشان باارزش و محمّدی است.

سپس نام‌های شریف‌شان را ذکر کرده است. درود و سلام خدا بر آنها باد.



جامعیت علوم اہل بیت علیہم السلام

س . شیعیان معتقدند کہ علم و دانش نزد ائمہ آنها انبار شدہ است و آنها کتاب‌ها و دانشی را بہ ارث بردہ‌اند کہ بہ دیگران نرسیدہ است .

آنها می‌گویند: «صحیفۃ الجامعۃ»، «کتاب علی»، «العبیطۃ»، «دیوان الشیعۃ» و «الجفر»، نزد ائمہ هستند . از زمان غیبت مہدی تا بہ امروز فایده حقیقی این صحیفہ‌ها چیست؟ این چہ ادّعایی است کہ اینها دارند؟

ج . در این اعتقاد چہ اشکالی هست و چہ شہدی بالاتر برای این ادعاہا وجود دارد از علمی کہ از اہل بیت علیہم السلام صادر شد؟

این علمی کہ از آنها بہ مردم رسید و این مکتب علمی کہ آنها بر روی این امت بلکه بر روی دنیا باز کردند، دلیل است و شہاد صدق است .

آنها مردم را بہ مناسبت‌ها از این علوم آگاہ کردند و امروز مکتب غنی و قویم شیعہ در ہمہ رشتہ‌های علوم اسلامی؛ از اصول دین و فروع دین، کامل‌ترین و جامع‌ترین ہدایت‌ها را در اختیار بشر گذارده است .

شما اگر از جفر و جامعہ و اختصاص ایشان بہ علمی از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم استبعاد می‌کنید .

دانشمند بزرگی، مثل ابن خلدون می‌گوید (بہ این مضمون): از امامی مثل جعفر بن

محمد بعید نیست.^۱

۱ . ابن خلدون، تاریخ، «مقدمہ»، ج ۱، ص ۳۳۴.

اگر این اختصاصات نباشد، حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُيُهَا»^۱ و احادیث متواتر ثقلین^۲، سفینه^۳ و احادیث و دلایل قطعی دیگر، معنا پیدا نمی‌کند. البته عنوان وحی و انزال شرع و احکام با ارتحال نبی اعظم ﷺ بالرفیق الاعلیٰ پایان پذیرفت. او خاتم النبیین بود، اما ائمه علیهم السلام با ملائکه ارتباط داشتند، با آنها گفتگو می‌کردند و به اصطلاح محدث بودند.

همه این معالی درجات و شعب اعلیٰ، درجاتی است که خداوند به پیغمبر یگانه و بی‌همتای خودش حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله داده بود.

جا دارد که بگویم چرا حسد می‌ورزید؟ همه می‌دانند که ابوبکر، عمر و عثمان جاهل بودند و شما به آنها اعتراض نمی‌کنید، ولی علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام که عالم بودند، به آنها اعتراض می‌کنید. واقعاً باید برای شما متأسف باشیم.

نسائی در سنن نقل می‌کند:

كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَبِّمَا نَمَكْتُ
الشَّهْرَ وَالشَّهْرَيْنِ وَلَا تَجِدُ الْمَاءَ. فَقَالَ عُمَرُ: أَمَا أَنَا فَإِذَا لَمْ
أَجِدِ الْمَاءَ لَمْ أَكُنْ أَصْلِي حَتَّى أَجِدَ الْمَاءَ.^۴

در بین سایر صحابه نیز بی‌سواد و کم‌اطلاع فراوان بودند و اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام منبع علوم لدنیه و معارف اسلامیه بودند و علم همه صحابه در برابر علم آن حضرت نمی‌ازیم و قطره‌ای از دریا بود.

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۶ - ۱۲۷ و مصادر دیگر اهل سنت.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.

۳. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ج ۳، ص ۱۵۱.

۴. نسائی، سنن، ج ۱، ص ۱۶۸؛ در نزد عمر بودیم مردی آمد گفت: امیرالمؤمنین بسا وقت‌ها ما یک‌ماه و دوماه درجایی می‌مانیم و آب پیدا نمی‌کنیم. پس عمر گفت من وقتی آب پیدا نکنم نماز نمی‌خوانم تا آب پیدا کنم.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۶۹

همان بود که ضرار بن ضمیره در مجلس معاویہ او را توصیف کہ می کرد گفت:

يَتَفَجَّرُ الْعِلْمُ مِنْ جَوَانِيهِ وَ تَنْطِقُ الْحِكْمَةُ مِنْ نَوَاحِيهِ (علی

لسانہ).^۱

از صدر اسلام تا بہ امروز، ہمہ علمای اسلام و اهل تحقیق و پژوهش از ہر مذهب و ملت علی علیہ السلام را نابغہ یگانہ عالم انسانیت در علم و معارف می دانند و آن دانشمند بزرگ مسیحی کتابی پر از تحقیق بہ نام *الإمام علي صوت العدالة الانسانية*^۲ را در وصف اندکی از فضایل علی علیہ السلام می نویسد.

شما ناراحتید کہ آنان کہ بہ آنها دلبستگی دارید، مایہ علمی نداشتند و فاقد صلاحیت بودند.

در حسدورزی بہ علی علیہ السلام، شما مصداق این آیہ از قرآن هستید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۳ و علی علیہ السلام و ائمه علیہم السلام مصداق این آیہ و محسود شمایند: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا﴾^۴ خدایی کہ بہ آل ابراهیم، کتاب و حکمت عطا کرد و اسماعیل و اسحاق، آن پیامبران عظیم الشان را عطا فرمود، بہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم ہم، علی، حسن، حسین و سایر ائمه اهل بیت علیہم السلام را عطا کرده است.

۱. ابونعیم اصفہانی، حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۸۴؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۷ - ۱۰۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۴، ص ۴۰۱؛ علم و دانش از اطراف او می جوشد و حکمت از دور و برش گویا می شود.

۲. ر.ک: جرج جرداق، الامام علي صوت العدالة الانسانية.

۳. نساء، ۵۴؛ «یا اینکه نسبت بہ مردم [پیامبر و خاندانش]، و بر آنچه خدا از فضلش بہ آنان بخشیدہ، حسد می ورزند؟».

۴. نساء، ۵۴؛ «ما بہ آل ابراهیم، (کہ یہود از خاندان او هستند نیز)، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها [پیامبران بنی اسرائیل] قرار دادیم».

خدا در قرآن در مورد ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ چرا استبعاد می کنید که از ذریّه پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شخصیت‌هایی آن چنانی پیدا شوند که در علم، هم‌تراز آن گذشتگان باشند.

در کلمه ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ تأمل کنید. این گونه پاداش و جزا دادن، سنت و وعده قطعی خداست. چگونه می شود نسبت به محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شخص اول ممکنات این پاداش را عطا نکنند؟ چه کسی در بین محسنین از آن حضرت بالاتر و سزاوارتر به این پاداش است؟ در این معانی فکر کنید و به خود آیید.

۱. انعام، ۸۴؛ «از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم!».



علم لدنی اہل بیت

س. آیا غیر از قرآن، کتاب‌های دیگری بر پیامبر ﷺ نازل شده است و فقط علی از آن آگاہ بوده است؟ اگر بگویید نہ، پس امثال روایت ذیل چیست:

علی گفت: «سوگند بہ خدا کہ صحیفہ‌های زیادی پیش من ہست، زمین‌های پیامبر خدا و اہل بیتش در آن مشخص شدہ است و صحیفہ‌ای نزد من ہست کہ بہ آن عبیطہ گفتمہ می‌شود و در آن بیان شدہ است کہ شصت قبیلہ از قبایل عرب از دین بہرہ‌ای ندارند».

ما می‌گوییم این روایت معقول نیست و نمی‌تواند قابل قبول باشد، اگر این‌گونه باشد کہ این قبایل عرب از دین بہرہ‌ای نداشتہ باشند، پس معنایش این است کہ یک مسلمان کہ از دین بہرہ‌ای داشتہ باشد وجود ندارد!

ج. اخبار و روایاتی کہ غرابت متن و یا ضعف سند دارد بسیار زیاد است و در روایاتی کہ بخاری و مسلم در دو کتابشان آورده‌اند بسیار بیشتر است. این دو، در کتابشان از نزدیک یک میلیون حدیث، تعداد کمی را استخراج کردہ‌اند کہ شیعہ و سنی هیچ کدام، بہ ہمہ این احادیث احتجاج نمی‌کنند. بہ‌علاوہ، از ضروریات مذهب شیعہ این است کہ وحی و انزال احکام با رحلت پیامبر ﷺ قطع شد و نبوت و پیامبری بعد او نیست و ہرکس معتقد بہ خلاف آن باشد، کافر و خارج از اسلام است.

بلی، شیعہ معتقد است کہ ائمہ علیہ السلام دارای علم لدنی می‌باشند و مثل امیرالمؤمنین

علی علیه السلام علم خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت نمود که فرمود:

«عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ»^۱

شیعه در قول خداوند متعال که فرمود: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»^۲ معتقد است که ائمه اهل بیت علیهم السلام دارای همین نوع از علم هستند و مراد از قول خداوند که فرمود: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۳، همین علم لدنی ائمه علیهم السلام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اهل بیت علیهم السلام فرمود: «لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»^۴ و حدیث معروف ثقلین^۵ که پیامبر صلی الله علیه و آله، اهل بیت علیهم السلام را عدل قرآن معرفی می‌نمایند، البته بحث در این باب، مفصل است.

۱. صدوق، الامالی، ص ۷۳۷؛ همو، الخصال، ص ۵۷۲، ۶۴۳ - ۶۴۸؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۲۳۵؛ جوینی، فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۰۱؛ «رسول خدا به من هزار باب علم آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شود».

۲. نمل، ۴۰. «کسی که علمی از کتاب آسمانی داشت گفت».

۳. رعد، ۴۳. «بگو: کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند».

۴. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۷؛ هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۲۶ - ۲۲۸ (باب وصایای پیامبر)؛ «به آنان چیزی یاد ندهید، زیرا آنان از شما داناترند».

۵. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.



علم و قدرت عادی، ملاک عمل اہل بیت

س. اگر علی و دو فرزندش دارای این قدرت خارق العادہ ای هستند کہ کتاب های شیعه آن را روایت می کنند، و معتقدند کہ پس از مردن باز ہم فایده می رسانند، پس چرا آنها وقتی کہ زندہ بودند برای خودشان کاری نکردند و بہ خودشان سودی نرسانند؛ علی در خلافت و حکومت با دشواری هایی مواجه بود و سپس کشته شد و حسن بہ ناچار با معاویہ صلح کرد و از خلافت دست کشید و حسین در سختی قرار گرفت و سپس کشته شد و بہ هدفش نرسید، پس قدرت های خارق العادہ ای کہ داشتند کجا بود؟

ج. با این منطق بگویید اگر خدا هست یا اگر خدا قادر است، چرا این بت پرست ها و ستمکاران را یک بارہ ہلاک نمی کند؟! پس یا بت پرستی صحیح است و یا اصلاً - العیاذ باللہ - خبری از خدا نیست.

مکرر گفتیم و نوشتیم کہ انبیا و اولیا، نظام عالم تکوین و تشریح را رعایت می کنند، بلکہ خود را بہ آن ملتزم می دانند.

ہر کجا تصرفی در عالم تکوین نمودہ اند یا اظہار قدرت فوق العادہ نمودہ اند، معجزہ و خارق عادت است کہ آن ہم برحسب نظام است و نظام مند و بہ حساب و مقدار. درک این حقایق، محتاج بہ معرفت وسیع است.

آنها مأمور بہ ظاہر بودند و در ظاہر تمام قوانین عادی را رعایت می کردند.



اهل بیت علیهم السلام استمرار دهنده اهداف رسالت

س. شیعیان ادّعا می‌کنند که آنها فقط به احادیثی اعتماد می‌کنند که از اهل بیت رسیده و صحیح هستند. آنها هر یک از ائمه را مانند پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شمارند که گفته او همانند گفته خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. بنابراین کمتر در کتاب‌هایشان گفته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله یافت می‌شود؛ البته آنها فقط آنچه را از ائمه غیر فرزندان حسن باشد به حساب می‌آورند!

ج. شیعیان، هرگز هیچ‌یک از ائمه علیهم السلام را مانند پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شمارند و برای آنها هرگز مقام تشریح حکم و استقلال قائل نیستند.

در برابر پیغمبر صلی الله علیه و آله خضوع ائمه علیهم السلام بیش از خضوع هر کسی است. آنها حاملان علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشند، نصوص احکام را از آن حضرت بیان می‌کنند و اگر هم در بیاناتشان و آنچه فرموده‌اند به لفظ مستند نکرده باشند، تبلیغ احکام اسلام را می‌کنند، مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام که آن خویشاوندی تنگاتنگ را با پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت و قرآن، او را به نفس حضرت^۱ تعبیر فرموده است، هر جا هر چه از دین، احکام، اصول و فروع می‌گوید اگرچه مستند به آن حضرت نکند، برگرفته و فراگرفته از آن حضرت است.

مکتب، مکتب رسالت است و این بزرگواران، متخصص در این مکتب و مدرّس آن به مردم هستند؛ مدرّسان و متخصصانی که شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله صیانت آنها را از اشتباه تضمین فرموده و صلاحیت آنها را در بیان دین و شرح و تفسیر آن به

۱. آل عمران، ۶۱.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۷۵

امّت اعلام کرده است و صریحاً فرمود: «لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»^۱.

این است فقہ اہل بیت علیہم السلام کہ با این اساس و اتقان، مستند بہ شخص رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است. ائمہ علیہم السلام، این فقہ را ابلاغ کردند. بہ رأی، استحسان و قیاس در احکام خدا حرفی نزدہ اند و همان است کہ شاعر گفت:

إِذَا شِئْتَ أَنْ تَرْضَى لِنَفْسِكَ مَذْهَبًا يُنَجِّيكَ يَوْمَ الْبَعْثِ مِنْ لَهَبِ النَّارِ
فَدَعُ عَنْكَ قَوْلَ الشَّافِعِيِّ وَمَالِكِ وَأَحْمَدَ وَالْمُرَوِّیِّ عَنِ كَعْبِ أَحْبَارِ
وَوَالِ أَنْسَاءَ قَوْلُهُمْ وَحَدِيثُهُمْ رَوَى جَدُّنَا عَنْ جَبْرِئِلَ عَنِ الْبَارِئِ

اگر می خواهی برای خودت مذهب پسندیده ای را اتخاذ کنی کہ روز قیامت تو را از آتش در امان دارد، پس از خودت دور کن سخن شافعی و مالک و احمد و آنچه را کہ از کعب الاحبار روایت شده است و ولایت مردمی را بر عہدہ بگیر کہ گفتارشان و روایتشان، این باشد کہ روایت کرد جدّ ما از جبرئیل از باری تعالی.^۲

ہویت شیعه این است و منصب امامان شیعه ہم همین است، البتہ در بین اولاد امام حسن علیہ السلام اگرچہ بزرگان بسیاری تا این زمان و عصر ما ہموارہ بوده و ہستند، امّا امام زین العابدین و باقر العلوم علیہ السلام کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از وجودش و علمش خبر داد و امام جعفر صادق و امام رضا علیہ السلام از اولاد امام حسین علیہ السلام بہ وجود آمدند و دنیا را از علم و فقہ پر نمودند، این، نقصان مقامات اولاد امام حسن علیہ السلام نیست.

مقامات این بزرگواران ہم بسیار بالا و مؤید بہ تأییدات الہی و غیبی بود کہ صدها و بیشتر از علمای اسلام و اہل بیت علیہم السلام تا عصر ما از اولاد امام حسن علیہ السلام از علوم ائمہ اثنی عشر علیہم السلام بہرہ مندند و بہ آن افتخار دارند.

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۶؛ ج ۵، ص ۱۶۷؛ ہیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۴. ہیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۲۶ - ۲۲۷ (باب وصایای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) و دیگر مصادر اہل سنت؛ «شما آنها را چیزی یاد ندهید یقیناً آنها از شما داناترند».

۲. ہاشمی خوئی، منهاج البراعہ، ج ۱، ص ۴.

۱۱۷۶ / صراط مستقیم

شما که به شئون اهل بیت علیهم السلام اعتراف ندارید و از همه آنها جدايید، در این مقوله‌ها هرچه بگویید قصد حمله به مقامات اهل بیت علیهم السلام و ردّ صریح تنصیبات پیغمبر صلی الله علیه و آله را دارید!



اسامی ائمہ در روایات

س. در نہایت تعجب باید بگوئیم کہ شیعه روایاتی را جعل کردہ اند کہ متضمن اسامی امامان شیعه، بعد از رسول اللہ ﷺ تا مہدی می باشند و بالین وجود بعضی از مراجع تقلید معاصر شان وجود چنین نصی دربارہ اسامی امامان را انکار می کنند، مثلاً یکی از آنها می گوید: «روایات متواتر نقل شدہ از طریق سنی و شیعه، تعداد امامان را از نظر تعداد دوازده نفر معرفی کردہ اند ولی ذکر سلسلہ وار اسامی آنها در روایات نیست».

ج. نسبت جعل روایات بہ شیعه باتوجہ بہ اینکہ ہرکس بہ کتابہای حدیث و تالیفات علما و محدثین آنها از قدمای اصحاب ائمہ علیہ السلام تا این عصر رجوع کند، بہ شدتِ اہتمام آنها در صحت و اعتبار احادیث و بررسی وجوہ صحت و نقاط ضعف آنها مطلع می شود. آنها کہ اہل بررسی و تحقیق ہستند، می دانند کہ دامان علمای حدیث و جوامع و اصول حدیثی شیعه، منزہ از این افتراست. حاشا کہ آنها کلمہ یا حرفی را بہ عمد بہ حدیثی زیاد و یا از حدیثی کم کردہ باشند.

البتہ کثرت روایات و عدم تخریج بعضی روایات در کتب معروف از صحاح و مسانید، دلیل جعل نیست؛ بہ این جہت کہ مؤلفان این جوامع در جمع آوری روایات، اهدافی خاص داشتہ و بہ طور مطلق روایات را تخریج نکردہ اند، و با پیش داوری هایی کہ داشتہ اند روایات را گزینش می کردند و این احادیث کہ در بین آنها ضعاف و اشکال دار بسیار است، از بین صدہا ہزار حدیث انتخاب کردہ اند کہ یقیناً در بین آنها کہ ترک شدہ اند احادیث معتبر صحیح الإسناد بیشتر از اینہا بودہ است کہ چون

اهدافی که مؤلفان داشته‌اند آنها را تأیید نمی‌نمایند آنها را روایت نکرده‌اند. بخاری به اجتهاد خود احادیث صحیح را برگزیده است و بعضی محدثین و حفاظ، خود را حافظ صدها هزار حدیث معرفی می‌کردند.

یکی از عوامل مهم در ترک روایات اهل بیت علیهم‌السلام، سیاست ترک رجوع به اهل بیت علیهم‌السلام بوده است که مثل بخاری از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام یک روایت هم نقل نکرده است. به قول شاعر:

قَطِيئَةٌ أَشْبَهَ بِالْمَرْزُوقَةِ	هَذَا الْبُخَارِيُّ إِمَامُ الْفِئَةِ
بِالصَّادِقِ الصَّدِّيقِ مَا احْتَجَّ فِي	صَاحِبِهِ وَاحْتَجَّ بِالْمَرْجُوقَةِ
وَمِثْلَ عُمَرَ بْنِ حَطَّانٍ أَوْ	مَرْوَانَ وَأَبْنَ الْمَرْأَةِ الْمُخْطِئَةِ
مُشْكِلَةَ ذَاتِ عَوَارٍ إِلَى	حَيْرَةِ أَرْيَابِ النَّهْطِيِّ مُلْجِئَةِ
وَحَقُّ بَيْتِ يَمَمَتِهِ الْوَرَى	مَغْذَةَ فِي السَّيْرِ أَوْ مُبْطِئَةِ ^۱

در مورد روایاتی که در آنها به اسم ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام تصریح شده است، از قرن‌ها قبل کتاب مفرد و خاص نوشته شده است، مثل کتاب *مقتضب الأثر*^۲ و کتاب *کفایة الأثر*^۳ که روایات ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام را در دو بخش روایت نموده است؛ بخش اول، روایاتی که سندهای آنها متصل به یکی از صحابه می‌شود که از بیش از سی نفر از صحابه و صحابیات با اسناد و مشایخ معتبر - که در هزار احتمال

۱. دانشمند اهل سنت محمد بن عقیل علوی حضرمی، این اشعار را از استادش ابی‌بکر بن شهاب‌الدین نقل کرده است. جریانی که خیلی شبیه است به مصیبت بزرگ، این بخاری پیشوای جماعت و طائفه، در صحیح خودش با سخن امام صادق راستگو احتجاج نکرده است و با سخن گروه مرجئه احتجاج کرده است؛ و با سخن مانند عمران بن حطان یا مروان و پسر زن خطاکار احتجاج کرده است؛ یک مشکلی است پریب که صاحبان عقل را به حیرت و شگفت‌زدگی واداشته است؛ سوگند به خانه‌ای (کعبه) که مردم زیارت آن را اراده می‌کنند این عمل، در رفتار، سرعت و یا آهستگی و کندی است. ابن عقیل علوی، النصائح الکافیة، ص ۱۱۹.

۲. ر.ک: جوهری، مقتضب الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر علیهم‌السلام.

۳. ر.ک: خزاز قمی، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر علیهم‌السلام.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۷۹

نسبت جعل حدیث به آنها نیست - روایت کرده و بخش دوم، روایات دیگر است. تعجب است که کسی بگوید: ذکر اسامی آنها در روایات نیست! فرق است بین آن که کسی بگوید روایات هست و آنکه بگوید اصلاً روایت نیست. این بسیار بسیار حاکی از قلت اطلاع و حاکی از ضعف مطالعات پیرامون امامت است، که مبتدی ترین مراجعه کننده حتی به کتاب های فارسی و متداول بین عوام شیعه آن را می داند، پس چگونه یک مرجع از آن بی اطلاع مانده است؟ عجیب! واللہ هو العاصم من الخطأ. بهر حال، موضوع در نهایت وضوح و بی نیاز از بیان است.



ذریه ناپاک در نسل اهل بیت علیهم السلام

س. مادر محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان، فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی طالب است. پس مادر بزرگ محمد، فاطمه و پدر بزرگش عثمان است.

از شیعه می‌پرسیم آیا از نظر شما درست است که فاطمه نوه‌ای ملعون داشته باشد، چون بنی‌امیه که محمد از آنهاست از دیدگاه شیعه ملعون هستند؟

ج. این پرسش‌های حاشیه‌ای، مشروعیت و عدم مشروعیت خلافت ابوبکر، عمر، یزید و ولید را ثابت نمی‌کند.

پسر نوح ملعون بود. شما بگویید آیا سزاوار است پیغمبر خدا پسر ملعون داشته باشد؟

هم خوبان، پسر بد داشته‌اند و هم بدان. بعضی از شیعیان بسیار مخلص از اولاد دشمنان معلوم اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند.

شما بگویید آیا سزاوار است پیغمبر صلی الله علیه و آله، عمویی مثل ابولهب داشته باشند؟!

چون بنای ما در جواب بر اختصار است همین مقدار کافی است.



عقیدہ بَدَا و علم غیب اہل بیت علیہم السلام

س. بَدَا یکی از عقاید شیعیان است و از طرفی آنها ادعا می‌کنند که امامان غیب می‌دانند. آیا امامان از خداوند عالم ترند؟

ج. در بَدَا، نسبت جہل به خداوند متعال نیست. بَدَا همان معنایی است که برحسب اعتقاد همه مسلمین در استجاب دعا، برای دفع خطرات و اثر صدقه برای طول عمر و این قبیل مسائل است که بخش عمده دستورات دینی اسلامی می‌باشد. در اسماء الحسنی، مثل مجیب الدعاء، دافع البلاء و توقف بعضی از امور، مثل شفای مریض به دعا و صدقه، سرّ بسیار عجیب و نہفتہ بَدَا است و لازمہ شناخت آن معرفت به اسمائہ الحسنی است.

افراد عوام و جاہل را نمی‌رسد کہ در مثل این مسئلہ اظہار نظر کنند. ببینید دانشمندان خودتان چه می‌گویند. باید سال‌ها درس بخوانید و کتاب‌ها ببینید تا بتوانید این مطالب والا را درک کنید. اینجانب مقالہ مفصلی درباره بَدَا دارم کہ اہل تحقیق را بہ آن ارجاع می‌دهم.



مکتب شیعه، مکتب اهل بیت علیهم السلام

س. شیعه همواره حدیث غدیر و گفته پیامبر صلی الله علیه و آله را تکرار می‌کنند که فرمود: «أَدَّكْرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» اما فراموش می‌کنند که اولین کسانی که با این وصیت نبوی مخالفت کرده‌اند خود شیعه هستند، زیرا بسیاری از شیعیان به حسن بن علی توهین می‌کنند و او و فرزندان او را مذمت می‌کنند با اینکه حسن یکی از ائمه آنهاست و از اهل بیت است.

ج. همه اینها، تهمت و افتراست. شیعه، حضرت امام مجتبی سبط اکبر علیه السلام را امام دوم و رهبر منصوص از جانب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند و فعلیت امامت و رسمیت آن را در زمان حیات این دو بزرگوار، دو سید جوانان اهل بهشت، با امام حسن علیه السلام می‌دانند.

این خلفای شما بودند که به شهادت تاریخ، با غضب خلافت و وصایت علی علیه السلام و بعد از او یازده امام دیگر - که منصوص از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند^۱ - به امام حسن مجتبی علیه السلام و بلکه به همه اهل بیت علیهم السلام، اهانت کردند.

علما و فقه‌های بزرگ شیعه از هر دو نسل پاک و قُربی هستند. سلسله معروف به طباطبائی از سلسله‌های بزرگ سادات حسنی و شرفا بوده و هستند و از عزیزترین آل رسول الله می‌باشند و احترام و تکریم خاصی نزد همه دارند.

۱. از جمله روایات اهل سنت که به دوازده امام و اسامی آنان اشاره کرده است: خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۶؛ جوینی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۴.



روایات موہم عدم عصمت اہل بیت

س. در *نہج البلاغہ* آمدہ است کہ علی بہ پروردگارش می گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي؛ بارخدایا آنچه در مورد من کہ تو بدان از من آگاہتری را بیامرز». او دعا می کند کہ خداوند گناہانش را ببخشد و این با عصمتی کہ شیعیان ادعا می کنند منافات دارد!

ج. جای کمال شگفتی است کہ این مواضع خاضعانه انبیا و اولیا و اعتراف آنها بہ قصور و حتی تقصیر را دلیل صدور گناہ و خطا از آنها می شمارید! در دعاہای اہل بیت علیہم السلام از این اعترافات، طلب مغفرت و اظہار توبہ و ندامتہا بہ حدی عنوان می شود کہ شخص اگر عمر دنیا را معصیت کردہ باشد، آن گونه در درگاہ خدا، خود را مقصر نمی داند. این اعترافات، لذت بخش ترین حالات روحانی آنها و خودشناسی و خداشناسی آنهاست کہ حتی حرکات، سکناات و اشتغال بہ مباحات و ضروریات حیات را خودنگری و انصراف از خدا می دانستند و ہموارہ در مقام عذرخواہی بودند. شما باید با این فکر کوتاہ و خام خود بہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم ہم اعتراض کنید.

پیغمبر اعظم صلی اللہ علیہ وسلم ہم می فرماید: «إِنَّهُ لِيُعَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً^۱ يَا مَعْ عِبَادَنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ^۲». شماہا از بعضی

۱. ابوداؤد سجستانی، سنن، ج ۱، ص ۳۳۹؛ نسائی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۱۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۰۲؛ «گاهی دلم از گناہ پوشاندہ می شود و در ہر روز ہفتاد بار از خدا طلب آمرزش می کنم».
۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۲؛ «خدایا ما تو را آن گونه شایستہ توسل عبادت نکردیم و آن طوری کہ باید تو را بشناسیم نشناختیم».

۱۸۴ / صراط مستقیم

این‌گونه حضورها و معرفت‌ها محرومید و نمی‌توانید صاحبان این مقامات را درک کنید. غایت فهم شما همین است که به این مواضع بلند انبیا و اولیا که تمام هویت آنهاست، اعتراض کنید.



تحریف روایات درباره زیارت اہل بیت علیہم السلام

س. عالم شیعہ مجلسی می گوید: روبرو ایستادن با قبر لازم است گرچه برخلاف جهت قبلہ باشد، یعنی وقتی بہ زیارت ضریح های خود می روند و دو رکعت نماز زیارت می خوانند، باید روبہ قبر بخوانند گرچه قبلہ در سمت دیگری باشد!

ج. کلام علامہ مجلسی را در اینجا تحریف کرده است^۱ و آن را کہ ارتباطی بہ زیارت مقامات از نزدیک و حضور در آنجاها ندارد و مربوط بہ سلام بہ ائمہ علیہم السلام و در اینجا حضرت امام حسین علیہ السلام از راه دور است، بہ سلام، زیارت و نماز در نزد قبر معنا کرده است و این حرف نامربوط را گفته است.

نسبت بہ دور ہم، این یکی از احتمالات لطیفہ است کہ برحسب آیہ شریفہ ﴿فَأَيُّ مَنَّا تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهَهُ لِلَّهِ﴾^۲ مطرح کرده است.

عجیب است کہ در کتاب بیش از صد جلدی بحار الانوار، مثل این موارد را مورد ایراد قرار می دهند و از مطالب بسیار و بی شماری کہ چند جلد می شود؛ در اصول دین و اعتقادات صحیحہ شیعہ صرف نظر نموده است! و در این کتاب آن مرحوم بہ نقاط ضعف کلمات علمای اہل سنت نیز پرداختہ است.

۱. خلاصہ آنچه مرحوم مجلسی گفته، این است کہ هنگام خواندن زیارت شایسته است روبہ قبر امام باشی، هر چند این کار مستلزم آن باشد کہ پشت بہ قبلہ باشی (مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۶۹ - ۳۷۰)، این سیرہ ہمہ مسلمانان جهان است خود سلفی ها هنگام سلام کردن بر پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ابوبکر و عمر، روبہ ضریح و پشت بہ قبلہ می ایستند و سلام می دهند این ربطی بہ خواندن نماز ندارد.

۲. بقرہ، ۱۱۵؛ «پس بہ هر سو رو کنید، خدا آنجاست!».

۱۸۶ / صراط مستقیم

اگر مرد جواب و پهلوان بحث و تحقیق هستید در آن مباحث غور کنید که اگر انصاف داشته باشید به سوی اهل بیت علیهم السلام و هدایت‌های آنها به صراط مستقیم می‌گروید.



مقایسه موقف امام حسن و امام حسین علیہ السلام

س. حسن بن علی با اینکه یاوران و لشکریانی داشت و می توانست جنگ را ادامه دهد اما با معاویہ صلح کرد و در مقابل، برادرش حسین با اینکه افرادش کم بودند و می توانست صلح کند علیہ یزید قیام کرد. پس یکی از دو برادر کارش درست بوده و دیگری کارش اشتباه بوده است؛ زیرا اگر دست کشیدن حسن و صلح کردن او بجا بوده است، قیام حسین بدون آنکه قدرتی داشته باشد اشتباه است و اگر قیام حسین بجا بوده است، صلح کردن حسن اشتباه بوده است.

ج. عجیب است. هرکس آشنایی کمی با تاریخ داشته باشد فرق بین عصر امام حسن و عصر امام حسین علیہ السلام را می داند و این دو عصر، دو موقف و دو جریان را باهم قیاس نمی کند و از امام حسن علیہ السلام نمی پرسد که شما چرا مثل امام حسین علیہ السلام نبودید و از امام حسین علیہ السلام هم نمی پرسد که چرا مثل امام حسن علیہ السلام عمل نفرمودید؟

درحالی که امیرالمؤمنین علیہ السلام به شہادت رسیده بود و آن سه جنگ بزرگ را معارضان اسلام برپا کرده و موجب ریخته شدن آن همه خون و اتلاف نفوس شده بودند، معاویہ با مکر، خیانت و خریداری دین و ایمان اشخاص، زمینہ ادامه جنگ را از بین برده بود و بیشتر یاوران و رزمندگان خسته و به استراحت و آسایش مایل بودند و جز معدودی - که به هر حال از امام علیہ السلام جدایی نمی جستند - کسی آمادہ جنگ نبود.

مردم هم از عواقب ادامه تسلط بنی امیہ و معاویہ آگاہ نبودند و گفته ابوسفیان را

که گفته بود: «تَلْفُوهَا (بینکم) تَلْقَفُ الْكُرَّةَ فَوَاللَّهِ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ»^۱ فراموش کرده و بسیاری هم نشنیده بودند و خلاصه احساس خطر نمی‌کردند و از هر جهت اوضاع چنان بود که هیچ صف‌آرایی در برابر آن هجوم اموی فراهم نبود و به صورتی که امام حسن علیه السلام عمل کرد، موقف اهل حق و مسلمانان واقعی محفوظ ماند. تحقیق در تاریخ هرچه بیشتر باشد، به صلاح بودن اتخاذ موضع امام علیه السلام ظاهرتر می‌شود.

اقدام امام حسن علیه السلام، یک متارکه جنگ برای نجات اسلام و جلوگیری از رسیدن به وضعی که معاویه رسماً آنچه را در دل داشت - که بر مغیره بن شعبه هم گران آمد^۲ - یعنی برانداختن اسلام و نام پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله و در نتیجه، بازگشت رسمی به جاهلیت اموی، بود.

از این جهات حق، امام حسن علیه السلام به حق منجی بود. آن حضرت با آن حلم بزرگ، با آن اخلاق کریمه، زهد، ایمان و عبادات، سوابق درخشان اهل بیت علیهم السلام را در مردم زنده کرد به طوری که احدی نبود که منکر شخصیت معنوی، پارسایی و پرهیزکاری او باشد. محبوبیت او در جامعه هم طراز با محبوبیت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

اما موقف امام حسین علیه السلام موقفی دیگر بود و شرایط دیگری داشت. معاویه در طول حکومت بیست‌ساله خود با سیاست‌های اسلام‌براندازانه - که در بعضی امور علناً مثل سب امیرالمؤمنین علیه السلام و در رشته‌های دیگر مزورانه بود - هرچه توانست اسلام را از اصالت انداخت و به چیزی که نمی‌اندیشید اسلام، الزام مردم به اسلام، حفظ

۱. بلاذری، انساب‌الأشراف، ج ۵، ص ۱۲ - ۱۳؛ ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۶، ص ۵۲۹؛ خلافت را مثل توپ براباید (بقایید) سوگند [به آنکه ابوسفیان بر آن سوگند یاد می‌کند] نه بهشتی و نه آتشی در کار است.
۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۵، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۸۹

سنت‌های اسلام و امر به معروف و نهی از منکر بود و چون حضرت امام حسن علیه السلام را - که بزرگ بنی‌هاشم و شخص اول اسلام از جهات فضایل شناخته شده بود - مانع از اعلام [یزید به‌عنوان جانشین خود] می‌دانست، در کمال خیانت و جنایت، آن حضرت را شهید نمود و یزید را - که همه بر عدم صلاحیت او و سوابق سوء او اتفاق داشتند - به جانشینی خود برگزید و خلاصه، طوری مسلمانان را مقهور نمود که کسی جرئت تذکر و هشدار نداشت.

سیر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اسلام، سیر به زوال قطعی بود. یزید را الفهود، القرود و الخمور می‌دانستند و علاوه بر ارتکاب قتل امام حسین علیه السلام، واقعه حره و تحلیل نوامیس مردم مدینه بر سپاه شام و جرایم دیگر جنایاتی بود که همه، هویت ضداسلامی او و پدرش معاویه را برملا ساخته بود.

اسلام به‌طور کامل در سراشیبی سقوط قرار گرفته بود. برای امام حسین علیه السلام آن عِدّه و عُدّه نبود که با یزید اعلان جنگ بدهد. تنها راه جلوگیری از آن سیلاب و طوفان اسلام برانداز، امتناع از بیعت، اعلام مخالفت و عدم مشروعیت نظام با بدل جان، ایثار، فداکاری و تحمل جانکاه‌ترین مصائب بود که تنها در آن دوران خفقان کسی که مرد این میدان بود و کسی که بیش از هر کس اولی و احق به اعتراض بود امام حسین علیه السلام بود.

او، خود را به‌تمام معنا مکلف به حفظ دین، نجات اسلام از انقراض و بیدارساختن مردم می‌دانست. بر عهده آن حضرت، حفظ رسالت جدّش، حفظ قرآن و حفظ سوابق درخشان بنی‌هاشم واجب بود.

چیزی از افتخارات اسلامی باقی نمانده بود که یا از بین نرفته و یا دگرگون نشده

باشد.

۱۹۰ / صراط مستقیم

موضع امام حسین علیه السلام این موضع بود که اگر پدر و برادرش هم بودند همین موضعشان بود.

عجیب است که شما می‌گویید: موضع امام حسن و امام حسین علیهما السلام باهم معارض بوده و شیعه از این جهت گرفتار شده‌اند، هر کدام را درست و صحیح بدانند دیگری را باید ناصواب بگویند!

مثل این است که بگویید: سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه با سیره او در مکه باهم تضاد داشته‌اند!

ولی چه باید کرد، وقتی انسان حرف حساب نداشته باشد، هر باطلی را حق و هر حقی را باطل می‌گوید.



فضائل حضرت امام حسن و امام حسین علیہ السلام

س. ما قبول داریم کہ شیعه فضائل مشخصی برای علی، مانند پیشگام بودن در پذیرفتن اسلام، جهاد همراه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم و دانش فراوان و زهد قائل است. اما سؤال این است کہ آیا می‌تواند چنین فضایی برای حسن و حسین در مقابل سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عمر و دیگر مهاجرین و انصار ارائه دهد؟

ج. عجیب است کہ در این سؤال به بعضی از فضائل شخص علی علیہ السلام، مانند پیشگام بودن در پذیرفتن اسلام، جهاد همراه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم و دانش فراوان و زهد اشاره کرده و اعتراف می‌نماید اما در مراتب و مقامات بلند امام حسن و امام حسین علیہ السلام در کنار افرادی، مثل عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف شک می‌کند!

بلی، اگر اصحابی را کہ به اتفاق امت دارای فضیلت و مقبول همه می‌باشند اسم برده بودید، مناسبتی داشت؛ اما این دو سه نفر، نقاط ضعف متعددی دارند کہ نام آنها در این مقایسه، مثل قرار دادن عدم در برابر وجود و ظلمت در برابر نور است.

در این باره لازم است کہ خودتان مروری به کتاب‌های خود داشته باشید و فضائل و مناقب امام حسن و امام حسین علیہ السلام را در آنها بخوانید و بعد یک همچنین سؤال بی‌پایه‌ای مطرح کنید.

شما می‌دانید که آن گروه از اصحاب هم که در صحابت متعهدانه رفتار کردند چه آنان که در عصر رسول خدا ﷺ بودند و چه آنان که بعد از آن حضرت بر ایمان ثابت ماندند، به زور در جنب مقام حسنین علیهم‌السلام طرف قیاس نمی‌شوند.

طراح این سؤال مثل اینکه سنی نیست و گرنه حسنین علیهم‌السلام را با مثل عبدالله بن عمر زبون ضعیف - که پیشنهاد بیعت با حجاج نمود و او از دادن دستش به عبدالله بن عمر خودداری کرد و پایش را دراز نمود تا با او بیعت نماید،^۱ مقایسه نمی‌کرد. هر سنی اگر سنی باشد حتماً شنیده است که پیغمبر فرموده است: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۲، «إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَأَحِبُّهُمَا وَأَحَبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا»^۳ و هر سنی این آیه را خوانده که: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۴ اگر کسی سنی حقیقی باشد، این جمله‌ها را وحی می‌داند.

۱. ر.ک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۱؛ «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند».

۳. ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۲؛ «همانا من (پیغمبر) دوست دارم آن دو را و دوست دارم هر کس که آنها را دوست بدارد».

۴. نجم، ۳ - ۴. «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید؛ چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست».



امامت در نسل امام حسین علیہ السلام

س. معلوم و مشخص است که مادر حسن بن علی، فاطمه می باشد و نزد شیعه از آل عبا است و در این مورد او با برادرش حسین فرقی ندارد. پس چرا امامت به فرزندان حسن نرسید و در فرزندان حسین ادامه یافت؟

ج. این تعبیر در سؤال (نزد شیعه) تعبیری بسیار زشت و علامت شک و تردید است. این بزرگواران نزد همه شیعه و سنی اهل کسا می باشند^۱ و اهل کسا منحصر به این پنج تن است.

جواب از سؤال این است که امامت، به نصب الهی و نص است، مثل نبوت. همچنان که ایراد آنها که می گفتند: ﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَیَّتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^۲ بیجا و فضولی بود و جوابش ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۳ بود، در امامت هم جواب همین است ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۶ ص ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۲۳ و دیگر مصادر اهل سنت.

۲. زخرف، ۳۱؛ «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!».

۳. انعام، ۱۲۴؛ «خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد!».



علم حضرت سیدالشهدا علیه السلام به شهادت

س. شیعیان در کتاب‌هایشان می‌گویند که رفتن حسین به سوی اهل کوفه و حمایت نکردن کوفی‌ها از او و کشتن حسین سبب شد تا همه مردم مرتد شوند به جز سه نفر. پس اگر حسین آن‌گونه که شیعیان می‌گویند غیب می‌دانست چرا به سوی آنها رفت؟

ج. این هم تهمت و دروغ است. شیعه نمی‌گویند که همه مردم به واسطه حمایت نکردن کوفی‌ها از حضرت امام حسین علیه السلام مرتد شدند به جز سه نفر. شیعه می‌گویند: هرکس در روز عاشورا در کربلا بود و در مواجهه آن دو گروه؛ گروه حق (گروه امام) و گروه باطل، امام را یاری نکرد، بزرگ‌ترین گناهان را مرتکب شده است.

شخص امام علیه السلام هم به اشخاصی که میل قلبی به شهادت و نصرت آن حضرت را نداشتند سفارش می‌نمود که اگر مرد میدان شهادت نیستید اینجا نمایند که صدای استنصار و اتمام حجت مرا در روز عاشورا نشنوید، چون در آن صورت، نصرت آن حضرت واجب بود، در هیچ کتابی سه نفر که شما می‌گویید عنوان نشده است. امام غیب می‌دانست و می‌دانست که او را به شهادت می‌رسانند، اما تکلیف خود می‌دانست که با یزید بیعت نکند و فساد او را به مردم اعلام کند و با آن موضع جانانه برای حفظ اسلام و ابطال خط حکومت و اداره‌ای که برپا شده بود عالماً از شهادت استقبال نمود و اعلام «فَإِنِّي لَأَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا

برما^۱ فرمود.

برای شناخت قیام امام حسین علیه السلام علیه حکومت یزید و اوضاعی که سخت اسلام را در خطر انقراض قرار داده بود، باید کتاب‌های محققانہ پژوهشگران در تاریخ را مطالعه کنید تا بدانید این برنامه‌ها هم از مثل امام حسین علیه السلام واقع نمی‌شد و به قول شاعر:

قَدْ أَصْحَحَ الدِّينُ مِنْهُ يَشْتَكِي سَقْمًا وَمَا إِلَى أَحَدٍ غَيْرِ الْحُسَيْنِ شَكَا
فَمَا رَأَى السَّبْطَ لِلدِّينِ الْخَنيفِ شَفَا إِلَّا إِذَا دَمُّهُ فِي كَرْبَلَا سُفْكََا^۲

برای مطالعه بیشتر در اسرار و فلسفه قیام سیدالشهدا علیه السلام به کتاب *پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام* تألیف اینجانب مراجعه نمایید.

۱. ذہبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۲؛ ہیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۲؛ و دیگر مصادر اهل سنت؛ «مرگ را جز

سعادت و خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز ملال و افسردگی نمی‌بینم».

۲. این شعر از مرحوم علامہ سید جعفر حلّی رحمۃ اللہ علیہ می‌باشد. ر.ک: عاملی، الانتصار، ج ۸، ص ۳۰۵؛ دین خدا از دست او به جهت بیماری‌اش به شکایت افتاد و به پیش احدی جز حسین شکایت نبرد، پس سبط پیامبر (حسین) برای دین، شفایی جز ریخته شدن خونس در سرزمین کربلا ندید.



عمل امام حسین علیه السلام به علم عادی در واقعه کربلا

س. شیعیان، همواره در کتاب‌های خود می‌گویند که حسین تشنه در میدان جنگ به شهادت رسیده است و روی مخزن‌های آب این عبارت را می‌نویسند: (بنوش به یاد حسین).

سؤال اینجاست که طبق آنچه شیعیان می‌گویند ائمه غیب می‌دانند، پس آیا حسین نمی‌دانست که در اثنای جنگ به آب نیاز پیدا خواهد کرد و تشنه خواهد مرد و نباید مقدار کافی آب برای خود تهیه می‌کرد و آیا فراهم نمودن آب در جنگ از ضروریات نیست؟

ج. حضرت امام حسین علیه السلام می‌دانست که تشنه لب به شهادت می‌رسد. پدرش هم می‌دانست. جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هم می‌دانست و از شهادت و تشنگی او خبر داده بود.^۱

اما انبیا و ائمه علیهم السلام در امور عادی و روابط اجتماعی به دانایی‌های فوق دیگران عمل نمی‌کردند. آنها در همان کسوت و رفتار سایرین عمل می‌کردند تا زندگی آنها سرمشق و اسوه باشد، چنان‌که در سیره نبوی هم به این معنا اشاره شده است، مثلاً در اعزام به موته، حضرت رسول صلی الله علیه و آله زید بن حارثه با جعفر طیار را سردار سپاه قرار داد و بعد از آنها یک نفر از آن دو نفر را و پس از آن عبدالله بن رواحه را.

۱. از باب نمونه به روایاتی که در این باب در کتب اهل سنت آمده است مراجعه کنید: جوینی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۰۴؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۷ - ۱۴.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۱۹۷

آن حضرت بہ علوم لدنیہ می دانست کہ ہر سہ نفر شہید می شوند، ولی مأمور بہ سیر عادی بود، بلکہ اگر این ایراد شما وارد باشد، - العیاذ باللہ - بر کارهای خدا نیز وارد است!

چرا کہ خدا از شہادت برخی از پیغمبران مطلع بود، با این وجود آنها را بہ رسالت و دعوت مأمور کرد.

این مسائل، فراتر از این تصوّرات عامیانه است. نہضت بزرگ و پر از اسرار و آیات امام حسین علیہ السلام کہ از علایم درخشان حقانیت اسلام و مقامات حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و اہل بیت علیہم السلام و بنی ہاشم است و برای ہر مسلمانی، برنامه عاشورا و قیام سیدالشہداء علیہم السلام و فرزندان، برادران، اصحاب و انصار آن حضرت، سند عظمت است و در عین حال در این برنامه مهم آسمانی اصول و پایہ های محکم دینی رعایت می گردید و یکی از اصول در این برنامه ها و کارهای انبیا و اولیا - کہ بہ اعطای خدا از علوم لدنی و قدرت در تصرف در ممکنات بهره مندند - این است کہ ہمہ امور نظام مند است و نظامات ظاہری و سیر بہ اصطلاح طبیعی باید محفوظ باشد و نظام مختل نشود و بہ علم عادی عمل می نمودند و ہر کجا ہم بہ آن علوم باطنی و بہ آن قدرت ها عمل کنند، عنوان خرق عادت و معجزہ بود و بہ نظام خاص خود انجام می گرفت.



سجده بر تربت حضرت سیدالشهدا علیه السلام

س. آیا پیامبر بر خاک حسینی که امروز شیعه بر آن سجده می‌کنند سجده کرده است؟

اگر بگویند: آری؛ می‌گوییم: به پروردگار کعبه سوگند می‌خوریم که این دروغ است! و اگر بگویند که بر تربت حسینی سجده نکرده است؛ ما می‌گوییم: اگر چنین است، پس آیا شما از پیامبر راه یافته‌ترید؟

ج. خاک و تربت حسینی در عصر پیغمبر، امام‌علی، امام‌حسن و خود امام حسین علیه السلام عنوان نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن سجده کند. موجه به انتفای موضوع که نمی‌شود!

ما نمی‌گوییم که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر تربت امام حسین علیه السلام سجده می‌کرد که نادانی مثل شما بگوید: قسم به پروردگار کعبه می‌خورم که دروغ است.

کربلا و روضه امام حسین علیه السلام و خاک و تربت کربلا همه پس از شهادت سیدالشهدا علیه السلام و دفن آن جسد مقدّس عنوان شد.

اگر می‌گویید چون پیغمبر صلی الله علیه و آله سجده نکرده، سجده شیعه بر آن غلط است؛ جواب این است که مگر هر کار مباحی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام نداده است، حرام است؟

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار هواپیما نشده بود و از برق استفاده نکرد، آیا بر امت حرام است؟ هرچند بعضی وهابیین همه این کارها را بدعت می‌دانند، مثلاً به کفر کسی

پانچ بہ شہادت و ہدایت / ۱۹۹

کہ می گوید زمین به دور آفتاب و به دور خودش می گردد فتوا می دهند!^۱ خوب از این اشخاص جاهل بیش از این توقع و انتظار نیست.

۱. عبدالکریم بن صالح حمید در کتاب *هدایة الحیران فی مسألة الدوران*، ص ۱۲ - ۳۲: این فتوا را از گوینده، نقل و از آن دفاع می کند.



نهضت علمی حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام

س. شیعیان در کتاب‌هایشان اعتراف می‌کنند که علم حلال و حرام و مناسک حج به آنها جز از طریق باقر و جعفر نرسیده است، یعنی در این مورد از علی چیزی به آنها نرسیده است.

آنها می‌گویند: شیعیان قبل از جعفر، مناسک حج و حلال و حرام خود را نمی‌دانستند، تا اینکه او آمد و مناسک حج و حلال و حرامشان را برای آنها بیان کرد. پس شیعه چگونه قبل از باقر و صادق عباداتشان را انجام می‌دادند؟

ج. شیعیان می‌گویند تمام احکام دین و شرایع اسلام را ما به سندهای صحیح که به قول بعضی از بزرگان اهل سنت اگر بر هر دیوانه یا بیمار خوانده شود در دم هُشیار می‌گردد و شفا می‌یابد،^۱ از شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کنیم.

آنها رشته حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله را منقطع نکردند و مثل شما پس از یک قرن به فکر رجوع به اصطلاح به سنت نیفتادند.

امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام برای رساندن علم و حدیث به مردم فرصت یافتند. شیعه مناسک حج را از آنها تمام و کمال گرفته‌اند.

اگر حدیثی که امام جعفر صادق علیه السلام در مناسک حج روایت کرده، نبود - که در مثل

۱. أبونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۱؛ زمخشری، ربیع الابرار، ص ۶۷۳؛ زرنندی، معارج الاصول، ص ۱۷۵؛

شبلنجی، نور الابصار، ص ۱۵۵.

پایخ به شہادت و اہمیت / ۲۰۱

صحیح مسلم^۱ روایت شده و ابوحنیفہ رئیس احناف می گوید، امت عائلہ امام صادق علیہ السلام در احکام و مناسک حج می باشند، و حدود چهارصد حکم از احکام حج از این روایت استفاده شده است - مردم به چه چیزی باید عمل می کردند؟^۲

یکی از معروف ترین محدثین شما، ابوہریرہ سارق شیخ المضرہ است کہ حدود پنج ہزار حدیث از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم روایت کردہ است با آن مدت کم کہ محضر آن حضرت را با آن شرایط محدود درک کردہ است.

تعجب است کہ شما می گوئید شیعہ مناسک حج را نمی داند و شما می دانستید! این شما و این کسانی کہ شما آنها را بہ جای پیغمبر نشانید و حکام ستمگر شما بودند کہ مانع نشر احادیث اہل بیت علیہم السلام شدند.

ابن عقدہ، کتاب های متعددی از احادیث اہل بیت علیہم السلام تألیف کردہ است بہ نام *مسند امیر المؤمنین*، *مسند سیدۃ النساء العالمین*، *مسند امام حسن*، *مسند امام حسین*، *مسند امام زین العابدین*، *مسند امام محمد باقر* و *مسند امام جعفر صادق علیہ السلام*^۳ کہ در کتاب اخیر چہار ہزار نفر از محدثین روایت از آن حضرت دارند.

شیعہ قبل از امام باقر علیہ السلام، امام زین العابدین علیہ السلام را داشتہ و قبل از او امام حسین و امام حسن علیہم السلام و حضرت علی علیہ السلام باب علم نبی را داشتہ است و هیچ وقت متحیر نبودہ است. کسانی متحیر بودند و هستند کہ بہ مثل استحسان و قیاس چنگ زدہ اند!

۱. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۴، ص ۳۸ - ۴۳.

۲. «لَوْلَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَا عَلِمَ النَّاسُ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ»؛ اگر جعفر بن محمد نبود مردم مناسک حج خود را نمی دانستند. صدوق، من لایحضرہ الفقیہ، ج ۲، ص ۵۱۹.

۳. صاحب این تألیفات ابوالعباس احمد بن محمد کوفی معروف بہ ابن عقدہ می باشد.



امامت بعد از امام صادق علیه السلام

س. عبدالله پسر جعفر صادق برادر اسماعیل بود و مادرشان فاطمه دختر حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و هر دوی آنها بنا بر گفته شما از دو طرف از سادات هستند.

پس چرا عبدالله بن جعفر بعد از برادرش اسماعیل که در زمان صادق فوت کرد به امامت نرسید؟

ج. جواب واضح است که امام منصوب از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از امام جعفر صادق علیه السلام، امام موسی بن جعفر علیه السلام است که در بین عام و خاص معروف به علم و فضیلت و شایسته مقام امامت است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نام‌های ائمه اثنی عشر علیهم السلام را بارها فرموده بودند و ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱.

۱. انعام، ۱۲۴؛ «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد!».



کلام حضرت امام صادق علیہ السلام درباره ابوبکر

س. شیعه از جعفر صادق روایت می‌کند که او می‌گفت: ابوبکر دو بار مرا زاده است چون نسب جعفر صادق از دو طریق به ابوبکر می‌رسد: اول از طریق مادرش فاطمه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر و دوم از طریق مادر بزرگش اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر، که اسماء مادر فاطمه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است. سپس می‌بینیم که شیعه روایت‌های دروغینی از امام صادق ارائه می‌دهند که او جدش ابوبکر را مذمت می‌نماید! سؤال اینجاست که چگونه امام صادق علیہ السلام از یک طرف به جد خود افتخار می‌کند و از طرفی به او طعنه می‌زند؟

ج.

عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْتَلُّ فَسَلْ عَنْ قَرِينِهِ فَكُلُّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ يَهْتَدِي^۱

باید دانست که اگرچه این دو نفر - ابوبکر و عمر - در مخالفت با خلیفه منصوب همکاری کردند، ولی بین نفسانیات آنها و سوابق و نسب آنها جدایی‌های بسیار بود. موضع‌گیری‌های به ظاهر خشن و دور از اخلاق از عمر صادر شد که از ابوبکر نقل نشده است. از جمله در منع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از وصیت و آن خشونت و اهانت به مقام نبوت، عمر بود که آن‌گونه جسارت نمود^۲ که حتی به اشخاص عادی در چنان حالی کسی چنین جسارتی نمی‌کند.

۱. از مرد (شخص) نپرس، از رفیق و دوستش پرس، هرکسی اخلاق و رفتار همشین خود را دارد.

۲. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶.

از خود سنی‌ها باید پرسید که این مخالفت صریح با امر پیغمبر خدا ﷺ چه عنوانی دارد؟ بعد هم در جریان بیعت گرفتن، با آن غلظت، شدت و تهدید، مردم را وادار به بیعت می‌کرد و نسبت به یگانه دختر رسول خدا سیده نساء العالمین نیز جسارت نمود و سوابق دیگر او در جاهلیت از جهت نسب و غلظت طبع - که گفته می‌شود شش دختر خود را زنده به گور نمود^۱ - همه اینها او را به گونه‌ای نامقبول تر می‌نماید.

او حتی از بیعت با ابوبکر نیز پشیمان بود و در آن فتنه می‌گفت:

إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَأَنَّ فُلْتَةً وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا^۲

به هر حال ابوبکر، خصوص این ظواهر را نداشت، مثلاً در طهارت نسب او حرفی نبود و در روحيات، نفسانيات و برخورد با مخالفان ملایمت داشت یا ملایمت می‌ورزید.

اسماء بنت عمیس، که همسر حضرت جعفر طیار برادر حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بود در حباله نکاح او قرار گرفت ولی روابط اسماء با بنی‌هاشم، مخصوصاً حضرت زهرا ﷺ بسیار خوب بود و بعد از ابوبکر هم با امیرالمؤمنین ﷺ مزاجت کرد و به این جهت محمد بن ابی‌بکر که فرزند اسماء از ابی‌بکر بود در بیت حضرت امیرالمؤمنین ﷺ، تحت تربیت امیرالمؤمنین ﷺ قرار گرفت و در ایمان به ولایت، دارای آن درجه والا شد و مادر حضرت صادق ﷺ دختر قاسم فرزند او می‌باشد و عبدالرحمان بن ابی‌بکر اگرچه در جنگ جمل شرکت داشت ولی در نفی ولایتعهدی یزید با حضرت امام حسین ﷺ همراه بود و معاویه برای او صد هزار درهم فرستاد که ولایتعهدی یزید را قبول کند، ولی او ردّ کرد و قبول ننمود.

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۳۳۷؛ نووی، المجموع، ج ۱۹، ص ۱۸۷؛ افغانی، محمدسعید، مجله

حضارة الاسلام، دمشق، عدد ۲، ص ۲۲، س ۲۳.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۵۵؛ بخاری، صحیح، ج ۸، ص ۲۶؛ بیعت با ابوبکر ناگهانی و غیرمنتظره بود خدا از شرّ

این بیعت حفظ و نگهداری کند.

پانچ بہ شہادت و ایمت / ۲۰۵

بہر حال این سوابق، مسئولیت و گناہ بزرگ ابوبکر را در عہدہ دار شدن منصب و مقامی کہ حقش نبود کم نمی کند و «وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ»^۱ او را تبرئہ نمی کند، چنان کہ فرمایش پیغمبر ﷺ است کہ بہ ہمین شیوہ می فرماید: «أَنَا بِنُ الْفَوَاطِمِ»^۲ و «أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ مِنْ سُلَيْمٍ»^۳.

۱. اربلی، کشف الغمہ، ج ۲، ص ۳۷۴؛ مزی، تہذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۵؛ ذہبی، تذکرۃ الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶؛ ج ۶، ص ۱۵۵؛ ابن عنبہ حسینی، عندۃ الطالب، ص ۱۹۵؛ «بہ دو واسطہ من زادہ ابوبکر ہستم». (توضیح: ام فروہ مادر امام صادق علیہ السلام دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادر آن بانوی مکرمہ اسماء دختر عبدالرحمان بن ابی بکر است).
۲. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینۃ دمشق، ج ۳، ص ۱۰۸؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳ - ۳۵؛ «من پسر بانویی بہ نام فاطمہ و عاتکہ از سلیم ہستم». (توضیح: مراد، فاطمہ دختر عمرو بن عائذ بن عمران و فاطمہ دختر ربیعہ و فاطمہ دختر حارث و فاطمہ دختر سعد بن سہل است و مراد از عاتکہ، عاتکہ دختر ہلال بن وہیب و عاتکہ دختر عتوارہ و عاتکہ دختر یخلد بن نضر بن کنانہ است) بہ پاورقی بحار الانوار مجلسی، ج ۱۶، ص ۱۰۵ و ج ۱۹، ص ۱۷۱ - ۱۷۲ ضمن حدیث ۱۶ مراجعہ کنید.
۳. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۱؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۱۶۹؛ حسینی کجوری، الخصائص الفاطمیہ، ج ۲، ص ۷.



دلایل وجود حضرت مهدی علیه السلام

س. جعفر برادر حسن عسکری می‌گوید که برادرش فرزندی نداشته است. شیعه سخن او را قبول نمی‌کنند، چون به گفته آنها او معصوم نیست و سپس برای آنکه پایه‌های مذهب امامی از بین نرود ادّعی عثمان بن سعید را که می‌گوید حسن فرزندی داشته است قبول می‌کنند با اینکه عثمان هم معصوم نیست!

ج. فرزند امام یازدهم (م ح م د) است، جماعتی او را دیده‌اند و شخص پدر بزرگوارش مکرراً به امامت او تصریح و تنصیص کرده‌اند.^۱ شما که بنا دارید انکار و ایراد بیجا نمایید، می‌توانستید آن یک نفر مرد را هم نگویند و از اصل، هم او را و هم وجود پدر و اجداد آن حضرت و تاریخ را منکر شوید تا همه محققان بدانند که امثال شما بی‌سوادان، بدون دلیل راهی دیگر رفته‌اید! غیبت امام و عدم حضور او در ملأعام، این توهّم را برای بسیاری پیش آورده بود که امام حسن عسکری علیه السلام بلاعقب می‌باشند، اما خواص و اشخاص مورد اعتماد از وجود او اطلاع داشتند و همان‌ها هم به همه، آن را اظهار نمی‌کردند که مبادا جاسوسان حکومت از آن مطلع شوند یا به هر جهت دیگر.

۱. صافی گلپایگانی، منتخب‌الاثر، ص ۳۲۰ - ۳۴۷. [خوشبختانه محدثان اهل سنت کتاب‌های ارزنده‌ای درباره حضرت مهدی علیه السلام نگاشته‌اند و اخیراً در عربستان سعودی کتابی به نام *بین یدی الساعه* منتشر شده و حق مطلب را ادا نموده است].

پانچ بہ شہادت و ایت / ۲۰۷

جعفر نیز از آن اطلاع نداشت، اما شیعیان و خواص از آن مطلع شدند و حتی گوسفندان بسیار به عنوان عقیقه برای ایشان ذبح کردند.

بالاخره سیر این برنامه و ولادت و حضور حضرت مهدی علیه السلام به تدریج معلوم و آشکار شد و مورد قبول و ایمان همه شیعیان و بلکه غیر شیعیان واقع شد تا حدی که بعضی خلفای بنی عباس، مثل الناصر لدین الله به آن ایمان داشته و مورد قبولشان قرار گرفت.^۱

اخبار و روایاتی که دلالت بر غیبت آن حضرت دارد در کتابها و مؤلفاتی که قبل از ولادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تألیف شده و در اختیار علما بود این امر را چنان روشن کرده بود که خلیفه هم نمی توانست آن را انکار کند. شما اگر سیری در کتب بزرگان خودتان داشته باشید، خواهید دید که دانشمندان خودتان به وجود آن حضرت و تنصیبات پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آن بزرگوار اعتراف دارند.

۱. یکی از اقدامات الناصر لدین الله که شاهدهی بر اعتقاد ایشان نسبت به این امر می باشد اقدامی است که در سال ۶۰۶ هجری قمری انجام داد. وی دستور داد در شبکهای از چوب ساختند و در سرداب سامرا نصب کردند. آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۳، ص ۱۸۲.



روایات متواتره وجود حضرت مهدی علیه السلام

س. شیعه در بسیاری از موارد، اجماع امت را به بهانه اینکه قول معصوم در آن نیست ردّ می‌کنند.

همین شیعه را می‌بینیم که گفتار يك زن به نام حکیمه را در مسئله وجود مهدی قبول می‌کنند.

ج. به وجود مهدی علیه السلام و ولادت آن حضرت، شیعه به قول پدر بزرگوارش که معصوم است اعتقاد دارند و همچنین به قول جماعت دیگر و بسیاری که در عصر غیبت صغری و بعد از آن در عصر حاضر، یعنی غیبت کبری، که همه آن حضرت را دیده‌اند. حکیمه هم یکی از خواتین معظمه اهل بیت علیهم السلام است که جریان ولادت را خبر داده است و با این تاریخ روشن و اظهر من الشمس، شکی در وجود آن حضرت نیست.



تبرک جستن ملائکہ بہ حضرت مہدی علیہ السلام

س. شیعیان در داستان‌های زیادی که در مورد مہدی غایب خود می‌گویند، ادعا می‌کنند کہ وقتی مہدی بہ دنیا آمد پرندگانی از آسمان بر او فرود آمدند کہ بال‌هایشان را بر سر و صورت و بدن او می‌مالیدند. وقتی بہ پدرش گفتہ شد کہ اینها چہ هستند؟ خندید و گفت: اینها فرشتگان آسمان هستند کہ برای تبرک جستن بہ این نوزاد پایین آمدہ‌اند و این فرشتگان وقتی او ظهور کند یاوران او هستند!

ج. در کتاب *روضۃ الواعظین* این روایت وارد شدہ است^۱ ولی روایت کتاب *روضۃ الواعظین* اگرچہ در کتب معتبر نیست، ولی این مضامین و اخبار از ملائکہ مورد انکار و استبعاد مؤمن واقع نمی‌شود و بہ‌علاوہ مکرر گفتہ‌ایم کہ در روایات، باید اہل فن و اطلاع، اظہار نظر کنند و گرنہ روایات غیرمقبول در جوامع سنی خیلی بیشتر است و ما دربارہ کتاب بخاری و انتخاب او از احادیث، مطالبی را قبلاً گفتیم کہ دیگر تکرار نمی‌کنیم.

بہ‌علاوہ می‌گوییم، نصرت غیبی الہی بہ‌وسیلہ ملائکہ – چنان کہ از ہمین خبر ہم استفادہ می‌شود – در زمان خروج است، چنان کہ نزول ملائکہ برای نصرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در جنگ بدر بود^۲ و در جنگ احد و جنگ‌های دیگر نبود؛ زیرا امور با جریان

۱. فتال نیشابوری، روضۃ الواعظین، ص ۲۶۰.

۲. آل عمران، ۱۲۳ – ۱۲۶. « خداوند شما را در «بدر» یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت) درحالی کہ



عادی سیر داشت و اعجاز و نصرت‌های غیبی به‌طور نادر جریان می‌یافت. پس نزول ملائکه و تبرک‌جستن آنها به ولیّ خدا بعید نیست.

ملائکه الهی همواره هستند و مأموریت‌ها و وظایف خاصی دارند. امور غیبی و وجود عالم غیب و ملائکه برحسب آیات متعدّد قرآن کریم ثابت است و هر مؤمنی باید ایمان به وجود ملائکه داشته باشد.

چرا انکار یا استبعاد می‌کنید؛ آیا نخوانده‌اید که: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ﴾^۱؟

اگر همه مردم دنیا هم با شما در این استبعادات و شبهه‌افکنی‌ها همراه شوند، شیعه ایمان به غیب دارد و به ملائکه که: «لَا يَعْلَمُ عَدَدَهُمْ إِلَّا هُوَ»^۲ ایمان دارند.

◀▶ شما (نسبت به آنها)، ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید (و در برابر دشمن، مخالفتِ فرمان پیامبر نکنید)، تا شکر نعمت او را به‌جا آورده باشید! در آن هنگام که تو به مؤمنان می‌گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که از آسمان فرود می‌آیند، یاری کند؟!»، آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه‌هایی با خود دارند، مدد خواهد داد! ولی اینها را خداوند فقط بشارت، و برای اطمینان خاطر شما قرار داده و گرنه، پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است!».

۱. بقره، ۲۸۵؛ «پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. (و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می‌باشد) و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند».
۲. «جز خدا کسی شمار آنان را نمی‌داند».



روایات درباب نام مبارک حضرت مہدی علیہ السلام

س. در حدیثی از پیامبر آمده است: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا آنکه در آن روز مردی از اہلبیت من برمی‌خیزد کہ اسم او اسم من است و اسم پدرش اسم پدر من است». مشخص است کہ اسم پیامبر محمد بن عبدالله است و شیعه می‌گویند اسم مہدی محمد بن حسن است. این اشکال بزرگی است!

ج.

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَمْرًا فَدَعِّغْهُ وَجَاوِزُهُ إِلَى مَنْ يَسْتَطِيعُ^۱

ای کاش شما کتاب‌های خودتان را در این باره می‌دیدید و بعد اشکال می‌کردید. این را کہ اسم پدرش اسم پدر من است زائده از عاصم در روایت اُبی‌داوود اضافه کرده است^۲ و درباره او گفته‌اند کہ به احادیث اضافه می‌کرده است.^۳

حافظ گنجی می‌گوید: کہ ترمذی این روایت را آورده و عبارت «وَ إِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ أَبِي» را ذکر نکرده است^۴ و امام احمد با آن ضبط و اتقان، این حدیث را در مسند

۱. هرگاه توانایی کاری را نداری آن را واگذار کن به کسی که توانایی آن را دارد.

۲. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۰۹.

۳. اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۷۷؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۸۱ «پاورقی»؛ درباره شرح حال زائده رجوع کنید به:

ابن حبان بستی، المجروحین، ج ۱، ص ۳۰۷ - ۳۰۸؛ ذہبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۵.

۴. ترمذی، سنن، ج ۳، ص ۳۴۳، «إِسْمُهُ إِسْمِي».

خود در جاهای مختلف به عبارت «إِسْمُهُ إِسْمِي»^۱ نقل کرده است، سپس گفته: حافظ ابونعیم طرق این حدیث را در مناقب مهدی جمع کرده است از جمع بسیاری که اسنادشان این گونه است: عَنْ عَاصِمِ بْنِ أَبِي النَّجُودِ عَنْ زَرِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. و از جمله این افراد، سفیان بن عیینه است که از طرق مختلفی آن را نقل کرده است.^۲ سپس تعداد زیادی از اصحاب حدیث و مشاهیر خود را نام می‌برد که به خاطر طولانی شدن، آن را ذکر نمی‌کنیم تا اینکه می‌گوید: همه اینها «اسمه اسمی» را روایت کرده‌اند مگر عبیدالله بن موسی از زائده از عاصم که می‌گوید: «و إِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ أَبِي». و برای شخص عاقل جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست که این زیاده با توجه به اجتماع این همه از اصحاب حدیث، هیچ اعتباری ندارد. به علاوه، اینکه برخی احتمال داده‌اند که این زیاده در روایت برای تأیید بعضی از سیاست‌ها و حکومت‌ها، مثل حکومت محمد بن عبدالله منصور عباسی ملقب به مهدی یا تأیید قیام محمد بن عبدالله بن حسین ملقب به نفس زکیه زیاد و جعل شده است. و کلام در این باره مفصل است که می‌توانید به کتاب *منتخب الأثر*^۳ مراجعه و آنچه که از بعض بزرگان شیعه برای امکان مراد صحیح از روایت بیان شده مطالعه نمایید، مثلاً می‌توان گفت که مراد از «إِسْمُ أَبِي النَّبِيِّ ﷺ» کنیه او که ابومحمد است باشد و مراد از «إِسْمُ أَبِيهِ» کنیه امام حسن عسکری علیه السلام یعنی ابومحمد باشد، ولی با توضیحی که دادیم نیازی به این تفسیر نیست.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۷۶، ۴۳۰، ۴۴۸. «نام او نام من است».

۲. گنجی شافعی، البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام، ص ۹۳ - ۹۴.

۳. ر.ک: صافی گلپایگانی، منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر علیه السلام.



روایات نہی از نام بردن حضرت مہدی علیہ السلام

س. شیعه از جعفر صادق روایت می‌کنند کہ گفت: «صاحب این امر مردی است کہ کسی جز کافر اسمش را صدا نمی‌زند...».

و از حسن عسکری روایت می‌کنند کہ بہ مادر مہدی گفت: «بچہات پسری است کہ اسم او محمد است و بعد از من، امام قائم اوست...» یک مرتبہ می‌گویند ہرکس مہدی را بہ نام او صدا بزند کافر است و بار دیگر می‌گویند کہ حسن عسکری او را محمد نامیدہ است؟

ج. لفظ کافر در این خبر و اخبار مانند آن کافر اصطلاحی نیست ممکن است اشارہ باشد بہ اشخاصی کہ در مقام توهین بہ امام علیہ السلام باشند و بخواهند نام آن بزرگوار را سبک بشمارند و امر مقدس ایشان را در بین مردم کوچک جلوه دهند و یا معانی دیگری کہ علمای بزرگ ما آن را بیان فرمودہ‌اند.



روایاتی درباره زندگانی حضرت مهدی علیه السلام

س. تناقضاتی درباره حیات مهدی شیعیان:

- مادر مهدی کیست؛ کنیزی به نام نرگس، صقیل، ملیکه، خمط، حکیمه و یا سوسن و...؟

- مهدی چه زمانی به دنیا آمده است؛ در سال ۲۵۲، در سال ۲۵۵، در سال ۲۵۶ یا در سال ۲۵۷ هجری قمری؟

- چگونه پرورش یافت و بزرگ شد؟ از ابوالحسن روایت کرده‌اند که گفت: «ما در یک روز چنان رشد می‌کنیم که دیگر مردم در یک هفته به آن اندازه رشد می‌نمایند».

- مهدی کجا اقامت می‌کند؛ کوه رضوی، ذی طوی یا سامرا؟ و ده‌ها سؤال دیگر...

ج. مکرراً می‌گوییم اگر هر ایراد واهی به شیعه طرح کنید، اصل ادعای غیرمشروع شما را درباره حکومت تأیید نمی‌کند.

مسئله اصلی بین شیعه و سنی این است که شما می‌گویید پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون تعیین جانشین و سرپرست، امور امت بعد از خود را مهمل گذاشت.

آیا این موضع با آیه اکمال دین^۱ به‌صراحت در کمال مباینت نیست؟
آیا پیغمبری که عقل کل است و همه جوانب امور را زیر نظر داشته و هدایت کرده

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۲۱۵

است، این موضوع مهم - کہ بہ گفتہ شما بہ عقل ابوبکر و عمر رسید - بہ عقل عالم بین آن حضرت نیامد؟ اینجا اگر حرفی دارید بزنید؛ چہ شیعه بگوید یا نگوید. اما مادر حضرت مہدی علیہ السلام یک اسم یا چند اسم داشتہ باشد، نہ حقی را ثابت و نہ باطلی را نفی می کند. روز یا سال ولادت ہم اگر بہ اختلاف گفتہ شدہ باشد، آن ہم اصل ولادت را زیر سؤال نمی برد.

آن حضرت، بر اساس اخبار صریح پدر بزرگوارش متولد شدہ است.^۱ این اختلافات جزئی در سال ولادت و وفات بسیاری از بزرگان نیز ہست و کم پیدا می شود کسی کہ کم و بیش در تاریخ حیات او این اختلافات نباشد.

راجع بہ تاریخ ولادت حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم ہم اختلاف ہست. راجع بہ جہات سیرہ بزرگان از این اختلافات زیاد است، مثل مکان یا زمان فوت یا محل دفن، عدد زوجات و عدد اولاد.

روایت با عالی ترین سند، روز ولادت و سال ولادت آن حضرت را (۱۵ شعبان ۲۵۵) معین نمودہ است.

این امور، ربطی بہ حقانیت شیعه یا سنی ندارد و همچنین خصوصیات جسمانی و رشد جسمی، اشخاص متفاوت است.

در عین حال ما بہ اعجاز و عنایات خاصہ خداوند متعال نسبت بہ پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم اعتقاد داریم.

از دوران رضاع و کودکی آن حضرت و برکاتی کہ در اثر حضور آن حضرت در قبیلہ مادر رضاعی آن جان جہان ظاہر شد، این خصوصیات نادرہ قابل انکار نیست، با اینکہ قرآن کریم در مورد طفل گہوارہ ای مریم علیہا السلام می فرماید کہ بہ زبان فصیح

۱. صافی گلپایگانی، منتخب الأثر، ص ۳۲۰ - ۳۴۷.

گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾.^۱

این استبعادات از مؤمن به خدا و قرآن، نسبت به شئون پیغمبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت، که عدل قرآن مجید هستند، صحیح نیست و با ایمان به عالم غیب منافات دارد.

راجع به سایر سؤالاتی که مطرح شده نیز پاسخ همین است و در کتاب‌های مفصله به همه جواب کامل داده شده است.

هرچند چنان که گفتیم این سؤالات همه به حاشیه‌رفتن است و الا خلفای شما مثل عثمان، معاویه، مروان و ولید آن قدر جنایت کردند که حتی هیچ‌کس از اهل سنت هم آنها را تبرئه نمی‌کند.

شیعه اگر بخواهد از این نقاط ضعف سنی‌ها بگوید حتی از علما و محدثین آنها و جرح‌هایی که خودشان از هم کرده‌اند، مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

۱. مریم، ۳۰؛ «من بنده خدایم. او کتاب (آسمانی) به من داده و مرا پیامبر قرار داده است!».



فلسفہ غمیت امام زمان علیہ السلام

س. شیعیان ادعا می کنند که امام دوازدهم آنها به علت ترس از کشته شدن پنهان شده است. به آنها گفته می شود که چرا ائمه پیش از او کشته نشدند با اینکه در دولت خلافت زندگی می کردند؟

ج. این سؤالات بسیار عوامانه و برای فریب عوام هم مؤثر نیست. اولاً می گوید چرا ائمه پیش از او کشته نشده اند؟ به او می گوییم: کدام یک از آنها کشته نشدند؛ امام علی علیہ السلام یا امام حسن علیہ السلام یا سایر امامان علیہم السلام؟

شاید بگوید امام حسین علیہ السلام کشته نشد، چون از کشته شدن آن حضرت امری آشکارتر نیست و این پرسش گران از شیعه، بیشتر سؤالاتشان با انکار واضح است، تا آنجا می روند که بعید نیست اصل وجود امامان علیہم السلام را منکر شوند. اگر نه، کیست که نداند همه ائمه شیعه را به شهادت رساندند.

با این وجود، امام دوازدهم علیہ السلام حساب دیگری داشت و با حساسیت دستگاه حکومتی - چون می دانستند یا شنیده بودند که امام دوازدهم علیہ السلام کسی است که حکومت عدل جهانی را برپا می کند و به این نظامات ظالمانه خاتمه می دهد - نسبت به آن حضرت قصد تعرض داشتند، چنان که در ولادت حضرت موسی علیہ السلام هم، آنها که او را می شناختند، بیم قتل او را داشتند، چون فرعون امر کرده بود که پسرهایی را که از بنی اسرائیل متولد می شوند به قتل برسانند؛ زیرا به او خبر داده بودند کودکی از بنی اسرائیل متولد می شود که حکومت فرعون را از میان بر می دارد.

با این وجود بررسی کل مسئله غیبت حضرت مهدی علیه السلام در این محدوده‌ها تمام نمی‌شود. اصل غیبت آن حضرت، طول عمر، ظهور آن حضرت و تشکیل حکومت جهانی عدل و قسط و احیای اسلام، همه از آیات الهی است و برنامه آن بسیار عریض و طویل است.

در حالات انبیا؛ از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلوات الله علیه از این برنامه‌ها که فقط آنچه بر بشر معلوم است از آیات الهی و بر حسب اراده حق تعالی است، همه آیات آفاقیه و انفسیه و دلایل وجود خداوند متعال است، اما اسرار آنها و بسیاری از کیفیات آنها بر بشر مخفی است، حتی وجود دجال و خروج او یا خروج دابة الارض، اینها از آیات است و ما به آن ایمان داریم، ولی خداوند متعال در خلقت آنها مورد سؤال بندگان نیست.

مسئله ظهور حضرت مهدی علیه السلام - که همه بر آن اتفاق دارند - حتمی است و سنی و شیعه روایت می‌کنند که حضرت رسول صلوات الله علیه فرمود: «اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز و حضرت مهدی ظهور نکرده باشد، خدا آن روز را آن قدر طولانی می‌کند که او ظهور نماید و جهان را پر از عدل و داد کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد».^۱

۱. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۰ و دیگر منابع معتبر اهل سنت.



طولانی بودن عمر امام زمان علیہ السلام

س. شیعیان می‌گویند که خداوند عمر مهدی را به خاطر آنها صدها سال طولانی کرده است، چون که همه مردم و بلکه تمام جهان هستی به او نیاز دارند. به آنها می‌گوییم که اگر خداوند عمر انسانی را به خاطر آنکه مردم به او نیاز دارند طولانی می‌کرد، چرا عمر پیامبر را طولانی نکرد؟

ج. عالم تکوین و بلکه تشریح و آنچه در دایره خلق، فعل و قدرت الهی قرار دارد بر حسب حکمت و مصلحت است و نقصی در آن نیست. فرق‌ها و تفاوت‌هایی بسیار بین آنهاست. عالمی است که در قرآن مجید آن را توصیف می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ
بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾^۱

انسان با این عقل و درک کم - که اگرچه از آیات الهی است ولی به فرموده امام صادق علیہ السلام اگر قلبش را پرندہ‌ای بخورد بسا سیر نشود و در چشمش سوسوزنی فرو رود نابینا شود^۲ - و با این بینش ناقص ظاهر، نمی‌تواند به کارهای خدا

۱. لقمان، ۲۷؛ «و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، اینها همه تمام می‌شود ولی کلمات خدا پایان نمی‌گیرد».

۲. اشاره به روایت: «يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ وَ بَصْرُكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقٌ إِبْرَةَ لَغَطَّاهُ»؛ «ای فرزند آدم اگر دل تو را یک پرندہ بخورد او را سیر نمی‌کند و اگر سوراخ سوزنی را بر چشم تو بگذارند البته آن را می‌پوشاند». کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۳.

۲۲۰ / صراط مستقیم

اعتراض کند و چرا بگوید.

حضرت مهدی علیه السلام یا خضر و بلکه دجال را - که شما وجودش را قبول دارید و دانشمند شما در کتاب *التوضیح*^۱ روایات او را متواتر می‌گوید - عمر طولانی عطا فرموده است. حکمت بقای حضرت مهدی علیه السلام بقای ارض است که در حدیث امان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ»^۲.

حال شما بگویید چرا خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله را در دوران‌های دور جاهلیت عرب نفرستاد؟ از این سؤالات به قدری زیاد است که شمار آن با هزارمیلیارد و میلیاردها احصا نمی‌شود.

ما در برابر مقدرات الهی و نظام تکوین و تشریح باید تسلیم باشیم و بیشتر از حد فهم و عقل خود فضولی نکنیم.

۱. ر.ک: شوکانی، التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی و الدجال و المسیح.

۲. طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۷ و دیگر مصادر اهل سنت؛ ترجمه: وقتی اهل بیت و خاندان من از میان بروند اهل زمین هم از میان می‌روند.



شرایط ظہور حضرت مہدی علیہ السلام

س. شما می‌گویید که علت پنهان شدن امام دوازدهم شما در غار، ترس از ستمگران است. پس وقتی این خطر با به قدرت رسیدن حکومت‌های شیعه، مانند صفوی‌ها و دولت فعلی ایران رفع شد، چرا او ظهور نکرد؟

ج. احدی از شیعه نگفته است که آن حضرت در غار پنهان شده است. در آغاز ولادت حضرت که از انظار پنهان بودند، برای این بود که غیبت رسمی شروع نشده بود و خطر تعرض حکومت - که در نهایت تفحص از این امر بود - وجود داشت این تعبیر خوف و بیم مربوط به عصر شکل گرفتن غیبت و آزمایش شیعیان است، ولی با تحقق غیبت، حضرت از این خطرات، مثل خضر مصون می‌باشند و علامت معروف و مشهور ظهور که در اخبار معتبر و صحیح - که حتی اهل سنت آن را نقل کرده‌اند - است، پر شدن زمین از ظلم و جور می‌باشد.^۱

اما تشکیل یک حکومت به عنوان شیعی و ولایی مانند حکومت صفوی و دولت فعلی ایران، آن قسط و عدل جهانی را فراهم نمی‌نماید. شرایط آن ظهور که قرآن و کتاب‌های آسمانی قبل و روایات به آن بشارت داده‌اند، شرایط خاصی است که این حکومت‌ها نمی‌توانند محقق آن شرایط باشند.

این چراها در اموری که به تقدیر الهی مقرر است بی‌جا و حاکی از نقصان معرفت است. همان‌طور که در اصل آینده جهانی عدل و داد نمی‌شود گفت که چرا

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳۷، ۷۰ و مصادر دیگر اهل سنت.

«اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، آن حضرت ظهور می‌فرماید و عالم را پر از عدل و داد می‌کند چنان‌که پر از ظلم و جور شده باشد.»^۱

مگر در زمان خود آن حضرت ﷺ، این موضوع ممکن‌التحقق نبود و چرا باید زمین پر از ظلم و جور شده باشد تا پر از عدل و قسط گردد و چرا و چرا ... ؟

یک جواب کلی از این سؤالات، آیه کریمه ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾^۲ است.

بشر، هرکس که باشد و به هرکجا که برسد و اگر تمام علوم دنیا و ظاهر و باطن را هم بداند، در برابر قدرت و علم خدا و در برابر عظمت آثار قدرت خدا - که نه برای آن آغازی می‌تواند تصور کند و نه پایانی - حق این سؤالات را ندارد:

پشه چون داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

بشر همان‌طور که آن شاعر دانا و به بلوغ علمی رسیده می‌گوید:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت و آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

از درک کمال ذره هم ناتوان است.

۱. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۱۰ و دیگر منابع معتبر اهل سنت.

۲. انبیاء، ۲۳: «هیچ‌کس نمی‌تواند بر کار او خرده بگیرد ولی در کارهای آنها، جای سؤال و ایراد است.»



قضاوت حضرت مہدی علیہ السلام بر اساس علم لدنی

س . شیعه می گوید کہ وقتی مہدی ظہور می کند طبق حکم آل داود فرمانروایی

می نماید . پس شریعت محمد کہ نسخ کننده همه شریعت ہاست کجاست ؟

ج . اولاً در تعریف نسخ گفته اند : نسخ آن حکمی است کہ دلیل آن متأخر از حکم منسوخ و وقت عمل آن باشد و اما اگر ہر دو دلیل باہم صادر شود ، یکی ناسخ دیگری نیست ، مثلاً اگر دلیل این باشد کہ روز شنبہ را تا ظہر ملتزم بہ کار معینی باش و بعد از ظہر لازم نیست ، این دومی نسخ اول نیست .

در اینجا ہم اگر حکم این باشد کہ تا وقتی مہدی علیہ السلام ظہور نکرده ، بہ بیئہ ، قسم و علم عادی عمل می کنند و پس از ظہور ، آن حضرت بہ علم واقعی خود عمل می فرماید این نسخ نیست ، بلکہ ہر دو حکم است و شریعت است و ثانیاً اگر بگوییم این روایات قطعی الصدور هستند معنای مقبول آنها این است کہ آن حضرت بہ علم لدنی خود عمل می کند و در باب قضا ہم اصل حکم این است کہ اگر قاضی و حاکم خودش علم بہ واقع پیدا کرد بہ علم خود عمل می کند و از مدعی طلب بیئہ نمی نماید . باز ہم تکرار می کنیم کہ این سوالات حاشیہ ای اگر ہم وارد باشد کہ وارد نیست بہ یک برنامه در ظاہر اشکال می کند اما اصل مسئلہ امامت ائمہ اثنی عشر علیہم السلام را نمی تواند زیر سؤال ببرد ولی اشکال مشروعیت نظامی را کہ تا بہ امروز ، سنی ها آن را نظام خلافت دانستہ و بہ ہر حاکمی ولو ستمگر و ظالم کہ بر کار مسلط شود امیر المؤمنین می گویند جواب نمی دہد و این اشکال بزرگ همچنان بر خلافت شما باقی است .



اعمال اصلاحی حضرت مهدی علیه السلام

س. چرا وقتی مهدی ظهور می‌کند با یهودیان و مسیحیان از در صلح و آشتی درمی‌آید ولی عرب‌ها و قریش را به قتل می‌رساند؟ آیا محمد از قریش و عرب نیست و آیا ائمه از عرب نیستند؟

ج. مکرر گفته‌ایم و باز هم تکرار می‌کنیم که در مسئله اصلی و فارق بین شیعه و سنی، این خبرهای واحد نقشی ندارند.

کارهای اصلاحی مهدی علیه السلام، اقامه دین، اجرای احکام اسلام و گستراندن و پرکردن زمین از عدل و داد است. صلح با نصاری، یهود و کفار دیگر نیست و همچنین قتل عام عرب و عجم نیست.

کارهای مشخص حضرت مهدی علیه السلام عبارت است از: بسط عدل و داد، امنیت جهانی، حکومت واحده اسلامی قرآنی، احیای دین، احقاق حقوق و قلع و قمع دشمنان دین.



قاعدہ لطف و فواید امام غایب

س ۱. آیا مردم به مهدی شیعه احتیاجی دارند؟ اگر احتیاج دارند، چرا حدود یازده قرن است که پنهان است؟

مردم در این یازده قرن چه گناهی کرده‌اند که از این نعمت محروم شده‌اند؟

س ۲. شیعیان می‌گویند که وجوب تعیین امام به قاعدہ لطف الہی برمی‌گردد و عجیب این است کہ امام دوازدهم در کودکی پنهان شده است. پس امام شدن او چه لطفی است؟

ج ۱. چرا شما این سؤال‌ها را از رسول خدا ﷺ - کہ به امت بشارت ظهور مهدی کہ زمین را پر از قسط و داد می‌نماید و خداوند امر او را در یک شب اصلاح می‌کند^۱ - نمی‌پرسید؟!

اگر راست می‌گویید این سؤال‌ها باید از پیامبر ﷺ پرسیده شود کہ چرا این امر تأخیر افتاده است و امر حکومت واحده به دست شما محقق نشده است؟

بالا تر، اگر راست می‌گویید پس باید خدا هم - نعوذ باللہ - مورد سؤال شما قرار بگیرد کہ چرا طبق آیه شریفه اراده کرده کہ زمین در عاقبت (سرانجام) از آن صالحان باشد. پس گناه بندگان قبل از آن چیست کہ از این نعمت محروم‌اند؟

ج ۲. نسبت به قاعدہ لطف در نصب امام ﷺ باید بگوییم لطف در نصب امام در کودکی یا امام غایب، همان لطفی است کہ در نبی و پیغمبر قراردادن عیسی و

۱. ابوداوود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۰، و دیگر منابع معتبر اهل سنت.

یحییٰ علیه السلام است که قرآن کریم بر آن ناطق می‌باشد، مضافاً بر اینکه اصل وجود امام، لطف است.

در اینجا، مسائل و مطالب بسیار است. اگر کسی بخواهد منصفانه بررسی کند به کتاب *منتخب الأثر* رجوع نماید.^۱ البته این فرم سؤالات زیاد است که هم از شیعه و هم از سنی و هم از کل معتقدین به نبوت انبیا و کل معتقدین به خدا سؤال می‌شود. از عالم پهناور تکوین تا عالم تشریح به یک معنا همه جای سؤال است و منشأ بیشتر آنها هم، جهل بشر است - که ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾.^۲

۱. ر.ک: صافی گلپایگانی، *منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر* علیه السلام.

۲. انبیاء، ۲۳؛ «هیچ کس نمی‌تواند بر کار او خرده بگیرد ولی در کارهای آنها، جای سؤال و ایراد است!».



امکان معرفت امام غایب

س. شیعیان روایت می‌کنند که حسن عسکری پدر امام منتظر فرمان داده که خبر امام مهدی از همه پنهان شود به جز از افراد مورد اعتماد و از طرفی برخلاف این می‌گویند که هرکس امام را شناسد خدا را نشناخته و اگر در این حالت بمیرد بر کفر و نفاق مرده است! این تناقض چگونه حل می‌شود؟

ج. پنهان بودن و غایب بودن به شخص و جسم و ناشناخته بودن، با معرفت داشتن به شخصیت منافات ندارد.

مقصود از شناختن امام زمان این است که آن وجود عزیز را به اوصاف و مقاماتی که دارد و به وجود و موجودیت بشناسیم و این غیر از این است که امام بشخصه شناخته شود.

بسیاری در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم بودند که پیامبر را غایبانه شناخته و به او ایمان آورده بودند، اما بسا اگر به حضور شخص او می‌رسیدند او را نمی‌شناختند. این موضوع نسبت به همه ائمه علیهم السلام در مورد معرفت آنها بوده است.

بسیاری از شیعیان در اکناف و اطراف عالم بوده‌اند که هرگز به شرف دیدار جسمانی امام علیه السلام نایل نشدند، اما باین وجود آنها امام شناس بودند و به مرگ جاهلیت نمی‌مردند.

بسا کسانی که پیش امام علیه السلام بودند و هر روز هم به دیدار حضرت نایل می‌شدند، اما

۱۲۲۸ / صراط مستقیم

امام علیه السلام را نشناخته بودند. به یک معنا ابوجهل و کفار و منافقین رسول خدا صلی الله علیه و آله را مثل دیگران می شناختند اما واقعاً نمی شناختند.

غرض از اینکه امام حسن عسکری علیه السلام آن حضرت را به همه جز به خواصّ نشان نمی داد، او را از نظر اعدا و دشمنان حفظ می نمود.^۱

۱. صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، فصل دوم، باب ۳۲ (في أنه خفي الولادة).



دلالت شرف در غیبت کبریٰ بر عدالت

س. شیعیان می‌گویند هرکس مهدی را دیده باشد، عادل و راستگو است. شیخ مامقانی عالم شیعه نیز می‌گوید: اگر کسی به دیدن حجت بعد از غیبتش مشرف شود، ما از این می‌فهمیم که آن فرد در بالاترین حدّ عدالت و راستی قرار دارد. به آنها می‌گوییم چرا شما درباره کسی که پیامبر را دیده‌است چنین حکم نمی‌کنید؟

ج. این هم یکی دیگر از تهمت‌ها بر شیعه است، شیعه نمی‌گوید هرکس در شرایط عادی درک محضر حضرت مهدی علیه السلام یا هریک از ائمه علیهم السلام را نموده باشد یا نماید عادل است.

در این شرایط که امام غایب است و برحسب روایات صحیحہ از حضرت رسول صلی الله علیه و آله غیبت آن حضرت طولانی می‌شود و خلق تمحیص و تخلیص می‌شوند، اگر کسی به توفیق شرفیابی به محضر حضرت مفتخر شود دلیل مقام بلند او و قرب به خداوند است.^۱

این پرسش‌ها و پرسش‌گری‌ها را همه می‌فهمند که بر اساس غرض و اشتباه‌کاری است و به حاشیه‌راندن بحث در مشروعیت خلافت خلفای شما می‌باشد که تا قبول مشروعیت خلافت، مثل ولید پیش می‌رود.

۱. به عبارت دیگر قیاس دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن حضرت مهدی علیه السلام درست نیست، هرچند مقام پیامبر صلی الله علیه و آله بالاتر از مقام حضرت مهدی است ولی رؤیت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ نوع شرایطی نداشت، بلکه عادل و کافر، فاسق و منافق به دیدار او موفق می‌شدند، درحالی که دیدن حضرت مهدی علیه السلام از طریق شرایط عادی امکان‌پذیر نیست، ولی اگر شخصی شرایط عادی را بشکند و از طریق غیرعادی به دیدار او موفق شود، حاکی از قرب او به مقام الهی است.



شهره عرضه کتاب شریف کافی به امام زمان علیه السلام

س. گروهی از علمای شیعه معتقدند که در کافی کلینی، هم روایت صحیح هست و هم ضعیف و موضوع، و از طرفی شیعه می‌گویند که این کتاب به مهدی غایب عرضه شد و مهدی گفت که این کتاب برای شیعیان ما کافی است. سؤال این است که چرا مهدی به روایات موضوع و دروغین آن اعتراضی نکرد؟

ج. عرضه شدن کتاب شریف کافی به حضرت مولی‌الوری سیدنا الامام المهدی علیه السلام ثابت نیست و احتمال اینکه به نظر بعضی از نوآب اربعه حضرت مهدی علیه السلام رسیده باشد و آنها تأیید کرده باشند هم بسیار ضعیف بلکه مردود است. آنها هم با این کتاب همان موضعی را داشته‌اند که همه علما و همه محدثان نسبت به کتب حدیث دارند و در روایات؛ مربوط به اصول باشد یا فروع، از همه جوانب سند، لفظ، متن و عدم مخالفت با کتاب را بررسی می‌نمایند.

ولی فی حدّ نفسه اسم آن بامسمی است و کافی است و اشتغال آن بر روایات ضعیف به اصطلاح به لحاظ تقسیم روایات بر اساس یک نگرش خاص به صحیح، حسن، موثق و ضعیف است و الاّ گاه در بین روایاتی که به این اصطلاح ضعیف شمرده می‌شوند، روایاتی است که در اعتبار و اطمینان به صدور کمتر از روایات صحیح نیست، بلکه بیشتر است و این باب و فن مهمّی در علم‌الحدیث است.

شیعه چنان می‌داند که در اصول و فروع دین هرچه را بگوید و معتقد باشد باید در

پانچ بہ شہادت و اٰیمت / ۲۳۱

فردای قیامت جواب بدهد و هرگز قول به غیر علم نمی گویند و آن چنان آرای موهمی که به اصطلاح فقہای شما گفته و می گویند، نمی گویند و به قیاس و استحسان و امثال آن - که مورد تأیید کتاب و سنت نیست - چنگ نمی زنند.



حدّ شمول حدیث کساء

س. حدیث کساء شامل چهار نفر از خانواده علی می‌شود که تطهیر شامل آنها

می‌گردد. پس دلیل شامل کردن دیگران در تطهیر و عصمت چیست؟

ج. بر عصمت ائمه علیهم‌السلام و اینکه در هر عصر، یک نفر از اهل بیت علیهم‌السلام که معصوم از خطاست در بین امت وجود دارد، اخبار ثقلین^۱ که عترت را عدل قرآن معرفی فرموده‌اند دلالت دارد و نیز اخباری که دلالت دارد بر اینکه همان‌طور که قرآن همواره و تا دنیا برقرار است در بین امت هست امام هر عصر از اهل بیت علیهم‌السلام - که دارای مقام عصمت است - نیز وجود دارد.

ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام برحسب هر دو طایفه از این اخبار متواتره، امام معصوم می‌باشند و اخبار و روایات معتبر دیگری نیز بر آن دلالت دارند و تنها حدیث کساء دلالت بر عصمت اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌کند.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.



امامت حضرت جواد علیہ السلام در طفولیت

س. شیعه می گوید که امام باید بالغ باشد و از طرفی می گوید که جواد قبل از بلوغ

و بعد از پدرش رضا به امامت رسید. این تناقض چگونه حل می شود؟

ج. منصب امامت، مانند نبوت باید به جعل و نصب خداوند متعال باشد؛ حال می خواهد

امام یا پیامبر بالغ باشد، یا غیر بالغ. آیا شما قرآن را نخوانده اید و نمی خوانید که فرمود: ﴿يَا

يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۱ و نیز درباره حضرت عیسی علیہ السلام فرمود:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۲.

آیا این خبر مشهور نبوی را نشنیده اید که فرمود:

«يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوً

التَّعْلِ بِالتَّعْلِ وَحَذْوً الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ»^۳.

به علاوه، اینکه امام جواد علیہ السلام در همان سن کودکی در مجلسی که به دستور مأمون

و برای امتحان کردن امام توسط عباسی ها آماده شده بود و آنها دانشمند بزرگ درباره،

یعنی یحیی بن اکثم را برای مبارزه علمی با امام علیہ السلام آورده بودند، آن بزرگوار با

۱. مریم، ۱۲؛ «ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر! و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم!».

۲. مریم، ۳۰؛ «(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: من بنده خدایم او کتاب (آسمانی) به من داده و مرا پیامبر قرار داده است!».

۳. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ «هرچه در بنی اسرائیل پیش آمده در این امت نیز پیش آمده و اتفاق خواهد افتاد؛ همانند منطبق شدن کفش بر کفش و برابر شدن گوش با گوش.» و در مصادر اهل سنت با این عبارت آمده است «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوً التَّعْلِ بِالتَّعْلِ». ترمذی، سنن، ج ۴، ص ۱۳۵ و مصادر دیگر اهل سنت.

۱۳۳۴ / صراط مستقیم

جواب‌های خود او را عاجز کرد و به همه نشان داد که ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ

رِسَالَتَهُ﴾.^{۲۱}

۱. انعام، ۱۳۴. «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

۲. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۳۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۸۱ - ۲۸۹؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۱۰۱ - ۱۰۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ص ۴۸۸ - ۴۸۴؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۳، ص ۱۴۶ - ۱۴۸.



امامت در طفولیت

س. شیعه معتقد است که از شروط امام، تکلیف، بلوغ و عقل است در حالی که می‌گویند امام زمانشان در سن ۳ یا ۵ سالگی به امامت رسیده است. چرا شیعه این شرط را نسبت به این امامشان نادیده می‌گیرند؟

ج. بر حسب صریح آیات قرآن مجید، حضرت عیسی علیه السلام وقتی که در گهواره بود حایز مقام نبوت گردید: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۱ و همچنین حضرت یحیی علیه السلام ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۲.

بلوغ عقلی برای این برگزیدگان، به امر خدا و جعل خداوند حاصل بوده است. چرا استبعاد می‌کنید که در این امت نیز کسانی برگزیده باشند؟ و چرا احتمال نمی‌دهید که در طول اعصار و دهور، امثال عیسی و یحیی علیه السلام، اشخاص بسیاری به این برگزیدگی‌ها نایل شده باشند؟

عالم خلقت پُر است از گزینش. در روایتی که شیعه و سنی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند آمده است:

«يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ
التَّعْلِ بِالتَّعْلِ وَ [حَذْوُ] الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ»^۳

۱. مریم، ۳۰: «من بنده خدایم او کتاب (آسمانی) به من داده و مرا پیامبر قرار داده است.»

۲. همان، ۱۲: «ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر! و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم.»

۳. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ و در مصادر اهل سنت با این عبارت آمده است: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَيَّ أُمَّتِي مَا

۱۳۳۶ / صراط مستقیم

برحسب این حدیث، باید در این اُمَّت هم نمونه‌ای از عیسی و یحیی علیهما السلام باشد و آن، همین نمونه‌های پاک از اهل بیت علیهم السلام می‌باشند.

↔ اَتَى عَلَىٰ نَبِيِّ إِسْرَائِيلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، «هرچه در بنی اسرائیل پیش آمده است در این اُمَّت نیز پیش آمده و اتفاق خواهد افتاد؛ همانند منطبق شدن کفش بر کفش و برابر شدن گوش با گوش»؛ ترمذی، سنن، ج ۴، ص ۱۳۵.



خدمات شیعیان بہ اسلام

س . مسجدالاقصی در زمان عمر آزاد شد . در زمان حاکم سنی مذهب ، صلاح الدین ایوبی دوبارہ آزاد گردید . شیعه چه دستاوردهایی در طول تاریخ داشته است ؟ آیا یک وجب از زمین را فتح کرده و آیا دشمنی از دشمنان اسلام و مسلمین را عقب رانده است ؟

ج . عجیب است کہ شخصی چنین بگوید . اسلام از شیعه شروع شد . علی علیہ السلام از کودکی در حجر (دامن) محبت و مودت آن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ، نشوونما یافت و از آغاز ظہور و جلوه بعثت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تا بعثت و در مکہ تا ہجرت و در مدینہ تا ارتحال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و انجام مراسم تغسیل ، تکفین ، نماز بر آن حضرت و تدفین پیکر پاک آن حضرت ، علی علیہ السلام بود .

در آن غزوات بزرگ و مواقف حساس - کہ همه وامی ماندند و بہ حفظ جان خود می اندیشیدند - تنها شخص پایدار ، حضرت علی علیہ السلام امام شیعیان بود کہ درحقیقت ، فاتح اصلی همه فتوحات بود .

شما جنگ جمل را کم می گیرید . گمان می کنید خطرش برای اسلام از اُحد و احزاب کمتر بود ؟ این جنگ و این موضع گیری علی و شیعه علی اگر نبود ، اسلام در پرتگاهی قرار می گرفت کہ همه زحمات برای اسلام بہ هدر می رفت .

مواجه شدن با عایشہ ہمسر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ، طلحہ و زبیر و دفع آن فتنہ ، کار

کسی غیر از علی علیه السلام نبود.

این گذشتگان خودتان را به محاکمه بکشید و ببینید بر سر اسلام چه آوردند! پیشوای شیعه که پیغمبر فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۱ شیعه او هستند، کسی است که عمر می‌گفت:

لَوْ لَا سَيْفُهُ لَمَا قَامَ لِلْإِسْلَامِ عَمُودٌ.^۲

شیعیان علی علیه السلام بودند که در جنگ صفین از اسلام ناب دفاع کردند. شما صلاح‌الدین ایوبی را به رخ می‌کشید و آن همه مظالم و جنایت‌های او در مصر و قتل عام مسلمانان را فراموش کرده‌اید!

در همین عصر و در مورد فلسطین چه کسی با صهیونیسم‌ها سازش کرد و سازش دارد غیر از رؤسای سنی؟

در جنگ بین‌الملل اول که منتهی به انقراض خلافت و تجزیه عالم اسلام شد، چه کسی غیر از زمامداران سنی و مزدوران بیگانه با کفار بست و بند داشت؟ هم‌اکنون حکومت غیرشیعی که مزدور آمریکا نباشد از حکام سنی اگر کسی را دارید معرفی کنید؟

اکنون پرچم استقلال اسلام در غیر کشور شیعی ایران در کدام‌یک از کشورهای دیگر بلند است؟ بر مدینه طیبه و مکه معظمه و سرزمین وحی، غیر از خودفروختگان به آمریکا چه کسی حکومت دارد؟

در پایان می‌گوییم طرح این عیب‌جویی‌ها به فرض که به هر طرف بیشتر یا کمتر باشد، همه مسئله اشکال بر مشروعیت این حکومت‌ها را نفی نمی‌کند و

۱. بیته، ۷: «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا)‌یند».

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، ص ۸۲؛ اگر شمشیر او نبود برای اسلام ستونی برپا نمی‌شد.

پانچ بہ شہادت و اٰییت / ۲۳۹

حکومت‌های سنی در گذشته و حال، جبّارترین و ستمکارترین بوده‌اند.
البته لازم به تذکر است که ما عقیده داریم که اگر حق حضرت علی علیه السلام را بعد از
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگرفته بودند و خلافت از اول به آن حضرت می‌رسید امروز تمام
دنیا یک پارچه مسلمان حقیقی بودند و حکومت جهانی اسلامی را آن حضرت ایجاد
می‌کردند.



سابقه حدیث در مذہب شیعه

س. کتاب‌های معتمد و موثق حدیث نزد شیعه و *وسائل‌الشیعه* حر عاملی و *بحارالانوار* مجلسی و *مستدرک‌الوسائل* طبرسی است که تمامی متأخر هستند. شخص عاقل چگونه این احادیث را قبول می‌کند در حالی که طیّ یازده تا سیزده قرن نوشته نشده‌اند؟! و اگر در کتب آمده است، چرا فقط در قرن‌های اخیر به آنها دست پیدا کرده‌اند؟

ج. عجیب است از قومی که روایت حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را از همان زمان ارتحال آن حضرت ممنوع کردند و «*حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ*»^۱ را سیاست و وسیله ریاست خود و به فراموشی قراردادن سنت رسول الله صلی الله علیه و آله قرار دادند و به شیعه - که از عصر اول، سنت رسول خدا را حفظ کرده و ضبط می‌نمودند و در همه فنون از قرن اول و دوم و سوم کتاب و اصل نوشته‌اند و فن حدیث در بین آنها از فنون اولیه اسلامی به شمار می‌رفته است - می‌گویند که در طیّ یازده یا سیزده قرن کتاب مدوّن نداشته‌اند؟! و مبدأ تاریخ حدیث را تألیف *وسائل‌الشیعه* بگویند و تألیفات و کتاب‌های شیعه، مخصوصاً اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام را نادیده بگیرد، حتی کتب اربعه متقدمه شیعه را هم - که در شهرت مثل آفتاب جهان تاب می‌باشند - اسم نبرده است! این اظهار موضع‌ها، علامت کمال تعصّب و عناد با اهل بیت علیهم السلام است و اینکه دانسته و از روی عناد حقایق را انکار می‌کنید.

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶.

پانچ بہ شہادت و ایمت / ۲۴۱

خواننده عزیز می تواند تنها به کتاب *تأسیس الشیعہ*^۱ رجوع نماید تا بر او خصومت و دشمنی این سلفی ها با اهل بیت علیهم السلام معلوم شود.

۱. ر.ک: صدر، تأسیس الشیعہ.



ضد استکباری بودن مذہب شیعه

س. تاریخ می‌گوید که شیعه همواره یاور دشمنان اسلام از قبیل یهودیان، نصاری و مشرکین بوده‌اند. آنان با مغول‌ها همکاری کردند و بغداد سقوط کرد و نصاری را کمک کردند و قدس از دست مسلمین گرفته شد... آیا یک مسلمان واقعی چنین کاری می‌کند؟

ج. تاریخ به عکس می‌گوید. شیعه، همواره با دشمنان اسلام و با ظلم و ستمگران در ستیز و اعتراض بوده است.

این اهل سنت هستند که در طول تاریخ با ستمگران همکار و یارویاور آنها بوده‌اند و مخالفت با حکام ظالم، غاصب و اشقیاء را جایز نمی‌دانستند و هم‌اکنون با دشمنان اسلام؛ با انگلیسی‌ها، آمریکا و بدتر از همه صهیونیست‌ها روابط صمیمانه دارند و مزدور و عامل اجرای سیاست‌های ضد اسلام و مسلمین آنها می‌باشند و این، برای همه روشن واضح است.



نام گذاری شیعیان با پیشوند عبد

س. انسان فقط می تواند بنده خدا باشد چرا که خداوند خودش فرموده: ﴿بَلِ اللّٰهِ فَاعْبُدْ﴾، پس چرا شیعیان، اسم های خودشان را عبدالحسین، عبدالعلی و عبدالزہراء می گذارند؟

ج. گمان نمی کنم طرح کننده این سوالات، یک نفر سنی، فهمیده و عالم باشد. عوامانه و جاهلانه است که غیر از بعض سلفی ها و وهابی های عوام یا کم عقل در مقام ایراد و اعتراض به قومی که بزرگ ترین دانشمندان جهان از آنهاست این حرف های واهی را بزند.

محال است که از مثل فخر رازی سنی، یا آلوسی صاحب تفسیر روح المعانی و یا مثل قوشچی شارح تجرید و فرید وجدی و محمد عبده و صدها و بیشتر، این سخنان - که می توان حتی گفت کودکانه است - صادر شود. انصافاً که اهل سنت باید این اشخاص [طراحان سؤال] را محاکمه کنند که عار جامعه علمی اسلام از شیعه و سنی هستند.

عبدالحسین، عبدالعلی، عبدالنبی و عبدالرسول، این اسامی با ﴿بَلِ اللّٰهِ فَاعْبُدْ﴾^۱ چه ارتباطی دارد؟ عبد هر جا معنای خودش را دارد. هم به غلام مملوک، عبد گفته می شود و هم به آدم های مخلوق، عبدالله می گویند.

۱. زمر، ۶۶ «بلکه تنها خداوند را عبادت کن».

۱۲۴۴ صراط مستقیم

عبدالله، بنده خدا، مخلوق خدا و مرزوق خداست. عبدالأمیر یا عبدالأستاذ و عبدالحسین عنوان مملوکیّت و سِمَت غلامی و اظهار پیروی و شناخت نبیّ و نبوّت و امام و امامت است.



عزاداری شیعیان برای اہل بیت علیہم السلام

س . خداوند متعال می فرماید : ﴿ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾ .

و در **نہج البلاغہ** ہم آمده است : «علی بعد از وفات پیامبر خطاب به پیامبر گفت : اگر از بی قراری و بی تابی نھی نمی کردی و به بردباری فرمان نمی دادی چنان برایت اشک می ریختیم کہ اشک چشمانمان تمام می شد» .

حسین نیز در کربلا به خواهرش زینب گفت : «خواهرم تو را بہ خدا سوگند می دهم کہ وقتی من کشته شدم گریبانم را پارہ مکن و چہرہات را با ناخن ہایت خونین مکن و بہ خاطر شہادت من فریاد واویلا سر مده» .

بعد از ہمہ این روایات ، سؤال اینجاست کہ چرا شیعه با حقیقتی کہ در این روایات ذکر شدہ است مخالفت می ورزند و در مصائب حسین و اہل بیت گریہ و زاری می کنند؟

ج . خود ایرادکنندہ ہم ، از مقدمہ ای کہ نوشتہ نتیجہ نگرفتہ است ، با این وجود می گوئیم : اگر مقصودتان این است کہ در مصائب باید شکیبایی پیش گرفت و صبر نمود و عزاداری ہا برای امام حسین علیہ السلام بی صبری است ، جواب این است کہ عزاداری برای امام حسین علیہ السلام را کسی بہ عنوان مصائب شخصی عزاداری نمی کند کہ عنوان بی صبری پیدا کند .

۱۲۴۶ / صراط مستقیم

این عزاداری‌ها، اعلام خط و راه امام حسین علیه السلام و محکوم کردن خط یزید و ابن‌زیاها در طول اعصار است. اینها مکتب است، مکتب هدایت و ارشاد است ما با این مراسم پیام امام حسین علیه السلام را به دنیا اعلام می‌کنیم و آن پیام آزادگی، استقلال، مبارزه با طاغوت‌ها و ستمگران و نفی استعباد و استثمار می‌باشد.

چنان‌که در این عصر، روز ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله را روز عزا و اعلام مصیبت می‌کنیم، نه به‌عنوان مصیبت شخصی است، بلکه به‌عنوان بزرگداشت اسلام و هدایت آن حضرت و به یاد آوردن مواقف و مقاماتی است که آن حضرت داشتند و در یک عبارت، جامعه‌سازی، انسان‌سازی، شناخت هدف و نگهداری افتخارات است.

اگر شما نمی‌فهمید، خودتان را توبیخ کنید و خود را از این جهالت‌هایی که سبب این پرسش‌های واهی می‌شود درمان نمایید.

در مورد مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنْكَ وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ»^۱.

مصیبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت آن حضرت علیهم السلام با دیگران هرگز قابل مقایسه

نیست.

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۹۲ (ج ۴، ص ۷۱)؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۹۵؛ «صبر زیبا است جز از تو (که نمی‌توان در فراق تو صبر کرد) و بی‌تالی و بی‌قراری بد و زشت است، جز بر تو (که بی‌تالی در مصیبت تو پسندیده است)».



اہمیت عزاداری بر مصائب امام حسین علیہ السلام

س. شیعیان معتقدند کہ علی از فرزندش حسین افضل و برتر است، پس وقتی چنین است چرا در سالروز شہادت علی چنان گریہ نمی کنند کہ برای حسین گریہ می نمایند؟ آیا پیامبر از علی و حسین افضل و برتر نبوده است؟ اگر افضل و برتر است، پس چرا برای او گریہ نمی کنند؟

ہمچنین اگر چنان کہ شیعیان ادعا می کنند قمہ زنی پاداش بزرگی دارد، پس چرا بزرگان آنها قمہ نمی زنند؟

ج. ہمہ شیعیان، بہ جہت ظلم ہایی کہ بر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم، امیرالمؤمنین و سایر اہل بیت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم وارد شد گریہ می کنند و برای تجلیل از مقامات آنها بزرگداشت می گیرند و سیرہ، تعالیم و ہدایت ہای آن بزرگواران را بہ واسطہ گرفتن مراسم عزاداری آن بزرگواران زندہ می کنند.

بلی، مصیبت امام حسین علیہ السلام از بزرگترین این مصیبت ہاست. در ذکر و یاد امام حسین علیہ السلام، تقویت دین و دعوت بہ سوی یاری حق و فضایل عالی انسانی و ایثار و گذشت است و بر گریہ بر آن حضرت، فوایدی مرتب است کہ بر تعظیم دیگر شعیار مرتب نمی شود و ہرگز شیعیان امام حسین علیہ السلام را افضل از حضرت علی علیہ السلام نمی دانند.

در مورد قسمت دوم سؤال اگر بخواہیم بہ مثل این سؤال ہا جواب دہیم، ہمین کہ خود را بی نیاز از جواب بہ این مردم بی فکر بدانیم کافی است.

شیعہ و سنی در مسئلہ نظام اسلامی - کہ از اہم امور است - باہم اختلاف نظر

۱۲۴۸ / صراط مستقیم

دارند و در این دو دیدگاه و ماهیت آن، باهم حرف می‌زنند. چرا علما قمه نمی‌زنند یا می‌زنند چه ربطی به این اساس و این مباحثه که صاحبان عقول کبیره از طرفین باهم چهارده قرن است که مباحثه دارند، دارد؟
امثال این برنامه‌ها، تعظیم دین، تعظیم حق و حقیقت و اظهار درک، بینش و معرفت است.



تعظیم و تکریم مقام نبوت و امامت باعزاداری

س. چرا پیامبر ﷺ وقتی که فرزندش ابراهیم وفات یافت به سرو صورتش نزد؟ و چرا وقتی فاطمه وفات یافت، علی به سرو صورتش نزد، ولی شیعه در عزای امامان خود این کار را می‌کنند؟

ج. جواب اجمالی این است که پیغمبر اکرم ﷺ در مصیبت فرزندش چنان گریست که اصحاب به او عرض کردند: شما ما را امر به صبر می‌کنید و خود این‌گونه بی‌تابی می‌نمایید.

فرمود: «دل می‌سوزد و چشم می‌گرید، ولی زبان جز به رضای خدا نمی‌گوید»^۱.
و امّا علی رضی اللہ عنہ که در مصیبت فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا به قدری سوزناک اظهار تأسف می‌نمود که بیشتر از آن نمی‌شود، خطاب به پیغمبر ﷺ عرض کرد: «یا رسول الله! صبر من از برگزیده تو اندک گردید و توانایی و چابکی من به رقت و ناتوانی گرایید»^۲.
لطم و بر سر و صورت زدن شیعه در مصیبت حضرت رسول خدا ﷺ و اهل بیت رضی اللہ عنہم، تعظیم دین و بزرگ شمردن مصیبت و تکریم مقام نبوت و امامت و ابراز احساسات است.

۱. بخاری، صحیح، ج ۱، ص ۸۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۶۵.



فرقه ناصیه در شیعه

س. اگر کسی بخواهد شیعه شود باید از میان مذاهب مختلف شیعه کدام را انتخاب کند؛ امامیه، اسماعیلیه، نصیریّه و زیدیه و... همه مدعی هستند که مذهبشان مذهب اهل بیت است و همه با صحابه دشمن هستند و همه به امامت علی بن ابی طالب معتقدند و بر این باورند که او خلیفه بلافصل پیامبر است. پس کدام یک را باید انتخاب کرد؟

ج. اگر این سؤال را یک نفر غیرمسلمان بنماید که اگر بخواهم مسلمان شوم، کدام یک از این مذاهب را - که در داخل مسلمانان و شهادت‌دهندگان به توحید است - انتخاب کنم، چه جواب می‌دهید؟ می‌گوییم این گوی و این میدان. باید ادله طرفین را مورد بررسی و تحقیق قرار دهی و در نتیجه به هر کدام رسیدی، به همان معتقد شوی.

در بین سنی‌ها، هم در اصول و هم در فروع نیز، مذاهب متعدد است و همین سؤال آنجا هم مطرح است.

با این وجود فحوص از حقانیت مذهب شیعه و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان آن حضرت تا امام و خلیفه دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام با وجود ادله ظاهر قاطعه‌ای که اقامه می‌شود، آسان است و با مختصر مطالعه و پژوهشی، حق ظاهر می‌شود.

با این پرسش‌ها، نه حقی اثبات و نه باطلی ابطال می‌شود. به این شیوه

پانچ بہ شہادت و ایمت / ۲۵۱

سخن گفتن تابہ حال یک نفر ہم، مذهب و دینی را قبول نکرده، بلکه می گوید: من
چہ کار کنم؛ یہودی باشم، مسیحی باشم یا مسلمان باشم، جواب همه این است کہ
باید تحقیق نمود تا حق ظاهر شود.



فرقه‌های مختلف شیعه

س. شیعیان ادّعا می‌کنند که امام با نصّ تعیین می‌شود. اگر چنین است، علّت وجود فرقه‌های مختلف شیعه چیست؟ به‌طورمثال فرقه کیسانیه ادّعا می‌کند که بعد از علی، پسرش محمد حنفیه، امام است.

ج. باز هم می‌گوییم که شیعیان هرچه بگویند یا نگویند، حجتّ شما بر مشروعیت حکومت بعد از ارتحال پیغمبر گرامی ﷺ نمی‌شود!

دین خدا به صریح آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۱ کامل و تمام است، و شما آن را در یکی از مهمترین مسائل حیاتی و اجتماعی بشر و مدیریت جامعه و اداره جامعه ناقص می‌دانید و می‌گویید آن حضرت از دنیا رفت و دین را ناقص گذارد!

اما جواب از این فرقه‌سازی‌ها که در طبیعت بشر است و آنها که حبّ جاه و ریاست دارند فرقه‌سازی می‌نمایند و در برابر حق، شعار باطل می‌دهند چیز عجیبی نیست. مثل این است که بگویید اگر موحدین و یکتاپرستان، حق می‌گویند، این همه وجوه شرک و فرّق مشرک نباید باشد، یا اگر پیغمبر ﷺ به حق بود، در داخل مسلمین، این منافقین - که این همه در قرآن از آنها یاد و از آنها مذمت شده - نباید باشند.

۱. مائده، ۳. «امروز دین شما را کامل کردم».

پانچ بہ شہادت وایت / ۲۵۳

قرآن از این فرقه‌سازی‌ها خبر داده است. همین فرقه شما به اصطلاح اهل سنت چرا جلو آمد؟ چرا در برابر نصوص، ادعای استقلال و استبداد کردید؟ چرا یکی پس از دیگری طوری توطئه و نقشه‌کشی کردند که امام علیه السلام، آن رهبر منصوص جلو نیاید؟

از آغاز امر در سقیفه - که به آن کیفیت عمل کردند - و بعد هم آقای ابوبکر که می‌دید اگر کسی را معین نکند مردم بالطبع به سوی علی علیه السلام می‌روند، آن تصرف بیجا در امر مسلمین را بدون اینکه حق شرعی داشته باشد نمود و ولایتعهدی عمر را درحالی که از هوش می‌رفت و به هوش می‌آمد و عثمان آن را نوشته بود تصویب کرد.^۱ بعد هم عمر، تصرف جدیدی عنوان کرد و شش نفر را - که یکی از آنها را علی معرفی کرد - و به عبارت دیگر پنج نفر را - که هرگز، هم‌طراز و هم‌سنگ با علی نبودند - هم‌شان با آن حضرت معرفی کرد و افرادی را که معین نمود چنان ترتیبی داد که علی برکنار باشد.

اگر همان طور که سیدقطب^۲ و دیگران از شما اذعان و اعتراف دارند این توطئه شورای شش نفری پیش نمی‌آمد و علی علیه السلام بالطبع زمامدار می‌شد، فتنه خلافت عثمان، تسلط بنی‌امیه و مفساد بزرگی که جلو آمد، جلو نمی‌آمد.

به‌هرحال، اینها حقایق تاریخ است. ما از سر مذمت و نکوهش گذشتگان نمی‌گوییم بلکه روشنگری تاریخی می‌نماییم و در پایان می‌گوییم که محمد حنفیه از کبار تابعین است و ادعای امامت در برابر امام حسن و امام حسین علیهم السلام که همه به

۱. ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲. سیدقطب، العدالة الاجتماعية فی الاسلام، ص ۱۵۴.

۱۲۵۴ / صراط مستقیم

صریح فرموده پیغمبر ﷺ آنها را امام و آقا می دانستند نمود و بعد هم به امامت حضرت امام زین العابدین علیه السلام ایمان آورد.^۱

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۷ - ۳۴۸.



تقیہ، اصلی قرآنی

س. منابع شیعیان به اتفاق می‌گویند که ائمه تقیہ می‌کرده‌اند و کسی که تقیہ می‌کند معصوم نیست، چون حتماً دروغ خواهد گفت و دروغ یک گناه است! ج. اگر ظالمی در مقام قتل مؤمنی باشد و از شما نشان دادن مکان او را بخواهد، آیا اگر خود را بی‌اطلاع بدانید یا او را به نشان دادن جای دیگر، از قتل آن مؤمن بازدارید، آیا گناه کرده‌اید یا از خدا اطاعت کرده و نفس محترمه را حفظ کرده‌اید یا می‌گویید من دروغ نمی‌گویم؟

آیا قرآن تلاوت نکرده‌اید که در سوره نحل می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۱.

آیا آیه سوره آل عمران را قرائت نکرده‌اید: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾^۲؟ دروغ همان‌طور که بدون عذر، گفتن آن حرام است با عذر شرعی واجب است و این مطلب را همه می‌دانند، چطور شما نمی‌فهمید؟ حتماً غرض دیگری در طرح این سؤالات واضح دارید و تقیہ هم اصل قرآنی دارد.^۳

در پایان تکرار می‌کنیم که این سؤالات حاشیه‌ای، اذهان محققان را از سؤال اصلی یعنی مشروعیت خلافت مخالف با نصوص متواتر پیامبر ﷺ درباره جانشینی خود، دور نمی‌سازد.

۱. نحل، ۱۰۶؛ «به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند درحالی که قلبشان آرام و با ایمان است».

۲. آل عمران، ۲۸؛ «مگر اینکه از آنها بپرهیزید (و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیہ کنید)».

۳. حضرت ابراهیم علیه السلام نیز، در نظر مفسران تقیہ کرد، آن‌گاه که به مشرکان عصر خود گفت: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾. صافات، ۸۹.



اختصاص حرمت تقیه به پیامبر ﷺ

س. پیامبر ﷺ با اینکه در شرایط بسیار سختی قرار می‌گیرد تقیه نمی‌کند، اما شیعه ادعا می‌کنند که نه‌دهم دین تقیه است و می‌گویند که ائمه تا حدود زیادی از تقیه استفاده کرده‌اند.

ج. شیعه تقیه را بر پیغمبر ﷺ جایز نمی‌داند. حدود تقیه - که بر چه کسانی و در چه مواردی جایز است - همه از روی دلایل عقلی و نقلی معلوم است و هیچ‌کس نمی‌تواند از پیش خود حکمی را به خدا نسبت دهد.

باید احکام را از قرآن، سنت پیامبر و اهل بیت (علیهم‌السلام) - که اطاعت از آنها بنابر تنصیب پیامبر واجب است - استنباط کرد نه از روی قیاس و استحسان و ...

حرمت تقیه از اختصاصات نبی است و در باب نبوت عامه در کتب کلامیه مفصل از آن بحث شده است.

اگر نمی‌دانید و نمی‌فهمید، بروید درس بخوانید و از متکلمین خودتان بپرسید تا بیجا و بیش از حد خود سخن نگویید.



تقیہ و عصمت اہل بیت

س. شیعیان می گویند کہ ائمه معصومند و از طرفی می گویند آنها تقیہ می کنند و این دو چیز باهم تناقض دارند.

پس وقتی شما صحت آنچه را کہ امامانتان می گویند و انجام می دهند نمی دانید، معصوم بودنشان چه فایده ای دارد؟ شما می گوید کہ «نہ دهم دین تقیہ است». تردیدی نیست کہ ائمه شما به این نہ دهم عمل کرده اند و این با عصمت خیالی آنها تضاد دارد.

ج. عصمت با تقیہ هیچ منافاتی ندارد. تقیہ، عمل به وظیفه است و معنایش این است کہ در هر کجا، خطری شخصی یا عمومی برای اسلام یا مسلمین در اثر اظهار حق پیش بیاید شخص تقیہ نماید، مثل تقیہ عمّار کہ قرآن فرمود ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۱ تا آنجا کہ وقتی عمّار حضور رسول خدا ﷺ شرفیاب شد و می گریست و از آنچه از او صادر شده بود سخت نگران و پریشان حال بود، عرض کرد: «نَلْتُ مِنْكَ». رسول خدا ﷺ به او فرمود: «إِنْ عَادُوا لَكَ فَعُدْ لَهُمْ»^۲ این دستور، کلام کسی را کہ مأمور به تقیہ است حجت علیہ او قرار نمی دهد.

مسئله تقیہ شیعه و امامان شیعه در برابر حکام جور و آن افراد به اسم خلفا کہ از هیچ جرم و جنایت و گناهی پرهیز نداشتند، بود.

۱. نحل، ۱۰۶؛ «به جز آنها کہ تحت فشار واقع شده اند در حالی کہ قلبشان آرام و با ایمان است».

۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۲۱.

در برخورد با خلفا هر جا خطر بود، دستور می‌دادند که شیعه جان خود را به خطر نیاندازند. معنای اینکه نُه‌دهم دین تقیّه است این است که در برابر آنها تحت‌تأثیر احساسات حق‌خواهانه و نصرت حق، بی‌فایده خود را به کشتن ندهند. این موارد معلوم بود و با عصمت امام منافات ندارد. همه حقایق، احکام، اصول و فروع دین را بیان کردند و مثل آفتاب جهان‌تاب و روشن‌تر از آن در اختیار مسلمانان جهان است.

عصمت ائمه و عترت پیغمبر ﷺ، عصمت خیالی نیست، بلکه عصمت عقلانی، عصمت قرآنی و وحیانی است. عقل و نقل بر عصمت آنها دلیل و برهان است. آیه تطهیر^۱، دلیل قرآنی است. حدیث متواتر ثقلین^۲ - که مصونیت از ضلالت را به تمسک به ثقلین منوط می‌کنند و از تقدّم بر اهل بیت ﷺ و تأخر از آنها نهی بلیغ می‌فرماید - دلیل بر عصمت است.

۱. احزاب، ۳۳.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.



فلسفہ تقیہ توسط اہل بیت

س. علّت تقیہ، فقط ترس است و ترس و ہراس بر دو نوع است: اول اینکه انسان از این بترسد کہ جانش را از دست بدهد و دوم اینکه از شکنجہ شدن و اذیت و آزار بترسد. کسانی کہ شما می گوئید از طرف خدا امام بوده اند چرا تقیہ می کردند با اینکه وظیفہ شان تبلیغ دین خدا بوده است؟

ج. جواز و بلکہ وجوب تقیہ، فقط برای ترس از جان، بیم از آزار و شکنجہ و بردن مال و ہتک شرف و آبرو نیست، ہرچند برای این امور حسب موضوعات و موارد جایز می شود.

گاہ تقیہ در مورد شخصی و ترک حکم خاص شرعی است کہ در این موارد، ترس از شکنجہ و آزار نیز مجوز می شود، ولی عمدہ تقیہ ای کہ شیعه آن را در مورد ائمہ علیہم السلام مخصوصاً امیرالمؤمنین علیہ السلام و ترک معارضہ فیزیکی، جنگ و مقاتلہ در آن شرایط مطرح می کنند، مصلحت اسلام و حفاظت از شجرہ طیّہ دین مبین جدیدالحدوث مخصوصاً در آن شرایط کہ مؤسس آن رحلت کرده بود، می باشد.

و مثل آیہ ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۱ مسئلہ حفظ نفس خود شخص است، اما در باب تقیہ، آنچه از ائمہ علیہم السلام صادر شدہ، بالاتر از حفظ نفس و دفع ضرر شخصی است. حفظ اسلام و دفع خطر از دین و مسلمانان مقصود است.

۱. نحل، ۱۰۶؛ «بہ جز آنها کہ تحت فشار واقع شدہ اند درحالی کہ قلبشان آرام و با ایمان است».



تقیه شیعیان در اظهار حق

س. بعضی از کتاب‌های شیعه از جعفر صادق روایت می‌کنند که زنی از او پرسید: آیا ابوبکر و عمر را دوست بدارم؟ جعفر صادق گفت: آنها را دوست بدار. آیا شیعیان هم این اعتقاد را دارند؟

ج. این زن که نوشته‌اید از امام صادق علیه السلام پرسید که این دو نفر را دوست بدارم و حضرت به او این جواب را داد، یکی از زن‌های مؤمنه فاضله به نام ام‌خالد است که یوسف بن عمر ثقفی یکی از سنیان و گذشتگان شما دست او را به سبب تشیع و ولایت اهل بیت علیهم السلام قطع کرده بود.

یوسف بن عمر یکی از شقی‌ترین و سنگدل‌ترین عمال جبار بنی‌امیه بود. امام علیه السلام به آن زن که در اظهار ولایت، سخت پایبند بود این‌طور دستور داد تا بلکه خود را کنترل کند.^۱

۱. اصل روایت این‌گونه است: ابان، عن أبي بصير قال: كنت جالسا عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخلت علينا أم خالد التي كان قطعها يوسف بن عمر تستأذن عليه فقال أبو عبد الله عليه السلام: «أيسرك أن تسمع كلامها؟» قال: فقلت: نعم قال: «فأذن لها» قال: و اجلسني معه على الطنفسة. قال: ثم دخلت فتكلمت فإذا امرأة بليغة فسألتها عنهما فقال لها: توليتهما؟ قالت: لأقول: لربي إذا لقيته إنك أمرتني بولائيهما قال: نعم قالت: فإن هذا الذي معك على الطنفسة يأمرني بالبراءة منهما و كثير التوا يا أمربي بولائيهما فأيهما خير و أحب إليك؟ قال: «هذا و الله أحب إلي من كثير النساء و أصحابه إن هذا تخاصم فيقول: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» مائده، ۴۴ - ۴۵، ۴۷. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۰۱؛ از ابو بصیر روایت شده است گفت: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم آنگاه ام‌خالد زنی که یوسف بن عمر دست او را قطع کرده بود وارد شد از امام صادق علیه السلام اذن و اجازه ورود خواست، امام فرمود: آیا دوست داری سخن او را بشنوی؟ عرض کردم بله، پس او را اذن داد و مرا در کنار خودش روی قالیچه نشاند، ابوبصیر گفت سپس آن زن داخل شد و شروع به



پانچ بہ شہادت و ایمت / ۲۶۱

شما روایت را تحریف کرده و در نقل، خیانت نموده‌اید. دیده‌اید که اگر روایت را نقل کنید، مشتمت شما و سوابق ننگینی که امرای شما - که آنها را واجب‌الاطاعه می‌دانید در تاریخ به وجود آوردید و عار و ننگ برای عالم اسلام هستند - باز می‌شود، بعضی از اخبار دیگری هم که نقل کرده‌اید از همین دسته اخبار است.

◀→ سخن گفتن کرد زنی بلیغ و خوش‌بیان بود از امام علیه السلام از آن دو (عمر و ابوبکر) پرسید حضرت به آن زن فرمود آن دو را دوست بدار، ام‌خالد گفت: پس روز قیامت وقتی با خدا ملاقات می‌کنم خواهم گفت شما به من دستور دادید آن دو را دوست بدارم. حضرت فرمود: بلی بگو، ام‌خالد گفت این شخصی که با شما روی قالیچه نشسته است مرا به برائت از آن دو می‌خواند و کثیرالنواء به ولایت و دوستی آن دو دعوت می‌کند از این دو نفر کدام یک نزد شما بهتر و محبوب‌تر است؟ حضرت فرمود: به خدا قسم این نزد من محبوب‌تر است از کثیرالنواء و اصحاب او، این اقامه دعوا کرده می‌گوید کسانی که مطابق آنچه که خدا نازل کرده است حکم نکنند آنها کافرند و کسانی که مطابق آنچه که خدا نازل کرده حکم نکنند آنها ستمکارند و کسانی که مطابق آنچه که خدا نازل کرده حکم نکنند آنها فاسق و نابکارند.



سازگاری تقیه با انجام تکالیف

س. شیعه از علی روایت می‌کنند که او به یارانش گفت: چگونه رفتار می‌کنید وقتی در زمانه‌ای به سر برید که حدود در آن اجرا نمی‌شود، مال مردم به ناحق خورده می‌شود، با دوستان خدا دشمنی می‌شود و با دشمنان خدا دوستی می‌شود؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین، اگر آن زمان را دریافتیم چه کنیم؟ گفت: همانند یاران عیسی باشید که با اَرّه‌ها اَره شدند و به دار آویخته شدند. مردن در عبادت خداوند بهتر از زندگی با گناه و نافرمانی است.

سؤال این است که چگونه این فرمان علی با تقیه شیعیان سازگار است؟

ج. این نکته اصلی را باید در نظر داشت که داوری در روایات - که بسا در نظر اول باهم همخوانی نداشته باشند - فن بسیار مهمی است. تشخیص مدلول روایات مستقلاً و در ارتباط با یکدیگر، کار آسانی نیست که یک نفر بتواند یک حدیثی را که در یک کتاب دیده بر اساس آن سخن بگوید و ردّ، ایراد و اعتراض کند.

وقتی بخاری به اعتراف خودش، اخبار کتابش را از حدود ششصد هزار حدیث استخراج کرده است،^۱ گمان می‌کنید به چند هزار حدیث که اشکال انگیز می‌باشد یا به عقلش یا با سیاست حکام معارض بوده و در فهم آن عاجز مانده است برخورد کرده است؟ مسلم، ترمذی، ابوداؤد و ابن‌ماجه هم همین‌طور.

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۲، ص ۷۲؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۴۲؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۲؛ همو، تاریخ الاسلام، ج ۱۹، ص ۲۴۹.

پانچ بہ شہادت و ایت / ۲۶۳

اما این حدیث شریف مورد سؤال کہ مضمون آن بسیار بلند و بااهمیت است، در بیان تکلیف عمومی است و شخصی نیست.

در موردی کہ دین مورد هجوم باشد و نفی آن مطرح شدہ باشد و تبدیل هویت اسلامی جامعہ در بین باشد، آنجا مقابلہ و موضع گیری اسلامی واجب است.

ہمہ باید قیام کنند و ہمہ مسئول دفاع از دین می باشند، مثل اینکہ دشمن برای گرفتن شہر و کشور اسلامی و تعرض بہ نوامیس حملہ کردہ باشد و چارہ ای غیر از دفع فداکارانہ و بذل نفوس نباشد، کہ اینجا مورد تقیہ نیست.

تقیہ ہم مثل سایر احکام شرعیہ، شرایطی دارد. این حدیث معنای بسیار بلند و سازندہ ای دارد.



تقیّه و قیام حجت‌های الهی

س. شیعه می‌گویند درست نیست که دنیا از وجود کسی خالی باشد که حجت الهی را اقامه می‌نماید، یعنی همیشه امام هست و از طرفی می‌گویند که تقیه نه‌دهم دین است و امام که حجت را اقامه می‌کند باید تقیه کند و قطعاً نه‌دهم دین را ترک نخواهد کرد. پس چگونه به وسیله او حجت بر خلق خدا اقامه می‌گردد؟

ج. بلی، شیعه همین را می‌گویند که زمین خالی از وجود حجت نیست و امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا
مَشْهُورًا وَإِمَامًا خَائِفًا مَعْمُورًا لئلا تبطل حجج الله و بيناته»^۱.

و از حدیث: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲ عین همین معنا استفاده می‌شود که در هر عصر، یک نفر امام زمان برای مردم است و هرکس او را شناسد و بمیرد، به مردن جاهلیت مرده است. حدیث ثقلین^۳ نیز به‌وضوح بر این معنا دلالت دارد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۴۷؛ «أرى خداوندا زمین هیچ‌وقت از حجت خدا خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند یا آشکار و شناخته شده و یا پنهان و پنهان».

۲. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۵؛ «هرکس بمیرد و امام زمان خودش را شناسد به مرگ جاهلیت مرده است».

۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.

پانچ بر شہادت و اہمیت / ۲۶۵

راجع به اینکه تقیہ نہدہم دین است، مقصود این نیست کہ نہدہم از احکام دین را تقیہ می کنند و نہدہم متروک می ماند، بلکہ مقصود این است کہ تقیہ اہمیت بسیار زیادی دارد کہ در درجہ بندی نہ درجہ اہمیت دارد نہ اینکه نہدہم دین عمل نمی شود؛ بلکہ در موردی کہ تقیہ لازم باشد شیعیان با قوت، اتّخاذ موضع می نمایند.



ایمان واقعی، شرط قبولی بیعت رضوان

س. شیعه نمی‌تواند بیعت کردن ابوبکر، عمر و عثمان در زیر درخت (بیعة الرضوان) با پیامبر ﷺ را انکار کنند و خداوند خبر داده است که او از کسانی که زیر درخت با پیامبر ﷺ بیعت نموده‌اند راضی است. پس چگونه شیعه بعد از این، به خبر الهی کفر می‌ورزند و خلاف آن را می‌گویند؟

ج. خداوند متعال خبر داده است که از مؤمنینی که تحت شجره بیعت کردند راضی گردید. شرط این رضایت، مؤمن واقعی بودن بیعت‌کننده است و بودن منافق در بین آنها بعید نیست؛ لذا فرمود: ﴿عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ و فرمود «عَنِ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ». علاوه بر این، جواب شما آیه دیگر سوره فتح است که باینکه تجلیل کامل از بیعت‌کنندگان با رسول خدا ﷺ فرموده ﴿يُدَاللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾؛^۲ می‌فرماید: ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾.^۳

اگر توجه کنید از این آیه و از اخبار حوض^۴، هرچه را باید بفهمید، می‌فهمید و این قدر جاهلانه سؤالاتی را که از شدت وضوح جواب آن، علمای بزرگ شما طرح نمی‌کنند، بیان نمی‌کردید.

۱. فتح، ۱۸.

۲. فتح، ۱۰؛ «دست خدا بالای دست آنهاست».

۳. فتح، ۱۰؛ «پس هرکس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است».

۴. بخاری، صحیح، ج ۷، ص ۲۰۸، و دیگر مصادر اهل سنت.



ہمنام بودن شہدای کربلا با خلفا

س. ابوالفرج اصفہانی در *مقاتل الطالبیین* گفته است کہ ابوبکر بن علی بن ابی طالب با برادرش حسین در کربلا کشته شد و همچنین یکی از فرزندان حسین کہ اسمش ابوبکر بود در کربلا بہ شہادت رسید. چرا شیعه این قضیہ را پنهان می کنند و فقط بر کشته شدن حسین تأکید می نمایند؟ علت این است کہ اسم برادر و فرزند حسین، ابوبکر است.

ج. ہمہ شہدای کربلا را، امرا و خلفای شما بہ شہادت رساندند کہ در رأس آنها یزید، ابن زیاد و شمر بودند.

شیعیان، ہمہ شہدا را کہ یا از اہل بیت پیغمبر ﷺ و یا از خاندان آن حضرت و بنی ہاشم بودند و ہم شہدایی کہ از بنی ہاشم نبودند، مثل شہدای بدر و احد احترام می کنند. این اسم ہا ہم کہ می گوئید، علامت فکر و رأی کسی نیست. ہرکس برای خودش و بہ مناسبت ہای شخصی خاص خود، اسم انتخاب می نماید و یا برای او انتخاب کردہ اند.

شہید کربلا، شہید است و بہ بزرگ ترین افتخار نایل شدہ، اسمش ہرچہ باشد؛ علی باشد، ابوبکر باشد، عباس باشد یا مسلم.

باز ہم می گوئیم چرا بہ حاشیہ می روید و بہ متن مطالب و ہویّت خودتان - کہ تا امروز ہم از مثل یزید، خلفای بنی امیہ و آن افراد خبیث کہ کنیز جنب خود را برای امامت مسلمانان فرستاد خلیفہ می دانید - نمی پردازید؟!



عبارت «الصحابه کلمه عدول» از نظر شیعه

س. همه شهادت می‌دهند که پیروان هر پیامبری بهترین افراد آن امت می‌باشند. اگر از پیروان هر دینی پرسیده شود که بهترین افراد امت شما چه کسانی هستند خواهند گفت: یاران پیامبران.

پس چرا شیعیان بعضی از اصحاب پیامبر را کافر می‌دانند و حال آنکه رسالت پیامبر رسالتی جاودانی و فراگیر است و پیامبران و کتاب‌های آسمانی گذشته به آمدن او مژده داده‌اند؟ وقتی می‌گویید که نزدیک‌ترین یاران پیامبر مرتد شده‌اند چه ارزشی برای این شریعت الهی قائل هستید؟

ج. البته پیروان هر پیغمبری، بهترین افراد امت او می‌باشند و هرکس پیروی‌اش بیشتر باشد بهتر است. امروز هم همین است. پیروان حضرت رسول خدا ﷺ از بهترین افراد امت هستند.

از هرکس بپرسند که بهترین افراد امت حضرت موسی ﷺ چه کسانی هستند؟ جواب می‌دهند پیروان او، اما نسبت بین پیروان و اصحاب عموم من وجه است؛ برخی از پیروان از صحابه نیستند و برخی صحابه از پیروان نیستند، مثلاً سامری از صحابه حضرت موسی ﷺ بود، ولی او و کسانی که گوساله‌پرست شدند پیرو حضرت موسی ﷺ نیستند.

پیروان حضرت رسول اعظم ﷺ نیز بیشتر و بلکه اکثریت در پیروان هستند ولی از صحابه نیستند و بعضی از صحابه می‌باشند ولی پیرو محسوب نمی‌شوند.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۲۶۹

این حکم کلی کہ همه صحابہ عدول اند، با تکوین و تشریح سازگار نیست. این استبعادات کہ بہ قول شما یاران پیغمبر مرتد شدہ اند و آن را بہ شیعہ نسبت می دہید و موجب سؤال می شود صحیح نیست. این نسبت در ہر حدّ ثابت باشد، بہ اسلام و دعوت حضرت رسول خدا ﷺ صدمہ ای نمی زند.

ملاک صحّت و سقم مطالب، این امور نیست و الاّ بہ شما ایراد خواهند گرفت کہ حکومت شما در طول تاریخ - غیر مدّت اندک - بدترین حکومت های استبدادی، ظلم، ستم، اسراف و لہو و لعب بودہ است و این را بہ اسلام و تربیت اسلامی نسبت می دہند کہ صحیح نیست.

از روز اول این عمر بود کہ باب استبداد و زورگویی را باز کرد و مردم را بہ زور در بین کوچہ و بازار بہ بیعت با ابوبکر می فرستاد و بعد ہم تا خلافت عثمانی ها و آن خلفای شارب الخمر فاسق، اینہا را نمی توان بہ حساب اسلام محسوب نمود.

در عصر حاضر ہم حکومت های شما ہمہ بر اساس زور، استبداد و تحت الحماہیہ غربی ها و کفار ہستند کہ برای ہمہ مردم این مطلب کاملاً روشن و واضح است.



هدف خلفا از حکومت

س. شیعه ادعا می‌کند که هدف ابوبکر، عمر و عثمان پادشاهی و ریاست بود، بنابراین با گرفتن حق خلافت، بر دیگران ستم کردند. به شیعه می‌گوییم که اینها با هیچ مسلمانی به خاطر حکومت و قدرت نجنگیدند بلکه آنها با مرتدین و کفار جنگیدند و همان‌ها بودند که قدرت کسری و قیصر را درهم شکستند، شهرهای فارس را فتح کردند و اسلام را برپا داشتند، به ایمان و مؤمنان قدرت دادند و کافران را خوار نمودند و عثمان - که از ابوبکر و عمر مقامش پایین‌تر است - باینکه شورشیان او را محاصره کرده بودند تا او را به قتل برسانند، با مسلمین نجنگید و به خاطر خلافت و حکومت خود حتی یک مسلمان را نکشت، پس وقتی شیعه به خود اجازه می‌دهند تا اینها را ستمگر و دشمنان پیامبر معرفی نمایند، باید چنین چیزی را درباره علی هم بگویند؟

ج. چه ملازمه بی‌ربطی مطرح کرده است. اولاً جنگ‌ها هر کجا شرعی بود، برحسب وضع حکومتی که به‌عنوان اسلام و حفظ حیثیات اسلامی برقرار بود باید انجام می‌شد، چون اگر این موضع‌گیری‌ها نباشد معنایی برای حکومت به‌عنوان اسلام باقی نمی‌ماند.

مثل این است که شخصی اموال صغیری یا دستگاہ موقوفه‌ای را بدون حق و به غصب از ولی حقیقی آن بگیرد و به‌عنوان ولی در آن عمل کند. این شخص باید از حق آن صغیر یا مصالح موقوفه محافظت نماید و در برابر قدرت کسری، قیصر و

پانچ بہ شہادت و ایت / ۲۷۱

مرتدین باید موضع نگہداری و دفاع داشته باشد، غیر از این اگر رفتار می کرد مورد اعتراض می شد. با این وجود، آنها نبودند که کسری و قیصر را در هم شکستند، این مسلمانان بودند که تحت حرکتی که ایجاد شده بود و ایمان به وعده‌ها و بشارات قرآنی و شخص رسول خدا ﷺ - که از آغاز بعثت در مکه می فرمود: «ایمان بیاورید، این دو کلمه را بگویند تا بر خزائن کسری و قیصر مسلط شوید» و هر کس دیگری بود تا این مقدارها پیشرفت می کرد.

هیبت اسلام و شوکت و ظهوری که از این دعوت دین مخصوصاً همسایگان را فراگرفته بود، همه را چنان مرعوب ساخته بود که از نظر روحی شکست خورده بودند و خود را از مقاومت با سپاه اسلام عاجز و ناتوان می شمردند. موضع این سه نفر و حتی حکام بعد در حفظ این حیثیات برای حفظ ریاست خودشان بود.

جنگیدن با کفار و کشورگشایی‌ها همه از اسلام و مسلمین بود. اینها هم با همراهی با این خط، ریاست می کردند و کسی به این جهت آنها را ستمگر نمی گوید، اگر به آنها ظالم می گویند برای استبداد آنها و تصرف مقام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است و شیعه به آنها اعتراض دارند، و اما اینکه می گویند عثمان با شورشیان حکومت خود جنگ نکرد، عثمان بیچاره‌تر از این شده بود که بتواند با شورشیان بجنگد. بلکه تا توانست به کارهای زشتی که بیشتر موجب نارضایتی مردم می شد ادامه داد. به علاوه، به حاکم مصر نوشت که آورندگان نامه را بکشد.^۱

اشتباه او این بود که خود را به خویشاوندان اموی خود و به مثل مروان فروخته بود و سران شورش، مثل عایشه، طلحه و زبیر براندازی او را وجهه کار و اقدام خود قرار دادند.

۱. ابن قتیبہ دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۳۹؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۸.

عثمان را در اینکه کسی را نکشته است مدح نمی‌کنند بلکه او را برای عدم کفایت و مسلط کردن ستمکاران و ناهلان بر مسلمانان مذمت می‌کنند و حاصل آنکه اساس سلطه آنها بر جبر، استحقار و استبداد بود. این حکومت‌ها را نباید با حکومت عدل علی علیه السلام - که دوست و دشمن در برابر آن خاضع‌اند - مقایسه کرد.

علی علیه السلام کسی است که ابن عباس می‌گوید: در ذی‌قار خدمت آن حضرت رسیدم و او کفش خود را اصلاح می‌کرد. به من فرمود: «مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ؟» قیمت این کفش

چقدر است؟» عرض کردم: لَا قِيمَةَ لَهَا؛ قیمتی برای آن نیست؟

فَقَالَ علیه السلام: «وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا»؛

فرمود: «به خدا سوگند این کفش پیش من از امارت و فرمانروایی بر شما

محبوب‌تر است مگر آن که حقی را بر پا دارم یا باطلی را دفع کنم».^۱

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۵.



عدم اجماع بر خلافت ابوبکر

س. خلیفہ برحق بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر بود و دلیل آن دو امر ذیل است:

۱. اصحاب همه بر اطاعت از او اجماع کردند و با او مخالفت ننمودند.
۲. علی با ابوبکر مخالفت نکرد و با او نجنگید و نمی توان گفت که علی به علت ناتوانی یا ترس از فتنہ با ابوبکر نجنگید، چون علی با معاویہ، طلحہ، زبیر و عایشہ جنگید، چرا کہ در ہمہ این موارد می دانست حق با اوست، بنابراین از ترس فتنہ آن را رها نکرد، لذا نمی توان گفت علی بہ خاطر ضعف و ناتوانی با ابوبکر نجنگید، چون ہمہ کسانی کہ در زمان معاویہ، علی را یاری کردند در روز سقیفہ و روزی کہ عمر جانشین ابوبکر شد و روزی کہ شورا برای تعیین خلیفہ بعد از عمر تشکیل شد ہمہ بودند و اگر آنها می دانستند کہ حق از آن علی است او را در برابر ابوبکر یاری می کردند، چون او با غضب کردن حق خلافت از معاویہ سزاوارتر بہ جنگ بود. پس ثابت شد کہ علی چون می دانست کہ حق با ابوبکر است با او نجنگید.

ج. این اموری کہ نوشته اید ہمہ خلاف واقع است ہیچ یک اتفاق نیفتاد. اما اول ہمہ می دانند و تواریخ بر آن اتفاق دارند کہ بنی ہاشم و وابستگان بہ خاندان نبوی در این اجماع وارد نبودند و حتی مثل سعد بن عبادہ رئیس قبیلہ خزرج تا وقتی او را کشتند - و کشتنش را بہ جن نسبت دادند^۱ - مخالف بودند.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نہج البلاغہ، ج ۱۰، ص ۱۱۱.

جریان امور هم طوری شد که در برابر آن جوئی که ایجاد شده بود، بسیاری سکوت را مناسب و مصلحت دیدند و الاً اصلاً آن اجماع و اتفاق قلبی واقع نشد و مثل فاطمه زهرا علیها السلام آن را محکوم فرمود^۱.

اما دوم، علی علیه السلام برای مصلحت حفظ اسلام و وضعی که به واسطه ارتحال رسول خدای صلی الله علیه و آله پیش آمد و خطر ارتجاع کامل بود، با آنها معارضه فیزیکی نکرد.

زمان ارتحال حضرت رسول صلی الله علیه و آله با زمانی که معاویه اعلام معارضه کرد، فرق بسیاری داشت. اگر تاریخ را خوانده و فهمیده‌اید، چرا خود را به نادانی می‌زنید؟

این مطالب روشن‌تر از این است که محتاج به بیان و توضیح باشد.

علی علیه السلام با ابوبکر، عمر و عثمان به واسطه ضعف روحی و هم ضعف شخصی آنها معارضه فیزیکی ننمود.

در هر دو جریان و در همه مواضعی که داشت حکیمانه و حفاظت‌کارانه نسبت به اسلام عمل فرمود. روز سقیفه با روز قتل عثمان و اعلام معارضه معاویه با حکومت رسمی اسلام فرق داشت.

ما در این بحث مهم همگان را به خواندن کتاب‌های روایی و تاریخی از خود اهل سنت ارجاع می‌دهیم تا انسان‌های باانصاف و آگاه خودشان قضاوت نمایند.

۱. برای نمونه یکی از ده‌ها روایتی که بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند رجوع کنید به: بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۴۲؛ ج ۸، ص ۳.



خليفة دوم از نظر شيعه

س . به یک شیعه گفته شد: آیا پیامبر ﷺ دستور نداده که با افراد خوب فامیل شویم و از آنها زن بگیریم و به آنها زن بدهیم؟ گفت: بله. به او گفتند: آیا تو برای خودت می‌پسندی که داماد کسی بشوی که حرام زاده است؟ به او گفته شد: شما به دروغ ادعا می‌کنید که عمر پسر زنی زناکار به نام صهّاک بوده است. جزائری با تمام وقاحت ادعا می‌کند که عمر، خودش را با آب منی مردان اشباع می‌کرد و با آن آرام می‌گرفت. آیا به نظر شما پیامبر ﷺ داماد کسی می‌شود که این‌گونه است؟

ج. در انتخاب همسر اگر این اشکال باشد، به نوح و به لوط پیامبران خدا هم وارد است. پس معلوم می‌شود که اشکال نیست.

اما در مورد مطلب دیگر - که من از تکرار آن هم حیا می‌کنم - به شما می‌گویم: در مسائل بین شیعه و سنی و احوال اصحاب به علمای بزرگ و مشاهیر شیعه و سنی رجوع کنید. چرا می‌روید این گفته‌ها را که در یک کتاب معتبر و بلکه غیرمعتبر وجود ندارد، پیدا می‌کنید و افشا می‌کنید؟ من شما را مثل همان گوینده - اگر گفته باشد - نسبت به عمر جسور و هتاک می‌دانم و چنان می‌بینم که می‌خواهید به اسم رویارویی با شیعه، این توهین‌ها را بکنید و الا کسی که اندکی بهره‌ای از فهم و شعور داشته باشد، باید نفی این نسبت‌ها را از شیعه قبول کند و بگوید شیعه حرف حساب و دلیل محکم از قرآن و حدیث دارد و حاجت به نقل این‌گونه حرف‌ها ندارد و اگر کسی هم،

۱۲۷۶ / صراط مستقیم

چنین حرفی زده باشد شما خودتان برای دفاع از بزرگان خود بگویید که نه چنین چیزی را شیعه نمی‌گوید نه اینکه بیایید آن را دوباره بازگو کنید.

باید شیعه را از این نسبت تبرئه کنید، نه اینکه بر آنها تسجیل نمایید و در نتیجه در مقابل دیگران خودتان را سرافکنده و محکوم سازید. ولی چه باید کرد؛ **حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ اَشْيَاءُ**.



سذیت عبارت «اللہ بلا و فلان»

س. در *نہج البلاغہ* از علی نقل شده است کہ دربارہ ابوبکر گفت: «او پاک و درحالی کہ عیب اندک داشت از دنیا رفت. خیر دنیا را بہ دست آورد و پیش از آنکہ بہ شرّ آن گرفتار شود از دنیا رفت، اطاعت الہی را بہ جا آورد و بہگونہ‌ای شایستہ تقوای الہی را رعایت کرد».

شیعیان وقتی مشاہدہ می‌کنند کہ علی اینگونہ ابوبکر را می‌ستاید حیران می‌شوند، زیرا آنچه علی می‌گوید با عقیدہ‌ای کہ شیعیان دربارہ اصحاب دارند مخالف است.

ج. آنچه را از *نہج البلاغہ* نقل کردہ، بہ ہیچ وجہ مقصود ابوبکر نیست و کسی ہم نگفتہ است کہ مقصود عمر است.

صدور چنین کلامی در مورد او از امیرالمؤمنین علیہ السلام - کہ مواضع منفی آن حضرت را نسبت بہ ابوبکر ہر کس مختصر اطلاعی از تاریخ داشتہ باشد می‌داند - قابل قبول نیست. همان عبارات آتشین و کوبندہ خطبہ شقشقیہ برای ردّ اینکہ مراد از آن ابوبکر باشد کافی است.

امام علیہ السلام کسی است کہ در طیّ برگزاری آن شورا، بہ طور رسمی، قبول عمل بہ سیرہ ابوبکر و عمر را ردّ نمود و حتی برای اینکہ ہیچ شبہہ‌ای برای کسی در عدم حجّیت و بی‌اعتباری سیرہ آن دو نفر باقی نماند مجاملہ‌ای نفرمود و عمل بہ سیرہ آنها و الزام بہ آن را جایز ندانست، چگونہ ممکن است کہ با این جملہ‌ها، او و سیرہ‌اش را بستاید

و «للهِ بَلَاءٌ (بلاء) فُلَانٍ»^۱ بفرماید و نقل آن توسط مغیره بن شعبه^۲ معلوم الحال هم شاهد بر این است.

از این جهت، برخی شارحین^۳ از شرح این جمله در مانده‌اند و برخی دیگر مقصود از آن را بعضی اصحاب سالم‌العقیده و صحیح‌العمل حضرت رسول ﷺ، مثل عمار یاسر یا دیگری از هم‌طرازان او از اصحاب در گذشته، مثل سلمان می‌گویند، چنان‌که برخی دیگر، مقصود از آن را مالک اشتر گفته‌اند و بعضی هم آن را گفتار زنی از وابستگان به عمر (دختر ابو حثمة بن حذیفة بن غانی می‌گویند) که از اصل، نسبت‌دادن انشای این جمله‌ها به امیرالمؤمنین علیه السلام ردّ می‌شود و ابن‌اثیر در لغت «أود» می‌گوید:

«وَمِنْهُ حَدِيثُ نَادِيَةِ عُمَرَ: وَاعْمَرَاهُ، أَقَامَ الْأَوْدَ وَشَفَى الْعَمَدَ».^۴

به‌هرحال، کار ابوبکر، عمر یا عثمان به شهادت تاریخ و مواضعی که حضرت داشت، مردود است و این سخن به سخن ندبه‌گر مبالغه‌سرا شبیه‌تر است تا بیان واقع. در پایان به این پرسش‌گران از شیعه می‌گوییم چرا این قدر به مسائل فرعی و حاشیه‌ای می‌روید؟ و چرا سؤال‌های اصلی بین شیعه و سنی را مطرح نمی‌کنید؟ چرا نمی‌پرسید که چرا عمر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در کمال سنگ‌دلی و غیرانسانی از کتابت وصیت در آن حال بیماری مانع شد؟^۵

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۸ (ج ۲، ص ۲۲۲).

۲. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۸۵.

۳. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، ص ۳ - ۵؛ ر.ک: صبحی صالح، نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۸.

۴. ابن‌اثیر، النهایه، ج ۱، ص ۷۹؛ «و از این جمله است، حدیث آن زنی که برای عمر ندبه و نوحه می‌کرد و می‌گفت: دروغا عمر! به فریاد برس، آنکه کجی و خمیدگی را راست کرد و بیماری را شفا و بهبود بخشید».

۵. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶ و دیگر مصادر اهل سنت.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۲۷۹

آیا این گناه را شما بخشودنی می‌دانید و عامل این عمل و گوینده آن سخن زشت و فحش به آن حضرت را از دل، مؤمن به پیغمبر ﷺ می‌دانید؟

شما که می‌گویید پیغمبر خدا ﷺ بدون تعیین جانشین، امت را به حال خود گذاشت، ولی ابوبکر، عقلش - العیاذ باللہ - از پیغمبر ﷺ بیشتر بود و برای خود جانشین معین کرد، غیر از این بود که می‌دانست اگر عمر را معین نکند مردم بالطبع به سوی امیرالمؤمنین علی ﷺ می‌روند؟

چرا نمی‌پرسید که عمر به چه حقی خلافت را به آن شورای شش نفری واگذار کرد؟

آیا باز هم غیر از این بود که اگر این توطئه نبود، مردم خود به سوی علی ﷺ می‌رفتند، و دهها و صدها چراهای دیگر را باید پاسخ دهید که قرن‌ها می‌گذرد ولی هنوز پاسخ قانع‌کننده به تاریخ و به مسلمانان نداده‌اید؟



بیعت انصار با خلیفه

س. انصار با ابوبکر مخالفت کردند و به بیعت با سعد بن عباده فراخواندند و علی در خانه‌اش نشست؛ نه با آنها بود و نه با اینها و سپس انصار همه با ابوبکر بیعت کردند.

اگر شیعه بگوید که به زور از انصار بیعت گرفته شد، این دروغ است، چون برای بیعت گرفتن هیچ تهدید و جنگی صورت نگرفت و نیز امکان ندارد که آنها از ابوبکر و دو نفر که همراهش بودند بترسند؛ ابوبکری که آنجا نه قبیله زیادی دارد و نه ثروت فراوانی، تا انصار مجبور شوند با اینکه او برحق نیست با او بیعت نمایند!

پس تنها دلیل بیعت آنها با ابوبکر این بود که آنها دلیل درستی از پیامبرشان داشتند که نشانگر این بود که خلافت، حق ابوبکر است.

ج. در موقعیتی که پیغمبر اکرم ﷺ رحلت فرموده بودند و بنی‌هاشم در مصیبت جانکاه آن حضرت سخت پریشان بودند و تجهیز رسول خدا ﷺ را اهم امور می‌دیدند، فرصت‌طلبان و جاه‌طلبان اهل دنیا، پیکر پاک و کالبد شریف خواجه لولاک را رها کرده فرصت را غنیمت شمرده و از پیش، خود را آماده برای تصرف حکومت و کودتا کرده بودند تا حدی که به شخص پیغمبر ﷺ در آن حال بیماری طرف شده و جسارت نمودند که اگر پیغمبر ﷺ نفرموده بود - که از خانه بیرون روید - همان‌جا با بنی‌هاشم و صحابه مخلص درگیر می‌شدند و نزاع و جنگ

پانچ بہ شہادت و آیات / ۲۸۱

حضور می‌شد که همه زحمات رسول خدا ﷺ به هدر می‌رفت، غرض اینکه جوّ بسیار ملتهب بود و بسیاری بلکه بیشتر مردم بی‌مطالعه بودند و اهل دنیا وارد میدان شدند.

سعد بن عبادہ ہم پیش‌بینی می‌کرد کہ معارضان بنی‌ہاشم و شخص رسول خدا ﷺ و علیؑ باوجود آن صراحتی کہ در مخالفت اظهار کردند و بہ پیغمبر ﷺ جسارت نمودند و العیاذ باللہ او را [الرجل] خواندند و «غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْهُ»^۱ گفتند بہ فکر افتاد و شاید قصدش این بود کہ امر را «بِيَدِ مَنْ لَهُ الْأَمْرُ» قرار دہد.

بہ‌رحال این معارضہ بین انصار کہ دو قبیلہ خزرج و اوس بودند، ظاهر شد و اوسی‌ها از حزب عمر و ابوبکر طرف‌داری کردند و فی المجلس بہ سعد اہانت نمودند و خلاصہ این اتفاقی کہ شما می‌گویید ہرگز اتفاق نیفتاد، انصار چنان کہ شما می‌گویید ہمہ با ابوبکر بیعت کردند، بیعت نکردند.

ابوبکر و عمر از اختلاف و دشمنی دیرین اوس و خزرج استفادہ کردند و آنها را در برابر ہم قرار دادند و سعد بن عبادہ را با این سیاست شکست دادند و سعد و پیروانش با ابوبکر بیعت نکردند و فرزند او قیس بن سعد از شیعیان مخلص علیؑ بود کہ مورد مدح پیغمبر ﷺ قرار گرفت. سعد بہ‌عنوان اعتراض از مدینہ ہجرت نمود و بہ حوران رفت.

در آنجا اہل سیاست و ریاست او را بہ قتل رساندند و قتل او را بہ جن نسبت دادند و چون دستگاہ حکومت متہم بہ قتل او شد گفتند: او را جن کشت و مأموران حکومت این شعر را از قول جن منتشر کردند:

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶؛ و دیگر مصادر شیعہ و اہل سنت.

نَحْنُ قَتَلْنَا سَيِّدَ الْخَزْرَجِ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ وَرَمَيْنَاهُ بِسَهْمَيْنِ فَلَمْ نُخْطِئِ فُؤَادَهُ^۱

تعجب است با این تفصیل، شما باز هم می‌گویید که ابوبکر به خلافت حق‌دارتر است. اوضاع، اسفناک‌تر از آن است که بتوان توصیف کرد!

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۱۱؛ ما بزرگ قبیله خزرج سعد بن عباده را کشتیم و به‌سوی او دو تیر رها کردیم که درست قلب او را هدف گرفتیم.



شخصیت معاویہ نزد شیعه

س. در *نہج البلاغہ* آمده است کہ امام در نامہ ای بہ معاویہ گفت: «با من کسانی بیعت کردہ اند کہ با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودہ اند و آنہا بر آنچه با آنہا بیعت کردہ اند با من ہم بر اساس آن چیز بیعت کردہ اند. اگر مہاجرین و انصار کسی را انتخاب کردند و امام نامیدند خداوند نیز این را پسندیدہ است».

این سخنان علی دلیلی برای امور ذیل می باشد:

- امام را مہاجرین و انصار انتخاب می کنند. پس انتخاب امام هیچ ربطی با اصل امامت کہ شیعه می گویند ندارد!

- اگر کسی را مہاجرین و انصار قبول کنند و با او بیعت نمایند خداوند نیز این را پسندیدہ است. پس حق امامت آن گونه کہ شیعه ادعا می کنند غصب نشدہ است.

ج. مخاطب این مکتوب، معاویہ است. او کسی نبود کہ بہ براہین حقیقیہ امامت و خلافت علی علیہ السلام تسلیم شود و با آیہ کریمہ و واقعہ مباہلہ^۱ یا آیہ تطہیر^۲ یا ﴿هَذَا خِطْمَانِ احْتَصَمُوا﴾^۳ یا حدیث غدیر یا احادیث ثقلین و نصوص ظاہرہ دیگر بہ حق بگراید.

او اگرچہ بسیاری را می دانست ولی در اصل کسی بود کہ سال ہا ہمراہ پدرش با

۱. آل عمران، ۶۱ و نیز رجوع کنید بہ قضیہ مباہلہ کہ در مصادر مهم اہل سنت آمده است از جملہ: احمد بن حنبل،

مسند، ج ۱، ص ۱۸۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۳.

۲. احزاب، ۳۳.

۳. حج، ۱۹؛ «اینان دو گروہند کہ دربارہ پروردگارشان بہ مخاصمہ و جدال پرداختند».

اسلام، با پیغمبر ﷺ، مسلمانان و امیرالمؤمنین ﷺ جنگید و پدرش - ابوسفیان - وقتی حکومت به عثمان رسید، خطاب به بنی امیه گفت:

تَلَقُّوْهَا بِئِيْنِكُمْ تَلَقُّوْهُ الْكُرَّةُ فَوَاللّٰهِ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ^۱.

او همان کسی است که از اینکه در اذان، شهادت به رسالت حضرت رسول ﷺ می‌باشد و این عظمت امتیاز خاص آن حضرت است ناراحت بود و به مغیره بن شعبه گفت: دَفْنَا دَفْنًا؛ این اسم باید از میان برداشته شود.^۲ این احتجاجی بود به او که خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را در ظاهر با همان ترفندهایی که فراهم شد قانونی می‌دانست.

امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: همان روش و همان اشخاصی که با آنها بیعت کردند با من بیعت نمودند و چنین و چنان.

معاویه با این هم، متقاعد نشد و جنگ صفین و آن خون‌ریزی‌ها و اتلاف نفوس را به وجود آورد و حاصل این نامه و این احتجاجات، خطاب به معاویه است و الا همه می‌دانند که علی ﷺ خود را یگانه خلیفه منصوص می‌دانست و اختیار را در تعیین خلیفه، مشروع نمی‌دانست.

در همین کتاب **نهج البلاغه** که این نامه علی ﷺ به معاویه در آن نقل شده، در مواردی از آن حضرت نفی اختیار امت در نصب امام مثل نصب پیغمبر ﷺ به صراحت نقل شده است؛ در یک جا می‌فرماید:

«اللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْتَعْدِيْكَ (اَسْتَعِيْنُكَ) عَلٰى قُرَيْشٍ وَمَنْ اَعَانَهُمْ فَاِنَّهُمْ قَطَعُوْا رَحْمِيْ وَصَغَرُوْا

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳ - ۱۲؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۶ ص ۵۲۹؛ خلافت را مثل توپ مریاید (بقایید) سوگند [به آنکه ابوسفیان بر آن سوگند یاد می‌کند] نه بهشتی و نه آتشی در کار است.
۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

عَظِيمٌ مَّنَزَلَتِي وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مَنَازِعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي»^۱.

و در مورد دیگر می فرماید: «فَجَزَتْ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي فَقَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَسَلْبُونِي

سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي»^۲ و فصیح تر از اینها، خطبه شقشقیه است.^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲ (ج ۲، ص ۸۵)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲، ج ۹، ص ۳۰۵؛ «خدایا من از تو بر علیه قریش و کسانی که آنها را یاری کردند کمک و یاری می طلبم آنها خویشاوندی مرا بریدند و جایگاه بزرگ مرا کوچک شمردند و در نزاع با من در مقام و جایگاهی که به من اختصاص داشت همدست شدند».

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۶ (ج ۳، ص ۶۱)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۴۸؛ «کیفرکنندگان از جانب من قریش را کیفر کنند آنها خویشاوندی مرا بریدند و حاکمیت پسرعمویم را رد کردند و نپذیرفتند».

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۰ - ۳۸).



معاویه از دیدگاه فریقین

س. شیعه می‌گویند که معاویه کافر بوده است. سپس ما می‌بینیم که حسن بن علی با معاویه صلح کرد و از خلافت دست کشید. پس شیعه باید بگوید که حسن به نفع یک کافر از خلافت کناره‌گیری کرده است و این با عصمت او متضاد است!

ج. معاویه، باغی بود و بعد هم که مسلط بر مردم شد به واسطه اینکه سبّ علی علیه السلام را در منابر و مجالس معمول کرد^۱ و در سبّ علی علیه السلام مقصودش سبّ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود و در فکر این بود که با حيله، نام آن حضرت را از اذان حذف کند، شیعیان او را کافر می‌دانند اگرچه به ظاهر نمی‌توانستند اعلان نمایند. او کسی است که اخیار و صلحای امت را به شهادت رساند و در جنایت و خباثت، جرثومه بود.

ترک جنگ با او از سوی امام حسن علیه السلام علل متعددی داشت که قبلاً هم به آن اشاره شده است و مثل دفع افسد به فاسد بود.

کتاب‌هایی که راجع به معاویه، خود اهل سنت نوشته‌اند، هیچ‌کدام نتوانسته او را تبرئه نمایند. کتاب *النصائح الکافیة لمن یتولی معاویه*^۲ را بخوانید. کتاب *معاویه بن*

۱. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۲۰؛ زمخشری، ربیع‌الابرار، ج ۲، ص ۳۳۰؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۶۵.

۲. ر.ک: ابن عقیل علوی، النصائح الکافیة.

پانچ بہت وایت / ۲۸۷

ابی سفیان فی المیزان عقاد^۱ را مطالعه کنید تا کمی بیشتر او را بشناسید.
هرچند گمان نمی‌کنم مسلمانی باشد و تاریخ را خوانده باشد و از معاویه براءت
نداشته باشد.

این را هم از نسب معاویه گفته‌اند که کلبی می‌گوید:

كَانَ مُعَاوِيَةَ لِعِمَارَةَ بْنِ وَليدِ بْنِ مُغَيَّرَةَ وَلِلمُسَافِرِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو
وَلِأَبِي سَفِيَانَ وَ لِرَجُلٍ آخَرَ سَمَاهُ^۲.

زمخشری هم می‌گوید: كَانَ لِمُعَاوِيَةَ أَرْبَعَةُ آبَاءٍ؛^۳ که مرد چهارم را ما معرفی
نمی‌کنیم. راوی، جرئت بردن نام او را نداشته است. اهل تاریخ، خود به حدس او را
می‌شناسند.

۱. ر.ک: عقاد معاویه بن ابی سفیان فی المیزان.

۲. کلبی، مثالب العرب، ص ۷۲؛ ثقفی کوفی، الغارات، ج ۲، ص ۹۳۷ - ۹۳۸؛ معاویه به چهار نفر نسبت داده می‌شد:
عمار بن ولید بن مغیره، مسافر بن ابی عمرو، ابوسفیان و به مردی دیگر که او را نام برد.
۳. زمخشری، ربیع الأبرار، ج ۴، ص ۲۷۶ - ۲۷۷؛ برای معاویه چهار پدر بود.



موضع شیعه نسبت به خلفا

س. شیعه، ناسزا گفتن به بزرگان اصحاب به خصوص خلفای راشدین ابوبکر، عمر و عثمان را عبادت می‌دانند و با این کار به خدا تقرب می‌جویند، در حالی که هیچ سنی به کسی از اهل بیت ناسزا نمی‌گوید، بلکه اهل سنت با دوست داشتن اهل بیت به خدا تقرب می‌جویند.

ج. اساساً برداشت منفی از رفتار و سیره بعضی صحابه به‌طور عادی برای هر کس که مختصری تاریخ را بررسی می‌نماید خواه‌وناخواه حاصل می‌شود. راجع به این سه نفر و مخصوصاً دو نفر اول موضعی که اتخاذ کردند، آنها را زیر سؤال قرار داده است، مخصوصاً مواضع آنها در مورد یگانه فرزند عزیز پیغمبر ﷺ سیده نساء اهل‌الجنه و سیده نساء العالمین و بانویی که مکرراً در احادیث متعدد شیعه و سنی، پیامبر ﷺ در مورد او فرمود:

«إِنَّمَا فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي»؛^۱ «فَاطِمَةٌ

بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيْبِي مَا أَرَابَهَا وَ يُؤْذِينِي مَا آذَاهَا...»^۲.

جسارت و اهانت آنها به آن حضرت - که به اتفاق علمای اهل سنت و شیعه، فاطمه علیها السلام از دنیا رفت در حالی که از اینها ناراضی و ناخشنود و بر آنها غضبناک بود و

۱. بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۲۱۰؛ «فاطمه پاره تن من است هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است».

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۳۲۸؛ بخاری، صحیح، ج ۶، ص ۱۵۸؛ «فاطمه پاره تن من است هر چه او را ناخوشایند باشد مرا ناخوشایند است و هر چه او را برنجاند مرا می‌رنجانند».

پانچ بہ شہادت و ایمت / ۲۸۹

آنها را به مشروعیت نمی‌شناخت^۱ - و آن مواضع، سرآغاز همه ظلم‌هایی شد که در طول تاریخ بر اهل بیت علیهم‌السلام وارد شد و عکس‌العمل آن مواضع، محکوم کردن آنهاست. شما انتظار دارید که در برابر آن اظهارات بی‌باکانه و تهدید جدی به سوزاندن خانه فاطمه، و خود فاطمه و فرزندان عزیز فاطمه و دو سید جوانان اهل بهشت از امت، تحسین، آفرین و اعطای جایزه و مدال به آنها باشد؟!

اگر اجتهاد عذر می‌شود و عایشه، طلحه و زبیر را - که آن جنگ و فتنه را در اسلام برپا کردند و موجب آن همه خونریزی شدند - معذور می‌دانید، شیعه و اهل بیت علیهم‌السلام را هم در محکوم ساختن ابوبکر و عمر معذور بدانید که ادله اجتهاد شیعه قوی‌تر است!

تعجب است که می‌گویید هیچ سنی نمی‌یابیم که احدی از اهل بیت علیهم‌السلام را سب نماید! آیا معاویه که سب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در تمام عالم اسلام و منابر و خطبه‌های جمعه، سنت سیئه (بدعت) قرار داد^۲ شیعه بود یا سنی؟ شما او را سنی می‌دانید یا نه؟ همه عمال و خطبای او که تا عصر عمر بن عبدالعزیز این جسارت بزرگ به اهل بیت علیهم‌السلام را مرتکب شدند شیعه بودند یا سنی؟

عمر سعد، زیاد، ابن زیاد و بسیاری از محدثین شما که مثل بخاری از آنها روایت می‌کردند و به بغض و دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام - که از علائم نفاق است - معروف بودند سنی بودند یا شیعه؟

شما معاویه را - که سب و ناسزا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام را آن گونه در بلاد اسلام و منابر و خطبه‌های نماز جمعه رواج داد - معذور می‌دانید! و آنها که در برنامه‌ها و در

۱. برای نمونه یکی از ده‌ها روایتی که بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند، رجوع کنید به: بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۴۲.

۲. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۲۰؛ زمخشری، ربیع الأبرار، ج ۲، ص ۳۳۰؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۶۵.

نماز جمعه‌ها این برنامه را داشتند، آنها را مسلمان پاک‌اعتقاد می‌دانید و شیعه را که بر همان عقیده فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد مورد سؤال قرار می‌دهید؟! معاویه را - که در برپا کردن جنگ صفین و آن همه ائتلاف نفوس کسی بیشتر از او به اسلام ضربه زده است - تبرئه می‌کنید و او را خلیفه اسلام می‌دانید! چرا به شیعه در محکوم کردن ابوبکر و عمر اعتراض می‌کنید؟ شیعه، حبّ علی علیه السلام را به تنصیب پیغمبر صلی الله علیه و آله، علامت ایمان و بغض و دشمنی علی را علامت نفاق می‌داند.^۱ شما باوجود این اعتقادات، با اعدا عدوّ علی دوست هستید و مثل معاویه و بسر بن ابی‌ارطاة را دوست می‌دارید و با دوستان علی و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و شیعیان علی دشمن می‌باشید!

۱. اشاره به روایت «مَا عَلِيٌّ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ؛ ای علی جز شخص مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق تو را دشمن نمی‌دارد». مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۱، ص ۶۱ ابن جبر، نهج‌الایمان، ص ۴۵۴.



مراتب ارتداد

س . شیعه می‌گویند که همه اصحاب به جز تعداد اندکی که از هفت نفر بیشتر نیستند، مرتد شده‌اند .

سؤال اینجاست که بقیه اهل بیت، مانند فرزندان جعفر و علی کجایند، آیا آنها هم مرتد شدند؟

ج . شیعه نمی‌گویند همه اصحاب به جز تعداد اندکی مرتد شدند. اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را تا حدود ده‌هزار و بیشتر احصا کرده‌اند. در بین آنها افراد بسیاری بودند که اگرچه مشهور و معروف نبودند اما شیعه و حامی اهل بیت علیهم السلام بودند. این افرادی که نام می‌برید از مشاهیر صحابه می‌باشند که هر کدام اعتبار هزار نفر و بیشتر را دارند. علاوه بر اینکه، ارتدادی که می‌گویید درجاتی دارد و ارتدادی که احکام خاص را دارد با انکار صریح توحید یا رسالت و یا یکی از ضروریات دین - که همه مسلمین بر آن اتفاق دارند - ثابت می‌شود.

فرزندان علی علیه السلام و فرزندان جعفر علیه السلام و دیگران، همه شیعه بودند. بسیاری از آنها در روابط با حکام ستمکار به تقیّه عمل می‌کردند، برای بعضی هم شرایط به صورتی پیش می‌آمد که علیه حکومت قیام نمایند.

در طول تاریخ همیشه اهل بیت علیهم السلام و فرزندان آنان مظلوم بوده و در تواریخ معتبر همه آنها را نوشته‌اند و مظلومیت آنها به اندازه‌ای زیاد بوده که شعرای نامداری مثل دعبل و دیگران مواضع آنها را در اشعار حماسی خود سروده‌اند.



ارتداد خلفا و مبارزه با مرتدین

س. اگر چنان‌که شما می‌گویید اصحاب بعد از وفات پیامبر ﷺ همه مرتد شدند، پس چگونه با مرتدان از قبیل اصحاب مسیلمه، یاران طلیحه بن خویلد، پیروان اسود و سجاح و دیگران پیکار کردند و آنها را به اسلام بازگرداندند؟ آیا اصحاب وقتی طبق ادعای شما مرتد شده بودند نباید آنها را یاری می‌کردند، یا حداقل آنها را به حال خود وامی‌گذاشتند؟

ج. این هم یک افتراست. اولاً چنان‌که گفتیم ارتجاع و ارتداد مراتبی دارد، به یک معنا، ترک یک سنت نبوی یا اعمال یک بدعت در دین ارتداد است و در آخرین درجه، انکار توحید و بازگشت به بت‌پرستی ارتجاع است. شما چقدر خلط مبحث می‌کنید؟ کسانی که حکومت را به دست گرفتند بر اساس حفظ حکومت خود باید با اصحاب مسیلمه و سایرین جنگ کنند. اینها به‌عنوان اسلام روی کار آمده بودند و باید شعائر اسلام را - مثل نماز، روزه و زکات و ممنوعیت معاصی؛ مثل زنا، لواط، شرب خمر و قمار - ترویج نمایند و با مسیلمه، طلیحه، اسود و سجاح جنگ کنند؛ ترک آنها و نصرت آنها نفی خودشان بود و هر کس در بین مسلمین، منافق بود با مسیلمه‌ها جنگ می‌کرد.



علت پیدایش فرقہ‌ہای مختلف

س. شیعه بہ گروہ‌ہای زیادی تقسیم می‌شوند کہ بہ شدت با یکدیگر مخالف هستند و ہر فرقہ‌ای، فرقہ دیگر را کافر می‌داند، بہ عنوان مثال میرزا علی شیرازی فرقہ بابیہ را تاسیس کرد و میرزا حسین علی، فرقہ بہایی را بنیان‌گذاری کرد. ہمہ این فرقہ‌ہای شیعه در یک عصر و نزدیک با ہم پدید آمدہ‌اند.

ج. تعجب است کہ با این ہمہ گروہ‌ہای بی‌شمار منحرف و فِرَق باطل کہ از اہل سنت، مخصوصاً از صوفیہ آنها ظاہر شدند و فتنہ‌ہایی کہ برپا کردند و حتی جنگ‌ہایی کہ بین پیروان مذہب اربعہ واقع شد و بہ جان یکدیگر افتادند - کہ شرحش یک تاریخ چند جلدی می‌شود - این سخنان واہی را در مورد شیعه می‌گویید و بہایی‌گری را فرقہ شیعه می‌دانید!

بہ نظر شیعه بہایی‌گری دین نیست بلکہ یک حزب و باند سیاسی است کہ انگلیسی‌ہا آن را تاسیس نمودہ برای اینکہ بین شیعیان تفرقہ ایجاد نمایند همان طوری کہ انگلیسی‌ہا و ہابی‌گری را تاسیس نمودند تا میان مسلمانان تفرقہ انداختہ و آشوب برپا نمایند.

بالاخرہ می‌گوییم این تشعبات و فرقہ‌گرایی‌ہا کہ بہ وسیلہ ریاست‌خواہان و سیاست‌مدارہا پیدا می‌شود، در ہمہ ملل و امم هست و آن را نمی‌توان نقص اصل و بہ حساب دیگران گذاشت و حیف است کہ آدم عاقل بر این اساس، ردّ و ایراد عنوان کند.

۱۲۹۴ / صراط مستقیم

الآن و در زمان حاضر این فرقه سلفیه و وهابی معروف به تکفیری هستند که عالم اسلام را ناامن و از مسلمان‌ها سلب امنیت کرده‌اند. روزی نیست که جمعی از مسلمانان در پاکستان، افغانستان، عراق و نقاط دیگر کشته نشوند. برای مسلمانان سبب شرمساری است که مسلمانان در کشور لائیک هند، در نهایت امنیت باشند، اما در بلاد اسلامی کسی امنیت نداشته باشد و مردم دنیا مسلمانان را تروریسم بدانند.



دیدگاه سلمان، عمار و مالک اشتر نسبت بہ خلفا

س. بہ اتفاق ہمہ ثابت است کہ سلمان فارسی در زمان خلافت عمر، فرماندار مدائن و عمار، فرماندار کوفہ بوده است. شیعہ می‌گویند کہ این دو نفر از شیعیان علی بوده‌اند. پس اگر از دیدگاہ آنہا عمر مرتد بود، چرا آنہا در زمان او پست فرمانداری را قبول کردند و مالک اشتر ہم می‌گوید: **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ فِيكُمْ رَسُولَهُ مُحَمَّدًا بَشِيرًا وَنَذِيرًا... ثُمَّ اسْتَخْلَفَ عَلَى النَّاسِ أَبُو بَكْرٍ فَسَارَ بِسِيرَتِهِ وَاسْتَنَّ بِسُنَّتِهِ، وَاسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ فَاسْتَنَّ بِمِثْلِ تِلْكَ السُّنَّةِ؛** ابوبکر خلیفہ پیامبر ﷺ شد و او بہ شیوہ پیامبر ﷺ رفتار کرد و بعد از ابوبکر، عمر بہ خلافت رسید و او نیز بہ شیوہ ابوبکر رفتار کرد. چگونہ است کہ مالک اشتر ابوبکر و عمر را می‌ستاید؟

ج. سیرہ امیرالمؤمنین ﷺ، سیرہ‌ای الہی و صددرصد در راستای حفظ مصالح اسلام و مسلمین بود. این اشخاص ہم بہ همان سیرہ مولا و امام خود عمل می‌کردند و با حضور خود در این مواضع و جوامع، اسلام را یاری می‌نمودند. عمر، ابوبکر، عمرو و زید نزد آنہا مطرح نبود. برای آنہا، اسلام، قرآن، جہاد و دفع کفار مطرح بود. درعین حال آنہا برای فرمانداری این شہرہا از امام ﷺ ہم مأذون بودند.

در ارتباط با این مسائل، فہم و رشد دینی و شعور سیاسی لازم است نہ این مواضع گیری‌ہای جاہلانہ و تفرقہ‌انگیز!

در مورد قول مالک اشتر، این جمله دوپهلو است. ضمیر «بِسیرتِه» راجع به سیره خود ابوبکر است نه سیره پیامبر ﷺ که عمر هم به قول و سیره او عمل کرد؛ سیره‌ای که در شورا به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه شد و امیرالمؤمنین که نفس پیامبر ﷺ بود،^۱ از قبول آن امتناع ورزید.

۱. آل عمران، ۶۱؛ فرات کوفی، تفسیر، ص ۸۶؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۷۶۴؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۸۶؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۴۹.



کرايش برخي از صحابه به جاهليت

س. شيعيان همه اهل بيت را که در قرن اول بوده اند کافر قرار مي دهند؛ زيرا در روايت ها و منابع مورد اعتمادشان آمده است که بعد از پيامبر همه مردم مرتد شدند، به جز سه نفر: سلمان، ابوذر و مقداد و بعضی مي گویند فقط هفت نفر بر اسلام باقي ماندند، اما از اين هفت نفر هيچ کس از اهل بيت نيست. پس شيعه همه را مرتد و کافر قرار داده اند.

به آنها مي گوييم که آنان که اموال، خانه و ديارشان را به خاطر خدا و پيامبرش به ميل خود ترک گفتند، چگونه مي توان گفت که آنها به خاطر شهوت و حب رياست مرتد شدند.

ج. معاذالله که شيعه جميع اهل بيت عليهم السلام يا يک نفر از آنها را از قرن اول تکفير کرده باشند.

شاعر عرب جواب اين سؤال را چه خوب داده است:

لَقَدْ عَجِبُوا مِنْ اصْحَابِ اَحْمَدِ اِذْ رَضُوا بِتَقْدِيمِ ذِي جَهْلٍ وَتَاخِيرِ ذِي فَضْلٍ
وَاصْحَابُ مُوسَى فِي زَمَانِ حَيَاتِهِ رَضُوا بَدَلًا عَنْ خَالِقِ الْكُونِ بِالْعِجْلِ

ارتداد و بازگشت مراتبي دارد. سست شدن اشخاص در بعضی مواضع، ارتداد و

۱. هرآينه تعجب کردند از اصحاب حضرت محمد صلى الله عليه وسلم که چگونه راضي شدند به تقدم جاهلی بر فاضلی و از اصحاب موسی که در زمان حیات او راضي شدند عوض خالق جهان گوساله را بپرستند.

گرایش به جاهلیت است: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱

لذا پیامبر ﷺ می فرماید:

«إِنَّ الشِّرْكََ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ الثَّمَلِ عَلَى صَفَاةِ سَوْدَاءَ فِي لَيْلَةٍ

ظُلْمًا»^۲.

این سه نفر (سلمان، ابوذر و مقداد) در ایمان به خدا ذره‌ای متمایل به غیر خدا نشدند نه اینکه دیگران همه مرتد و کافر شده باشند.

پس شیعه همه را کافر نمی‌دانند، ولی مثل اهل سنت که همه حتی منافقین را مسلمان، عادل و مقتدای خود می‌داند هم نیستند که ندای «الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عُدُولٌ» سر بدهند، که قرآن، سنت، عقل و تاریخ آن را ردّ می‌کند!

۱. یوسف، ۱۰۶؛ «و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند».

۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۵۴ - ۲۵۵؛ «شُرک مخفی‌تر از راه رفتن مورچه بر سنگ صاف در شب تاریک است».



مروان از منظر شیعیان

س. شیعیان همیشه به مروان بن حکم حمله می‌کنند و هر زشتی را به او نسبت می‌دهند. سپس برخلاف این، در کتاب‌هایشان روایت می‌کنند که حسن و حسین پشت سر مروان نماز می‌خواندند! و عجیب اینجاست که معاویه پسر مروان با رمله دختر علی ازدواج کرد؛ و همچنین زینب بنت الحسن المثنیٰ با نوه مروان ولید بن عبدالملک، و ولید با نفیسه بنت زید بن حسن بن علی ازدواج کرد.

ج. شیعیان از این جهت که (حکَم) پدر مروان مورد غضب رسول خدا ﷺ بود و او را پیامبر ﷺ از مدینه بیرون کرد با او دشمنی می‌کنند و مروان هم که از جرثومه‌های گناه و متظاهر به محرمات بود و حتی در زمان ابوبکر و عمر حکم پیامبر ﷺ درباره حکم اجرا شد و نگذاشتند او به مدینه بیاید ولی عثمان وی را به مدینه برگرداند^۱ ما از این جهت با آنها مخالف هستیم که رسول الله ﷺ با آنها مخالف بود ولی شما که آنها را دوست دارید باید پاسخگو باشید که چرا برخلاف نظر پیامبر ﷺ رفتار می‌کنید.

اما ازدواج‌هایی که به آن اشاره کرده‌اید، چنانچه مکرر جواب دادیم بر حسب ظواهر و متعارف بود و مسئله مهمی نیست که شما برای به حاشیه‌کشاندن بحث اصلی وصایت رسول خدا ﷺ، آن را مکرر مطرح می‌کنید.

۱. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۶۳ - ۱۶۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ابن اثیر جزری، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۶۶.



تسلط علمای شیعه بر ادبیات عرب

س. بسیاری از علمای شیعه به خصوص در ایران، زبان عربی بلد نیستند. پس

چگونه احکام را از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ استنباط می‌کنند؟

ج. انسان نمی‌داند به این نادانان که آنها را اگر اجهل الناس بگوییم باز هم کم

گفته‌ایم چه بگوییم؟

علما و فقهای شیعه از عصر اول تا امروز؛ دارای دقیق‌ترین آرا و نظریات و محکم‌ترین فتاوا می‌باشند و هرگز آنان از سایر علما کم نیاورده‌اند بلکه نظراتشان محکم‌تر و مستدل بوده و هست و بین آنها بعضی عرب‌زبان و بعضی عجم بوده‌اند. اینها هستند که کتاب‌ها و تألیفاتشان در فقه در معرض مطالعه و اظهار نظر فقهای شیعه و سنی است. به زبان عربی اگر سخن نمی‌گویند، تسلط آنها بر دقایق این عبارات و تفسیر و شرح روایات و آیات، شگفت‌انگیز است.

این سؤال عامیانه را هیچ‌یک از علمای اهل سنت نکرده‌اند ولی از سلفی‌های بی‌سواد که حرمین را مرکز جهالت نموده‌اند و در اساس نظراتشان، با همه مظاهر علم و صنعت فعلی مخالفند و با حربه تکفیر، مسلمانان و معتقدترین اشخاص به توحید و داناترین مردم به معانی توحید را تکفیر می‌کنند و اگر کسی معتقد نباشد که آفتاب به دور زمین گردش می‌کند او را کافر می‌گویند؛^۱ از کسانی که برای خدا دست، پا، چشم و اعضا معتقدند و نه قرآن می‌فهمند و نه سنت، حدیث و روایت، بیش از این انتظار نیست!

۱. عبدالکریم بن صالح حمید در کتاب *هدایة الحیران فی مسألة الدوران*، ص ۱۲ - ۱۳، این فتوا را از گوینده نقل و از آن دفاع می‌کند.



ادعای تناقض و ناہمکنی در روایات شیعہ

س. شیخ طوسی در مقدمه **تہذیب الاحکام** می‌گوید: «یکی از دوستان در مورد تباین، تضاد و تناقضی که در احادیث اصحاب ماست که هیچ روایتی نیست مگر آن که در مقابل آن روایتی مخالف با آن نباشد، با من مذاکره کرد و چنان این احادیث مخالف ہمدیگرند کہ از بزرگ‌ترین اعتراضات مخالفان ما بر مذهب ما ہمین تضاد اخبار و روایات است...».

این چه حرفی است کہ بزرگان شیعہ می‌زنند و چگونه بہ روایات متضاد استناد می‌کنند؟

ج. این صورت در روایات اہل سنت بیشتر و بیشتر است، مثل بخاری کہ صحیح خود را از بین ششصد ہزار حدیث استخراج کردہ^۱، ہمین عقیدہ را نسبت بہ روایات داشته است، حتی روایاتی را کہ با مذهب و سیاست خلفا معارض می‌شدہ یا در فضایل اہل بیت علیہم السلام بودہ ترک کردہ‌اند.

شیوخ بزرگشان و محدثین آنها یکدیگر را جرح نمودہ‌اند و روایات را از اعتبار ساقط کردہ‌اند.

اما مطلبی کہ شیخ طوسی در مقدمه **تہذیب الاحکام** بیان نمودہ، تضاد و تخالف ظاہری است کہ بیشتر افراد در مراجعہ بہ روایات بہ اشتباہ می‌افتند و گمان خلاف

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹۹؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۲، ص ۷۲؛ مزنی، تہذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۴۲؛ ذہبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۲؛ ہمو، تاریخ الاسلام، ج ۱۹، ص ۲۴۹.

می‌کنند. شیخ و دیگران با توضیحاتی که می‌دهند و مدلول روایات را بررسی می‌نمایند، این توهّم را - که برای اشخاص ناوارد پیش می‌آید - رفع نموده‌اند. این تعارضات در روایات شیعه، تعارض حقیقی نیست، مثلاً یکی از تعارضات ظاهری، تعارض به اطلاق و تقیید و یکی تعارض به عام و خاص و تعارض به اجمال و تفصیل و یکی که خیلی زیاد است تعارض بین حقیقت و مجاز است و الاّ غرض شیخ این نیست که - العیاذ بالله - پیغمبر اکرم ﷺ یا اوصیا و ائمه علیهم‌السلام تناقض‌گویی داشته‌اند.

این توهّم که برای اشخاص بی‌اطلاع نسبت به قرآن مجید هم پیش آمده و اشخاص مغرض آن را مطرح کرده‌اند، که بالخصوص علما در ردّ این توهّم نسبت به قرآن مجید کتاب‌های مخصوص و علمی نوشته‌اند.



جاگاہ نماز جمعہ در مذہب شیعہ

س . چرا بسیاری از شیعیان، نماز جمعہ نمی خوانند با اینکه به صراحت در سورہ جمعہ به اقامہ نماز جمعہ امر شدہ است .

اگر بگویند نماز جمعہ تا وقتی مہدی ظہور کند تعطیل است، می گوئیم آیا انتظار برای مہدی می تواند تعطیل کردن این امر عظیم را توجیہ نماید؟

ج . شیعہ در انعقاد نماز جمعہ شرط می دانند کہ امام عادل یا منصوب از طرف امام باشد، چون مقام بسیار مهمی است و استفادہ های آن مخصوصاً در مقاصد اجتماعی و سیاسی بسیار است.

از این جهت نمی توان انعقاد آن را بہ وسیلہ ہر کسی مشروع دانست. این شما ہستید کہ بہ ہر کس برسید حتی ظالم ترین و شقی ترین حکام کہ باشد، اقتدا می نمایید و از این جهت ہموارہ در طول تاریخ نماز جمعہ مورد سوء استفادہ حکام، طواغیت و اشقیاء قرار گرفت.



قراردادن مواضع سجده در نماز بر زمین

س. علمای شیعه می‌گویند در حال سجده باید هشت عضو بر روی زمین باشد (پیشانی، بینی، دو کف دست، دو زانو و دو سر انگشتان پا)، به همین سبب از تربت استفاده می‌کنند. پس چرا شیعه همه اعضای هشت‌گانه سجده را بر تربت قرار نمی‌دهند؟

ج. بحث بین شیعه و سنی، بحث پایه‌ای و پیشوایی و امامت بر امور دین و دنیای مردم است و به این بحث‌های عامیانه که جواب آن بر هرکسی که اندکی با فقه آشنا باشد واضح است، ارتباط ندارد.

بحث، بحث مفاد حدیث و احادیث متواتر ثقلین^۱، تفسیر آیه تطهیر^۲، آیه مباهله^۳، آیه ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۴ و بحث از واقعه تاریخی غدیر^۵ است.

اینکه در سجده، وضع جبهه بر ارض واجب است و به آن محقق می‌شود و سایر اعضا اگر ملامس با زمین نباشد، بحث فقهی بسیار کوچکی است. هزارها مسائل فقهی در ابواب فقه هست که در بسیاری از آنها، فتوای فقهای شیعه و سنی تفاوت

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.

۲. احزاب، ۳۳.

۳. آل عمران، ۶۱.

۴. مائده، ۶۷ «آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به‌طور کامل (به مردم) برسان!».

۵. احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۸۱، ۳۷۲؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص ۹۳ - ۹۸؛ همو، السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹، حدیث ۵۳۳.

پانچ بہ شہادت و ایمیت / ۳۰۵

دارند؛ علاوہ براین اختلاف فتوا بین خود علمای اہل سنت آن قدر زیاد است کہ تعجب آور می باشد، بہ علاوہ اشکال در اصل سؤال شما وجود دارد؛ زیرا شیعه قائل بہ مواضع ہفت گانہ است نہ ہشت گانہ خوب بود با مطالعہ طرح سؤال می شد.



پرهیز از گناه، اثر دوستی حضرت علی علیه السلام

س. شیعیان به پیروان خود جرئت داده‌اند تا مرتکب هرگونه گناهی بشوند، زیرا به آنها می‌گویند که چون شما علی را دوست دارید هر گناهی مرتکب شوید اشکال ندارد.

ج. هرگز چنین نیست. مذهب شیعه اهل بیت علیهم السلام سخت‌گیرترین همه فرق مسلمان‌ها در انجام واجبات و ترک محرمات می‌باشد.

مظاهر زندگی آنها، کسب و کار، سیاست، تجارت، فرهنگ و تعلیم و تربیت آنها بر اساس مراقبت تام و تمام از احکام خدا و قرآن مجید است.

همان‌گونه که آیات تشویق به توبه و استغفار ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾^۱ و ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۲ و روایاتی، مثل «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»^۳ هیچ‌یک سبب جرئت بر گناه نمی‌شود، روایات «حُبُّ عَلِيٍّ جَنَّةٌ»^۴ نیز موجب جرئت بر گناه نمی‌شود، بلکه سبب احساس پرهیز بیشتر از گناه می‌شود.

۱. زمر، ۵۳؛ «همانا خدا همه گناهان را می‌آمرزد».

۲. نساء، ۴۸، ۱۱۶؛ «خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هرکس (بخواهد و شایسته بداند) می‌بخشد».

۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۸۱؛ «کسی که از گناه توبه کند مانند کسی است که گناه ندارد».

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۵۸؛ «دوستی و محبت علی علیه السلام سپر (آتش جهنم) است».



کراہت پوشیدن لباس سیاہ

س. کلینی در کتاب کافی روایت می‌کند که گفت: «سیاہ پوشیدن مکروه است مگر در سه چیز: موزه، عمامه و عبا».

از این دسته روایات در کتب شیعه فراوان دیده می‌شود.

سؤال این است که چرا شیعه با نهی ائمه خود سیاہ می‌پوشند و لباس سیاہ را لباس سیدهای خود قرار داده‌اند؟

ج. این‌گونه بحث‌ها مربوط به فقه است و اظهار نظر پیرامون آن و تفصیل آن محتاج به اجتهاد و استنباط است و به مسئله تشیع و تسنن و مشروعیت و عدم مشروعیت حکومتی که پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن جوّ خاص برقرار شد ارتباط ندارد. در اینکه از این روایات، عموم استفاده می‌شود و دلیل مخصّصی بر آنها وارد شده یا نه و دلالت آنها بیشتر از کراہت نیست که آن‌هم با انطباق عنوان راجح بر آن منتفی می‌شود و در بعضی موارد عنوان مستحب پیدا می‌کند، اینها فروع و مسائلی است که فقه به آن جواب می‌دهد. فرضاً اگر دلالت همه را بر کراہت مطلق یا حرمت مطلق بدانیم، مخالفت عملی بعضی یا جمعی، نه تشیع را باطل می‌کند و نه دلیل برحق بودن تسنن می‌شود.

اختلاف فقہا در فروع بسیار است. فرقی که هست این است که شیعه در فقه، فقط به نصوص قرآنی یا روایی عمل می‌نماید و برحسب اخبار ثقلین، اقوال ائمه علیهم السلام را در دین حجّت می‌داند و به رأی و قیاس و استحسان فتوا نمی‌دهد.



ازدواج موقت در مذهب شیعه

س. آیا ائمه صیغه (ازدواج موقت) کرده‌اند؟ پسرانی که از صیغه دارند چه کسانی هستند؟

ج. اهل بیت علیهم‌السلام ترغیب و تشویق به ازدواج موقت فرموده‌اند، ولی در تاریخ زندگی و سیره ایشان از خودشان این اقدام به نظر نرسیده است؛ باین وجود «عَدَمُ الْوُجُودِ لَا يُدَلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ»^۱ به علاوه اینکه، بعضی خصوصیات مباح دیگر هم از آنها ضبط نشده است.

شما چون می‌دانید، اگر سؤالات اساسی مربوط به اصل جانشینی بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تنصیب آن حضرت بر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را بپرسید محکوم می‌شوید، مکرر به حاشیه می‌روید و سؤالاتی که هیچ دخلی به مسائل اصلی ندارد مطرح می‌کنید. اگر مرد میدان تحقیق هستید، منصفانه به دنبال پاسخ این سؤال باشید که چرا به قول شما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای بعد از خود جانشین تعیین نکرده ولی ابوبکر این کار را کرد؟ آیا نعوذ بالله عقل ابوبکر بیشتر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود؟!

۱. «پیدا نشدن چیزی دلیل بر نبود آن نیست».



کفر فرقه قادیانی

س. فرقه قادیانی به خاطر ادعای نبوت برای رهبرشان کافر هستند. پس آنها با شیعه که می‌گویند ائمه‌شان دارای ویژگی‌های پیامبران و حتی بیشتر از آن هستند چه فرقی دارند؟ شیعه باید فرق‌های اساسی امام و پیامبر را بیان کنند، و آیا پیامبر آمده تا ما را به آمدن دوازده امام مژده دهد و آیا امامان مانند پیامبر معصوم‌اند؟

ج. کفر فرقه قادیانی از جهت انکار بعض ضروریات دین است، مثلاً در مورد عیسی علیه السلام با نصاری هم عقیده‌اند و قرآن مجید را که می‌فرماید: ﴿مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾^۱ منکر شده‌اند.

احمد قادیانی مؤسس این فرقه در کتابی که برای امان‌الله خان پادشاه افغان نوشته، صریحاً آن را انکار نموده است.

اما ادعای نبوت و پیغمبری به صراحت از او - اگر هم شنیده شده باشد - همه پیروان او، به او نسبت نمی‌دهند.

به هر حال آنها فرقه‌ای هستند که خود را مسلمان معرفی می‌کنند و در ابتدای تشکیل پاکستان هم در دولت آنجا عضویت یافتند و ظفرالله خان به وزارت خارجه رسید.

۱. نساء، ۱۵۷؛ «نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند لکن امر بر آنها مشتبه شد».

عمده هویت آنها وابستگی تامّ و تمام به انگلیسی‌ها بوده و هست که بر اساس قاعده و سیاست فرق ندارد. اینها مثل بهایی‌ها و مثل ده‌ها افراد دیگر و خلاصه وهابی‌ها همه تحت حمایت انگلیسی‌ها بوده و هستند، اما شیعیان علی و اهل بیت علیهم‌السلام، که سران نخستین آنها از اصحاب بزرگ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بعد از تابعین بزرگوار و تابعین تابعین تا امروز از بزرگ‌ترین رجال علم و فضیلت بوده و هستند. مقصود از اینکه می‌گویند: شیعه تمام ویژگی‌های پیغمبران علیهم‌السلام را برای امامان علیهم‌السلام قائلند، چه ویژگی‌هایی را می‌گویند؟ آن ویژگی‌های پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بیان کنید. شیعه هیچ‌یک از ویژگی خاصّ انبیا علیهم‌السلام را برای دیگران نمی‌گوید.

ویژگی نبیّ و پیغمبر، وصف خاصی است که او به اعتبار خصوص این مقام، آن را دارا و لازم ملزوم اوست، فضایی که مختص به نبیّ به‌عنوان اَنَّهُ النَّبِيُّ است برای احدی غیر از نبیّ نیست ولی فضایل غیرمختص به نبیّ برای امامان و اولیا ثابت است.

در اینجا باید مسائل مهمّی، مثل فرق بین نبیّ و رسول و فرق بین امام و پیغمبر مطرح شود تا معلوم گردد که شیعه در این مسائل، محکم‌ترین عقاید را دارا می‌باشد. جای شگفتی است که این به‌اصطلاح سنی‌ها، فرقه قادیانی را که همه مردم دنیا می‌دانند و از احمد قادیانی در این عصر ما آغاز شده، با شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در رأس آنها سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و جمعی دیگر قرار دارند و در همان عصر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این عنوان شناخته شده بودند، قیاس می‌کنند! فرقه‌ای که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنها را به‌عنوان شیعه معرفی کرد.^۱

فرقه‌ای که بزرگ‌ترین مکتب اسلامی و قرآنی را که هزاران شخصیت بزرگ در

۱. سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹ و دیگر منابع اهل سنت.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۳۱۱

علم و حدیث و نوابغ دین، ایمان، دانش و ادب به عالم اسلام تحویل داده را ظالمانه و گستاخانه - آنها را که افتخار همه مسلمانان هستند - با فرقه مجهول‌الہویہ یا معلوم‌الہویہ گمنام، نام می‌برند! و به دروغ نسبت‌های ناروا به شیعیان می‌بندند. در حقیقت باید گفت که شما نه اسلام واقعی را شناخته‌اید و نه پیامبر اسلام ﷺ را و نه دستورات دین مبین اسلام را، شما اگر می‌خواهید اعتقادات قوی و مستدل داشته باشید بیایید از علی علیہ السلام و جانشینان او که همه از پیامبر اسلام ﷺ نقل می‌کنند بیاموزید که راه نجات همین است و بس.



کمک گرفتن از ذمی‌ها بر ضد مرتدین

س. در این زمان وقتی علمای اهل سنت حرمین فتوا دادند که کمک گرفتن از کافران در مقابل بعثی‌های مرتد، در حال ضرورت جایز است، شیعیان کار علمای اهل سنت را تقبیح کردند، اما علامه حلی در *منتهی‌المطلب فی تحقیق‌المذهب* نقل می‌کند که شیعیان به جز طوسی همه بر این اجماع کرده‌اند که کمک گرفتن از ذمی‌ها برای جنگیدن با شورشیان جایز است. این تناقض چگونه قابل حل است؟

ج. فرق است بین جواز استعانت از اهل ذمه - که در پناه اسلام و ذمه مسلمین و تحت قیادت حاکم اسلام عمل می‌کنند - و عمل برای کفار به‌عنوان مواجهه با بعثی‌ها. در حقیقت، مستعین و مستعان و من یعان علیهم در خط سیاسی مستقل اسلام نیستند و بعثی‌ها کافرند. آن کفاری که علمای اهل سنت استعانت از آنها را تجویز می‌کنند نیز کافرند.

متأسفانه طوری عمل می‌کنند که هر طرف غالب شود، غلبه اسلام نیست. حکومت‌های بلاد عربی تا قبل از این بیداری اسلامی، همه در حمایت و تحت نفوذ و استخدام غرب بوده‌اند؛ لیبی، تونس، مصر، یمن، الجزایر، اردن و با کمال تأسف حکومت به‌اصطلاح سعودی حرمین یعنی آل سعود و آل خلیفه در بحرین و سایرین؛ کدام استقلال اسلامی دارند؟ کفار، مسلمانان را در بین خودشان همه را و هر کدام را برابر یکدیگر قرار داده‌اند و واحدهای کوچک تشکیل داده‌اند تا بر همه سیادت داشته باشند.

پانچ بہ شہادت و ایت / ۳۱۳

با کدام بعثی‌ها درگیر هستید؛ با بعثی‌های عراق شما درگیر بودید یا با هم‌پیمان و شریک جنایات با رژیم غاصب اسرائیل! شما همکار و هم‌پیمان علیه مسلمانان می‌باشید، آن وقت استعانت به کفار، یعنی اسرائیل و آمریکا را برای مواجهه به قول شما با بعثی‌ها که با اسرائیل درگیرند به نفع آنها جاز می‌دانید!

ولی سؤال مهم از شما این است که اگر بعثی‌ها کافر هستند پس چرا شما و حکومت سعودی الآن آنها را کمک می‌کنید، چرا هر روز با کمک اسلحه‌های شما بعثی‌های عراق تعداد زیادی از شیعیان را در عراق به خاک و خون می‌کشند و شما از این کفار حمایت می‌کنید و بلکه آنها را تشویق و ترغیب هم می‌کنید.؟ واقعاً برای ما جای تعجب است که این چه اسلامی است که شما دارید. کسانی را که با عقیده باطل شما همراه نباشند کافر دانسته و کشتن آنها را واجب می‌دانید؟ (و علی‌الاسلام السلام) این است که آیین شما با اسلام واقعی فرسنگ‌ها فاصله دارد.



حاجگاه زید بن علی در بین شیعیان

س. شیعه می‌گوید: هرکسی از اهل‌بیت ادّعی امامت کند و چیزهای خارق‌العاده‌ای که نشانگر صدق و راستی او هستند ارائه دهد امامت او ثابت می‌شود، اما با آنکه زید بن علی ادّعی امامت کرد، شیعیان امامت او را نپذیرفتند؟

ج. از عقاید اصلی شیعه این است که، امامت با نصّ حضرت رسول ﷺ بر امامت شخص و یا نصّ امام قبل بر امامت امام بعد ثابت می‌شود و امور خارق‌العاده و معجزات، تأییدکننده آن نصّ است.

اما زید فرزند امام علی بن حسین علیه السلام، از بزرگان فرزندان امام و عالم‌ترین آنهاست که امام خود را رها نکرد و امام او بعد از پدر بزرگوارش، برادرش امام باقر علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله انصاری بشارت داد که امام باقر علیه السلام را درک می‌کند و به او فرمود: «هر وقت او را درک کردی، سلام مرا به او برسان».^۱

زید کسی بود که وقتی از ابوبکر و عمر از او می‌پرسیدند، تقیّه می‌کرد، ولی در جنگ با بنی‌امیه هنگامی که احساس شهادت نمود، فرمود: آنکه از من از ابوبکر و عمر سؤال می‌کرد کجاست؟ آن دو نفر مرا به این حال نشانندند.^۲

۱. طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۲ - ۱۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۵۷؛ هیثمی، مجمع‌الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۲؛ و دیگر مصادر معتبر اهل سنت.

۲. شوشتری، الصوارم المهرقه، ص ۲۴۳؛ همدانی، الالفاظ الکتابیه، ص ۱۶۳.



دیدگاه شیعه نسبت بہ زیدیه

س. شیعیان، زیدیه را کافر قرار می دهند با اینکه زیدیه دوستانداران اهل بیت هستند. پس می فهمیم که معیار نزد شیعه، دشمنی با اصحاب است، نه دوستی با اهل بیت.

ج. این اصل از اصول قرآنی اسلام است: حُبِّ فِي اللَّهِ وَبَغْضِ فِي اللَّهِ. هم حب اولیاء الله و هم بغض اعداء الله را هر مسلمان و مؤمنی باید داشته باشد و شیعه به هر دو التزام دارد.

زیدیه نیز از شیعیان هستند و در اعتقاد به خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام با شیعه اثنی عشری متفق و موافق اند.

شخص حضرت زید از بزرگان اهل بیت علیهم السلام و همه شیعیان بر جلالت قدر او هم عقیده اند.

آن بزرگوار وقتی از ابوبکر و عمر از او می پرسیدند، تقیّه می کرد، ولی موقعی که در جنگ با بنی امیه به واسطه جراحات، احساس شهادت نمود، فرمود: آن شخصی که از من از ابوبکر و عمر سؤال می کرد کجاست؟ هُمَا أَقَامَانِي هَذَا الْمَقَامَ؛ آن دو نفر مرا به این حال و به این روز انداختند.^۱

۱. شوشتری، الصوارم المهرقه، ص ۲۴۲؛ همدانی، الألفاظ الکتابیه، ص ۱۶۳ (باب فی ضد التعاون و التناصر).



احادیث مشرک بین شیعه و اهل سنت

س. احادیث زیادی در کتب شیعه از اهل بیت نقل شده که با روایات اهل سنت مطابق‌اند. روایاتی هم نزد اهل سنت است، اما شیعیان آن را به بهانه اینکه از روی تقیه گفته شده‌اند، تأویل می‌کنند چون که با میل آنها مطابقت ندارند.

ج. مشترکات شیعه و سنی در فقه بسیار است و فقه شیعه بر اساس استفاده از کتاب، سنت و احادیث مرویه از اهل بیت علیهم‌السلام بنا شده است که هم از جهت مصادر روایی، فروع فقهی را از معتبرترین روایات دریافت می‌نمایند و هم به واسطه آنکه پشتوانه حجّت، مثل احادیث ثقلین^۱ دارند اقوال اهل بیت علیهم‌السلام را حجّت می‌دانند و از این جهت در هیچ موردی از پیش خود و به مثل استحسانات و قیاس نیاز ندارند! ولی از طرف دیگر چون فقه اهل سنت بر پایه این موازین ناقصه و اعتماد بر اقوال و آرای کسانی که رأی و قولشان حجیت شرعی ندارد قرار دارد، با فقه شیعه و نصوص معتبر مخالفت دارد؛ از اینجا و آنجا و از هر جا شده فقه ساخته‌اند و اتّکای آنها به نصوص وارده از شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بسیار نادر است.

رأی مثل سفیان ثوری یا حسن بصری یا اوزاعی یا مالک یا احمد و عمرو و زید چه اصلتی دارد و همچنین رأی یک صحابی به خصوص اگر با آرای دیگران معارض باشد اصلتی ندارد.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.

پانچ بہ شہادت و ہایت / ۳۱۷

شیعہ برحسب محکم ترین نصوص نبویہ معتقد است کہ اگر ہمہ صحابہ بہ رأیی باشند و امام علی علیہ السلام بہ رأیی خاص باشد، بہ رأی آن حضرت عمل می کنند و فقط آن را حجّت می دانند و حکم الله را ہم بہ عدد آرای اشخاص، متعدد نمی گویند. حکم واقعی واحد است و حاصل آنکہ؛ در روایات شیعہ، روایاتی کہ آرای شخصی اہل سنت را تأیید کند وجود ندارد.



قواعد پذیرفتن روایات در مذاهب شیعه

س. شیعه، روایات کسی که امامی از ائمه‌شان را قبول نداشته باشد ردّ می‌کنند و روایات اصحاب را به همین خاطر قبول ندارند، اما روایات مثل فطحیه، واقفیه و ناووسیه را که امامت برخی از ائمه را قبول ندارند، مورد اعتماد قرار می‌دهند!

ج. در نقل حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، شیعه بر اساس استوارترین ضوابط عقلی و عرفی عمل می‌نمایند و چنان نیست که شما می‌گویید.

شیعه حدیثی را که از طریق صحابه، یعنی به اسناد متصل به صحابه از شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد، اگر آن صحابی نقطه‌ضعفی که پیش عقلا از مثل او سلب اعتماد می‌شود نداشته باشد، آن را می‌پذیرند و به آن عمل می‌کنند.

در تاریخ، حدیث و سیره همه از نظر شیعه تحت شرایط مقبول اگر از اهل سنت باشد قبول می‌نمایند، البته خصایص و مقام عصمت و امامت ائمه علیهم السلام و علم آنها را برای احدی غیر از آنها قائل نیستند و همین‌طور هوایی و گزاف هر صحابی را عادل نمی‌دانند و شعار بی‌دلیل و غیرمنطقی «الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عُدُولٌ» شما را سر نمی‌دهند.



اعتبار روایات کتاب شریف کافی

س. مگر شیعه نمی گوید که بیشتر روایت های کتاب کافی ضعیف هستند و چیز صحیحی جز قرآن نداریم. پس چرا به دروغ می گویند که کافی، شرح و تفسیر قرآن است!

ج. شیعه می گوید هر حدیثی که عندالعقلاء معتبرالصدور باشد معتبر است و باین وجود، در عقاید و مطالب اصولی، به خبر واحد معتبر هم عمل نمی کند. در کافی، همه روایات صحیح؛ چه در اصول و چه در فروع، شرح، بیان و تفصیل قرآن است و اگر خبری به فرض با قرآن کریم مبیانت به تباین داشته باشد که حتی مقید اطلاق یا مخصّص عام یا تفسیر لفظ نباشد، آن را طرد و طرح می نمایند. این روش بزرگان و دانشمندان شیعه در مواجهه با روایات است. نمی دانم شما از کجا می گوید که شیعه همه روایات کافی را تفسیر قرآن می داند؟!

شما چرا از روایات خودتان در کتابی که آن را از صحیح ترین کتب حدیث معرفی می شود، (صحیح البخاری) نمی گوید که صاحب آن خود از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است و کسی است که از اعدا اهل بیت علیهم السلام و انصب نواصب، مثل حریر بن عثمان که امیرالمؤمنین علیه السلام را - که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»^۱ - هر شبانه روز یکصد و چهل مرتبه لعن و سب می کرد، از زیاد بن ثعلبه که

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۶ ص ۳۲۳؛ «هر کس علی را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته است».

حسین علیه السلام را سب می نمود^۱ و از عمران بن حطان و جماعتی از این ردیف مردم، روایت نقل می کند! ولی از مثل امام جعفر صادق علیه السلام یک روایت هم نقل نمی کند و حال اینکه در صحیح مسلم از آن حضرت روایت نموده و یکی از آن روایات در مورد حج است^۲ و ابوحنیفه می گوید: امت در مسائل حج عاقله امام صادق علیه السلام هستند^۳ و از این حدیث چهارصد حکم شرعی در مورد حج استفاده می شود.

همین بخاری روایاتی را نقل کرده که حاکی از عدم معرفت او به نبوت و مقام رسالت است.

او کسی است که حتی از بعض صحابه، مثل ابوالطفیل عامر بن وائله به جرم تشیع و ولای اهل بیت علیهم السلام روایت نکرده است.

این بخاری کسی است که در کتاب اوسط - که اسمای خلفا و امرا را ذکر کرده - از امیرالمؤمنین علیه السلام این نفس رسول صلی الله علیه و آله^۴ نام نمی برد و

۱. ابن حبان بستی، المجروحین، ج ۱، ص ۲۶۸؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۴، ص ۳۸ - ۴۳.

۳. «لَوْلَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَا عَلِمَ النَّاسُ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ»؛ «اگر امام صادق علیه السلام نبود مردم مناسک حج خود را

نمی دانستند». صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱۹.

۴. آل عمران، ۶۱؛ فرات کوفی، تفسیر، ص ۸۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۶۴؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸،

ص ۸۶؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۴۹.



حجت اجماع از دیدگاه شیعیان

س. ہمدانی عالم شیعہ در *مصباح الفقہ* می گوید: طبق نظر متأخرین، معیار برای حجیت اجماع این نیست کہ همه اتفاق کنند و نہ لازم است کہ در یک عصر همه اتفاق نمایند، بلکہ دلیل برای حجیت اجماع این است کہ رأی معصوم را بہ طریق حدس زدن و تخمین کشف کنیم.

آنها رأی امام غایب را - کہ تأییدکننده اجماع است - از طریق حدس زدن می شناسند. چرا شیعہ حدس و گمان خود را محور قرار می دهند، ولی اجماع سلف را معتبر و معیار قرار نمی دهند؟

ج. از نظر شیعہ، اجماع، حجّت و معتبر است، چون رأی امام معصوم را نیز شامل است، چنان کہ اجماع تمام صحابہ معتبر است چون مشتمل بر رأی علی علیه السلام است؛ و این اعتبار، همان اعتبار روایت مقطوع الصدور از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و از ہر یک از اہل بیت معصومین آن حضرت علیہم السلام است کہ بہ نصّ حدیث ثقلین^۱، مصون از خطا و بیان خلاف واقع می باشند.

ما اجماع واقعی سلف را حجت می دانیم کہ همه امت از جملہ حضرت علی در آن اجماع باشند و الا اگر علی علیہ السلام وعده زیادی از صحابہ در آن اجماع نباشند این را اجماع نمی شناسیم.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.

اما اجماع حجّت بر اساس حدس، غیر از آن اجماع جمیع است، اجماع حدسی به این معناست که اگر جمعی از اکابر علما و اصحاب ائمه علیهم السلام بر یک رأی اتفاق داشته باشند اگرچه به حدیث خاصی استناد نکرده باشند نظر به اینکه آنان را به عدالت و ورع مخصوصاً در بیان احکام می‌شناسیم - که از پیش خود چیزی نمی‌گفتند و تا برایشان معلوم نباشد که آن رأی متلقى از معصوم است رأیی از خود اظهار نمی‌کردند - این اتفاق رأی آنان موجب می‌شود که شخص یقین کند که این رأی از امام معصوم است.

این را به اصطلاح حدس می‌گویند، ولی در حجّیت، مثل اجماع و اتفاقی که شامل شخص امام علیه السلام مستقیماً باشد نیست.

به هر حال اینها یک سلسله قواعد عقلائیّه است که علما و محققان بزرگ از شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند اگرچه در بعض موارد در صغری اختلاف باشد و به هر حال دخلی به حقانیت شیعه یا سنی ندارد.



ادّعی اجماع و خرق آن توسط ابن بابویہ

س. شیعیان اعتراف می‌کنند کہ ابن بابویہ قمی صاحب کتاب *من لا یحضرہ الفقیہ* در مسئلہ‌ای ادّعی اجماع می‌کند و باز ادّعا می‌کند کہ برخلاف آن، اجماع صورت گرفته است. چنان کہ یکی از علمایشان می‌گوید: کسی کہ طریقه او در ادّعی اجماع این باشد، چگونه می‌توان بر او اعتماد کرد و نقل او را قبول کرد!

ج. شیعیان، علما و فقہا را - در ہر درجہ از علم کہ باشند - معصوم از خطا نمی‌دانند و این بیان، ہمین معنا را می‌رساند کہ مثل صاحب کتاب *من لا یحضرہ الفقیہ* ہم مصون از خطا نیست و درہر حالی کہ اجتہاد خود را می‌گوید، نباید تعبداً مثل قول معصوم پذیرفت، بلکہ باید مدّعی او بررسی شود.

این یک تأکید بر اصالت مصادر مذهب شیعه است و علمای شیعه، مقلّد هیچ‌یک از ارباب جوامع حدیث و شخص اصحاب ائمہ علیہم السلام نیستند و تفرقہ‌ای کہ در اہل سنت پیش آمدہ کہ در اصول بہ اعتزال و اشعریت و در فروع بہ مذاہب اربعہ منشعب شدہ‌اند و چنان شدہ است کہ ہرکس ملزم است از یکی از این چہار نفر تبعیت کند و رأی دیگری را مردود و باب اجتہاد را مسدود بداند، در شیعه نیست و نخواہد بود. شیعه پیرو قرآن و دستورات پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم است و از قواعد عقلی تبعیت می‌کند و از تمسک بہ مثل قیاس و استحسان - کہ عقلاً آن را ردّ می‌کنند - پرهیز می‌کند.



تحقق حجّت اجماع با قول اهل بیت علیهم السلام

س. اجماع از دیدگاه شیعیان حجّت نیست و فقط زمانی می تواند حجّت باشد که معصوم وجود داشته باشد. این سخنشان بی معنا است، زیرا طبق گفته آنها وقتی معصوم باشد نیازی به اجماع نیست.

ج. مسئله این است که اجماع، منهای قول اهل بیت علیهم السلام - که عدل قرآن هستند - حجّت ندارد و از جهت دیگر هم اهل بیت علیهم السلام که از امت هستند، اگر در اجماع نباشند، اجماع محقق نمی شود.

بنابراین در تمام مواردی که اهل سنت ادعای اجماع نموده اند با مخالفت اهل بیت علیهم السلام، آن اجماع ها اعتبار ندارد و عندالله حجّت نیست و بر این اساس، اجماع بر خلافت ابوبکر در جهت صغری و کبری زیر سؤال است و حجّت شرعی ندارد. موضوع، بسیار واضح و روشن است فقط کمی انصاف می خواهد تا حرف حق را بپذیرید.



مبانی مستحکم فقہ شیعہ

س. از چیزهای عجیب شیعه این است که وقتی در مسئله‌ای اختلاف کنند و در آن دو قول باشد؛ یک قول با گوینده مشخص و قوی دیگر بدون گوینده معلوم، همان قوی را می‌پذیرند که گوینده‌اش مشخص نیست، زیرا گمان می‌برند که شاید گفته امام معصوم است و حرّ عاملی با تعجب می‌گوید: اینکه می‌گویند باید فرد ناشناخته‌ای در آن باشد عجیب‌تر است، چه دلیلی بر آن دارند؟ و چگونه می‌دانند که گوینده آن امام معصوم بوده است و از کجا این گمان می‌رود.

ج. تعجب است که با اینکه انتقاد مثل شیخ حرّ عاملی را بر این نظر بیان می‌کند، از شیعه انتقاد می‌کند و یک نظر شادّ یا قابل تفسیر صحیح را میزان حمله به شیعه قرار می‌دهد که به عنوان فرض و احتمال مطرح شده است و الاّ یک مورد بیاورد که فقهای شیعه بر این نظرها، حکم و فتوایی داشته باشند.

فقه شیعه بر اساس مبانی مستحکمی است که بالاتر از آن فرض نمی‌شود. کتاب *الخلافا*^۱ شیخ طوسی را که اقوال همه علمای اهل نظر اسلام، صحابه و آرای شیعه در تمام مسائل در آن بیان شده را ببینید.

در تمام این مجموعه بزرگ، اقوال فقهای مذاهب اربعه اهل سنت و سایرین را یکایک با مستند، اگر مستنداتی داشته باشند آورده است و فقه شیعه را هم در مقابل آنها با آن مستندات محکم بیان کرده است که بر هر اهل تتبع و منصفی، از همین مقایسه، صحت، حقیقت و صیانت فقه شیعه معلوم می‌شود.

۱. رک: طوسی، الخلافا.



قواعد اصولی و فقهی شیعه

س. محمدرضا مظفر یکی از علمای شیعه اعتراف کرده که بیشتر روایان از سوی ائمه مذمت شده‌اند و کتاب‌های شیعه این را نقل کرده‌اند و در مورد مذمت وارد شده درباره هشام بن سالم جوالیقی می‌گوید: طعنه‌های زیادی در مورد او وارد شده است، چنان‌که بزرگانی از یاوران اهل بیت و اصحاب مورد اعتمادشان مورد مذمت و طعنه قرار گرفته‌اند و پاسخ این است که اینها به صورت کلی گفته شده‌اند، یعنی از روی تقیه گفته شده است. سپس می‌گوید: چگونه می‌توان چنان افراد بزرگی را عیب‌جویی کرد؟ و آیا دین حق و امر اهل بیت جز با دلایل قاطع آنها با چیزی دیگر برپا شده است؟.

بنگرید که شیعیان از کسانی دفاع می‌کنند که امامان آنان را مذمت کرده‌اند و نصوص روایت‌شده از علمای اهل بیت را که متضمن طعن و تبری از این افراد است، انکار می‌نمایند.

شیعیان با این کار، اقوال امامان را که مطابق دیدگاه عموم مسلمانان نیز می‌باشد نمی‌پذیرند و پشت‌سر دشمنانشان به راه افتاده‌اند، سخن آنها را تأیید می‌کنند و برای ردّ اقوال امامان به تقیه تمسک می‌ورزند.

ج. شیعیان در اساس مذهب و حتی عنوان شیعه از قرآن و سنت از شخص رسول الله ﷺ - که به اتفاق فریقین، حجّت است - پیروی می‌کنند.

هر کس را ردّ می‌کنند یا غیر مؤمن می‌خوانند - هر کس که باشد - برحسب روایات صحیح و معتبر در صحاح، جوامع و مسانید اهل سنت است. در آن اصول اصلیه که

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۳۲۷

به آن اعتقاد دارند، حجّت آنها همان روایات متواتر و مقطوع الصدور عندالعامه است. در رجال و اسانید روایات مربوط به فروع یا تفصیل عقاید در توحید، نبوت، امامت و معاد، متمسک به روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده می‌باشند. فقه و کلام آنها بر این پایه محکم است. در حال راویان احادیث نیز قواعد مستقیم مقبول عندالعقلا را میزان می‌دانند. در مسائل تعدیل و توثیق روات و جرح و تعدیل، استفاده عموم و اطلاق و خاص و مقید و مسائل بسیار دیگر، عقلایی‌ترین روش را دارند که اقوم از آنها نیست. در کشف حال روات حتی اگر از معاریف، نقد و قدحی باشد مطرح می‌کنند و صحت و سقم آن را بررسی می‌نمایند. طبقات و شخصیت آنها همه مضبوط است. به بسیاری از رجالی که عامه اعتماد می‌کنند، مثل نواصب اعتماد نمی‌کنند، امثال ابوهریره و عمران بن حطان و بعضی دیگر مورد اعتماد نیستند. هرگز به روایتی که احتجاج به آن طبق موازین عقلایی و شرعی صحیح نباشد، در یک مورد هم عمل نکرده و نمی‌کنند. پس اگر کسی را توثیق کنند و یا اگر کسی را قبول نمایند، همه برطبق موازین روشن و محکم می‌باشند.



اخبار طینت

س. یکی از عقاید معروف شیعه عقیده «طینت» است که خلاصه‌اش این است: خداوند شیعیان را از خاک مخصوصی آفریده است و سنی‌ها را از خاکی دیگر آفریده است و هر دو خاک به صورت مشخصی باهم مخلوط شده‌اند و اگر شما می‌بینید که شیعه‌ای مرتکب گناه می‌شود به خاطر تأثیر آن خاک مخصوص سنی‌هاست و اگر سنی درستکار و امانت‌دار است به خاطر تأثیر خاک شیعی است.

شیعه فراموش کرده‌اند که این عقیده ساختگی و دروغین آنها با آنچه مذهب آنها در مورد قضا و قدر و کارهای بندگان گفته است تناقض و تضاد دارد!

ج. نمی‌دانم این تفصیلات را نویسنده از کجا به دست آورده و در چه کتابی دیده است. انسان متحیر می‌شود که در جواب این نادان‌ها یا بدخواهان شیعه و سنی چه بگوید؟

امر ثواب و عقاب بر اساس عدل الهی جریان می‌یابد. اخبار طینت که کم‌وبیش در روایات است، مثل «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ»^۱، مشتمل بر معانی غامضه است که سخن‌گفتن از تفسیر و معنای آن در شأن افراد

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۱۷۶؛ ج ۳، ص ۱۱۷، ۱۴۸؛ هبثمی، مجمع‌الزوائد، ج ۷، ص ۱۹۳ و دیگر مصادر شیعه و اهل سنت؛ «بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده و خوشبخت کسی است که در شکم مادرش خوشبخت شده است».

پانچ بہ شہادت و ایت / ۳۲۹

بی سواد، مثل طرح کننده این پرسش ها نیست. این اخبار در معنا، هم طراز با مثل آیه ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾^۱ می باشد و از متشابهات اخبار است که ﴿الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾^{۲، ۳}.

۱. اعراف، ۱۷۳؛ «و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت».

۲. آل عمران، ۷؛ «راسخون در علم می گویند ما به آن ایمان آوردیم».

۳. ممکن است گفته شود که طینت به معنای خاک نیست بلکه کنایه از قانون وراثت است که قرآن می فرماید: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا﴾ (اعراف، ۵۸)؛ «سرزمین پاکیزه (و شیرین)، گیاهش به فرمان پروردگارش می روید اما سرزمین های بدطینت (و شوره زار)، جز گیاه ناچیز و بی ارزش، از آن نمی روید». بنابراین پدران و مادران دارای اصلاب پاک و ارحام مطهر، فرزندان پاک را تحویل جامعه می دهند ولی اصلاب و ارحام آلوده زمینه ناپاکی را در فرزندان پدید می آورند. و چون این مسئله به صورت زمینه است هرگز با اختیار انسان منافات ندارد و با عقاید شیعه در باب قضا و قدر تناقض و تضادی ندارد.



وجود عدول در بین فطحیه

س. چرا شیعیان در مورد فرقه‌های دیگر شیعه، مانند فطحیه که امامت بعضی از ائمه را قبول ندارند چیزی که در ارتداد اصحاب می‌گویند مطرح نمی‌کنند، بلکه از افراد این فرقه‌ها اشخاصی را عادل می‌دانند؟

ج. ما به‌طور مکرر پاسخ مسئله ارتداد و معنای آن را در سؤال‌های قبل دادیم و در عین حال مکرر تذکر دادیم که این سؤالات فرعی در بین دو طایفه بزرگ اسلامی که در یک اصل بزرگ اسلامی باهم اختلاف دارند تزییع وقت است. باید اصل موضوع را به بحث و محاجه گذارد که همواره مطرح بوده و حق در آنها آشکار شده است. شما چون می‌بینید در آن مسائل محکوم شده و محکوم هستید، به این سؤالات که ﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾^۱ است، خود را مشغول می‌سازید.

به‌جای این سؤال، این سؤال را مطرح کنید که آن چند تن از اصحاب نه همه اصحاب که بدون هیچ وجه مشروعیت، خود را زمامدار امور مسلمانان شناختند و با نصوص صریح و اعلام رسمی غدیر مخالفت کردند چه عذری دارند؟ و شما در مشروع شناختن حکومت فسقه و فجره در طول تاریخ چه جوابی دارید؟

۱. غاشیه، ۷. «چاق نمی‌کند و از گرسنگی هم غنی و بی‌نیاز نمی‌گرداند».



ادعای امکان شرف و اختلاف در مسائل شرعی

س. شیعه می‌گویند که بعضی از علمای مذهب با مهدی در ارتباط هستند. سؤال این است که باین وجود چگونه شیعه دچار اختلاف شده‌اند که هر مرجع تقلیدی، مذهبی مخصوص به خود دارد. از طرفی نیز، می‌گویند که مجلسی حدیثی روایت کرده است که هر کس ادعا کند که امام را دیده، دروغ گفته است.

ج. این سؤال که چرا مجتهدین در بعضی فتاوا اختلاف دارند، جوابش این است که اولاً شیعیان - که رؤسای علمی و مذهبی آنها از بزرگ‌ترین علمای اسلام در فنون علوم اسلامی هستند - اختلاف ندارند و ثانیاً این مثل این است که بگوئید اگر اسلام حق است و اگر قرآن کتاب مبین است، پس این همه فرقه و اختلافات در جهان چرا پیدا شده است؛ اشعری، معتزلی، حنبلی، شافعی، مالکی و حنفی و ده‌ها و بیشتر عنوان‌ها؟ در مورد امام غایب، شیعه به هر سؤالی که باشد پاسخ داده و راه شبهه‌سرایی را بسته‌اند.

راجع به عدم رؤیت امام علیه السلام، مقصود علامه مجلسی و حدیثی که روایت کرده^۱ این است که اگر ادعاکننده خود را نایب خاص یا واسطه آن حضرت با مردم بداند دروغ گفته است و گرنه اصل رؤیت متواتر است^۲ و شکی در وقوع آن نیست.

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۹۰، ۴۴۰؛ سید مرتضی، تنزیه‌الانبیاء، ص ۳۳۵؛ طوسی، الغیبه، ص ۹۳، ۲۵۳ - ۲۸۰؛ ابن طاووس، کشف‌المحجبه، ص ۱۵۴؛ خراسانی، کفایة‌الاصول، ص ۲۸۸ - ۲۸۹؛ صافی‌گلپایگانی، منتخب‌الانتر، فصل ۵، باب ۲.



اختلاف در مسائل فقهی

س. تقریباً هیچ مسئله فقهی نیست مگر آنکه از امام صادق در مورد آن دو قول نقل می‌شود که اغلب باهم متناقض اند.

وقتی از علمای شیعه می‌پرسند که راه بیرون رفتن از این تناقض چیست؟ می‌گویند: مجتهد در میان این اقوال اجتهاد می‌کند و یکی را ترجیح می‌دهد و اقوال دیگر را تقیه می‌شمارد!

ج. در احادیث و روایات؛ چه روایات اهل سنت باشد و چه روایات شیعه، روایات ضعیف‌السند یا ضعیف‌المتن وجود دارد.

شما اگر انصاف دارید، وقتی بخاری کتابش را - که صحیح می‌گویید - از میان ششصد هزار حدیث انتخاب کرده باشد^۱، نسبت به این مقدار چه گمان می‌برید؟ از این نقاط ضعف که شما در روایات شیعه برشمردید، در آنها به اضعاف مضاعف هست. در همین صحاح و مسانید هم احادیث متعارض فراوان است.

به علاوه، در روایات، عموم و خصوص، مطلق و مقید و کلماتی که محتمل معانی متضاد باشد یا به عوارض بسیار، مثل تقطیع یا عدم اهتمام در ضبط و نقل به معنا و استعمال مجازات و استعاره و سایر جهات بسیار است که تشخیص کامل وضع حدیث، مهارت فوق‌العاده در فن حدیث می‌خواهد.

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۲، ص ۷۲؛ مزنی، تهذیب‌الکمال، ج ۲۴، ص ۴۴۲؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۲؛ همو، تاریخ الاسلام، ج ۱۹، ص ۲۴۹.

پانچ بہ شہادت و اہمیت / ۳۳۳

چہ بسا احادیثی کہ فرد غیرمتخصص در فن حدیث شناسی آنها را باہم معارض گمان می کند، درحالی کہ متخصص فن، کمال موافقت را بین آنها می بیند.

تقیہ ہم یکی از جہاتی است کہ گاہ مانع از صراحت در بیان حق شدہ است، ولی آن بہانہ برای رفع اشکال نیست. در ہر کجا حدیثی حمل بر تقیہ شود، بر اساس قراین کامل و ملاحظہ جوّ صدور روایت می باشد.

شیعہ بہ قدری بہ این مسئلہ و بیان اینکہ در احادیث معلوم الصدور از پیغمبر اعظم ﷺ و ائمہ طاہرین علیہم السلام تہافت و تعارض واقعی وجود ندارد، اہمیت می دہد کہ مثل شیخ طوسی - آن متخصص بزرگ فن احادیث و آن فقیہ استاد فقہا از شیعہ و سنت - کتاب بزرگی دارد بہ نام الاستبصار.^۱

فقہ شیعہ ہم از حیث مصادر و ہم استحکام اسناد و ہم دلالت متون و الفاظ، در کمال تحقیق است.

مجتہدین شیعہ بر اساس عرفیات صحیح، روایات را بررسی می نمایند. گاہ از صیغہ امر استظهار استحباب می شود کہ بہ واسطہ قراین استکشاف می شود و گاہ وجوب استفادہ می شود و در صیغہ نہی ہم ہمین است؛ یا کراہت و یا حرمت استفادہ می شود.

از شما تعجب است کہ اختلاف مذہب چہارگانہ خودتان را باہم در داخل ہم فراموش می کنید و بہ شیعہ کہ ہمہ تعارض های متوہم را بر اساس عرف پاسخ می دہد اشکال می نمایید؟

۱. ر.ک: طوسی، الاستبصار.

کتاب نامہ

۱. قرآن کریم.
۲. نہج البلاغہ، الامام علی بن ابی طالب علیہ السلام، الشریف الرضی، تحقیق و شرح محمد عبده، بیروت، دارالمعرفہ، ۱۴۱۲ق.
۳. نہج البلاغہ، صالح، صبحی (م. ۱۹۶۸ م.)، قم، انتشارات ہجرت، ۱۴۱۴ق.
۴. الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی، عبدالله بن محمد (م. ۱۱۱۷ ق.)، تحقیق سامی غیری، قم، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۲۳ق.
۵. اثبات الوصیۃ للامام علی بن ابی طالب علیہ السلام، مسعودی، علی بن حسین (م. ۳۴۵ ق.)، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۲۳ق.
۶. الارشاد فی معرفۃ حجج اللہ علی العباد، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ ق.)، تحقیق مؤسسۃ آل البيت علیہم السلام لتحقیق التراث، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۷. الاستبصار، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ ق.)، تحقیق سید حسن موسوی خراسان، تہران، دارالکتب الاسلامیہ، ۱۳۹۰ق.
۸. الاستیعاب فی معرفۃ الاصحاب، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م. ۴۶۳ ق.)، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۱۲ق.
۹. اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابہ، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. ۶۳۰ ق.)، تہران، انتشارات اسماعیلیان.
۱۰. الاصابۃ فی تمییز الصحابہ، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م. ۸۵۲ق.)، تحقیق عادل احمد، علی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۴۱۵ق.
۱۱. اعلام السوری باعلام الہدی، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، قم، مؤسسۃ آل البيت علیہم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ق.
۱۲. الاغانی، ابوالفرج اصفہانی، علی بن حسین (م. ۳۵۶ ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.

١٣. **الالفاظ الكتابية**، همدانى، عبدالرحمن بن عيسى (م. ٣٢٠ ق.)، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.
١٤. **الامالى**، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ ق.)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٧ق.
١٥. **الامام على صوت العدالة الانسانية**، جرداق، جرج، بيروت، دارالفكر العربى، ١٣٣٣ق.
١٦. **الامامة والسياسة**، ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ ق.)، تحقيق طه محمد زينى، القاهرة، مؤسسة الحلبي و شركاه.
١٧. **الانتصار**، عاملى، بيروت، دارالسيرة، ١٤٢٢ق.
١٨. **انساب الاشراف**، بلاذرى، احمد بن يحيى (م. ٢٧٩ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٤١٧ق.
١٩. **انوار الحكمه**، فيض كاشانى، محسن بن مرتضى (م. ١٠٩١ ق.)، تحقيق محسن بيدارفر، قم، انتشارات بيدار، ١٤٢٥ق.
٢٠. **بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليهم السلام**، مجلسى، محمداقبر (م. ١١١١ ق.)، تحقيق محمداقبر بهبودى، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق.
٢١. **بحر العلوم (تفسير السمرقندى)**، سمرقندى، نصر بن محمد (م. ٣٧٥ ق.)، تحقيق محمود طريحي، بيروت، دارالفكر.
٢٢. **البداية والنهاية**، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ٧٧٤ ق.)، تحقيق على شبرى، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤٠٨ق.
٢٣. **بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام**، صفار، محمد بن حسن (م. ٢٩٠ ق.)، تحقيق ميرزا محسن كوچه باغى، تهران، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٤ق.
٢٤. **بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة**، سيوطى، جلال الدين (م. ٩١١ ق.)، تحقيق محمد مهدى خراسانى، قم، مؤسسة الهادى، ١٣٩٩ق.
٢٥. **البيان فى اخبار صاحب الزمان عليه السلام**، گنجى شافعى، محمد بن يوسف (م. ٦٥٨ ق.)، تحقيق محمد مهدى خراسانى، قم، مؤسسة الهادى، ١٣٩٩ق.
٢٦. **تاريخ ابن خلدون**، ابن خلدون، عبدالرحمن (م. ٨٠٨ ق.)، بيروت، داراحياء التراث العربى.
٢٧. **تاريخ اليعقوبى**، يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (م. ٢٩٢ ق.)، بيروت، دارصادر.
٢٨. **تاريخ بغداد**، خطيب بغدادى، احمد بن على (م. ٤٦٣ ق.)، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٧ق.

کتاب نامہ / ۳۳۷

۲۹. تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، علی بن حسن (م. ۵۷۱ ق.)، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۳۰. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ذهبی، محمد بن احمد (م. ۷۴۸ ق.)، تحقیق عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۳۱. تاریخ الامم و الملوک، طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۳ق.
۳۲. تاریخ الخلفاء، سیوطی، جلال الدین (م. ۹۱۱ ق.)، تحقیق محیی الدین عبدالحمید، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۱ق.
۳۳. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، صدر، حسن (م. ۱۳۵۴ ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
۳۴. تذکرة الحفاظ، ذهبی، محمد بن احمد (م. ۷۴۸ ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۵. تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، یوسف بن حسام الدین (م. ۶۵۴ ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.
۳۶. تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، رشیدرضا، محمد (م. ۱۳۵۴ ق.)، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۴ق.
۳۷. تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ۷۷۴ ق.)، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۳۸. تفسیر فرات الکوفی، فرات کوفی، فرات بن ابراهیم (م. ۳۰۷ ق.)، تحقیق محمد کاظم محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳۹. تفسیر نور الثقلین، حویزی، عبدعلی بن جمعه (م. ۱۱۱۲ ق.)، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق.
۴۰. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم (م. ۳۰۷ ق.)، تحقیق سید طیب موسوی جزائری، قم، دارالکتب، ۱۴۰۴ق.
۴۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ ق.)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۴۲. تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، حر عاملی، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ ق.)، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
۴۳. تنزیه الانبیاء، سید مرتضی، علی بن حسین (م. ۴۳۶ ق.)، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۹ق.

٤٤. **تنقيح المقال في علم الرجال**، مامقاني، عبدالله (م. ١٣٥١ق.)، النجف الاشرف، المطبعة المرتضوية، ١٣٥٢ق.
٤٥. **التوضيح في تواتر ما جاء في المهدي والرجال والمسيح**، شوكانى، محمد بن على (م. ١٢٥٠ ق.)
٤٦. **تهذيب الكمال في اسماء الرجال**، مزى، جمال الدين يوسف (م. ٧٤٢ق.)، تحقيق بشار عواد، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٦ق.
٤٧. **تهذيب التهذيب**، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٤ق.
٤٨. **الجامع الصغير في احاديث البشير النذير**، سيوطى، جلال الدين (م. ٩١١ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٤١٠ق.
٤٩. **الجامع لاحكام القرآن (تفسير قرطبي)**، قرطبي، محمد بن احمد (م. ٦٧١ ق.)، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤٠٥ق.
٥٠. **جامع البيان عن تأويل آي القرآن**، طبرى، محمد بن جرير (م. ٣١٠ ق.)، تحقيق صدقى جميل عطار، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق.
٥١. **الجواهر السنوية في الاحاديث القدسية**، حر عاملى، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ق.)، قم، مكتبة المفيد، ١٣٨٤ق.
٥٢. **حلية الاولياء و طبقات الاصفياء**، ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله (م. ٤٣٠ ق.)، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ق.
٥٣. **الخرائج والجرائح**، قطب راوندى، سعيد بن هبة الله (م. ٥٧٣ق.)، قم، مؤسسة الامام المهدي عليه السلام، ١٤٠٩ق.
٥٤. **الخصال**، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٣ق.
٥٥. **خصائص امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام**، نسائي، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣ ق.)، تحقيق محمدهادى امينى، تهران، مكتبة نينوى الحديثه.
٥٦. **الخصائص الفاطمية**، حسيني كجورى، محمدباقر (م. ١٣١٣ ق.)، تحقيق سيد جمال اشرف حسيني، الشريف الرضى، ١٣٨٠ش.
٥٧. **خلاصة الاقوال في معرفة الرجال**، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ ق.)، تحقيق جواد قيومى، قم، مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤١٧ق.

كتاب نامه / ۳۳۹

۵۸. **الخلاف**، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۵۹. **الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور**، سیوطی، جلال الدین (م. ۹۱۱ ق.)، بیروت، دارالمعرفه.
۶۰. **دلایل الامامه**، طبری امامی، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ ق.)، تحقیق، مؤسسة البعثة، قم، ۱۴۱۳ ق.
۶۱. **دیوان اشعار**، شاعر نیل، محمد حافظ ابراهیم.
۶۲. **ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی**، طبری، احمد بن عبدالله (م. ۶۹۴ ق.)، القاهرة، مكتبة القدسی، ۱۳۵۶ ق.
۶۳. **ربیع الابرار و نصوص الاخبار**، زمخشری، محمود بن عمر (م. ۵۳۸ ق.).
۶۴. **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**، آلوسی، سید محمود (م. ۱۲۷۰ ق.)، تحقیق علی عطیة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
۶۵. **روضۃ المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه**، مجلسی، محمد تقی (م. ۱۰۷۰ ق.)، تحقیق موسوی کرمانی، اشتهاودی، طباطبائی، قم، مؤسسه فرهنگ اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ ق.
۶۶. **روضۃ الواعظین و بصیرة المتعظین**، فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. ۵۰۸ ق.)، قم، الشریف الرضی.
۶۷. **سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد**، صالحی شامی، محمد بن یوسف (م. ۹۴۲ ق.)، تحقیق عادل احمد موجود، علی محمد معرض، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ق.
۶۸. **سنن ابن ماجه**، ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید (م. ۲۷۵ ق.) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر.
۶۹. **سنن ابی داوود**، ابوداوود سجستانی، سلیمان بن اشعث (م. ۲۷۵ ق.)، تحقیق سعید محمد لحام، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق.
۷۰. **سنن الترمذی**، ترمذی، محمد بن علی (م. ۲۷۹ ق.)، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
۷۱. **بیهقی**، احمد بن حسین (م. ۴۵۸ ق.)، السنن الکبری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ ق.
۷۲. **السنن الکبری**، نسائی، احمد بن شعیب (م. ۳۰۳ ق.)، تحقیق سلیمان بنداری، سید کسروی حسن، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ق.

٧٣. سنن النسائي، نسائي، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٣٤٨ق.
٧٤. سير اعلام النبلاء، ذهبي، محمد بن احمد (م. ٧٤٨ ق.)، تحقيق شعيب الارنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
٧٥. السيرة النبوية، ابن هشام، عبدالملك حميرى (م. ٢١٣ ق.)، تحقيق محمد عبدالحميد، القاهرة، مكتبة محمد على صبيح و اولاده، ١٣٨٣ق.
٧٦. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، عزالدين (م. ٦٥٦ ق.)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، داراحياء الكتب العربية، ١٣٧٨ق.
٧٧. شرح الازهار، مرتضى، احمد (م. ٨٤٠ ق.)، صنعاء، مكتبة غمضان.
٧٨. شرح المقاصد فى علم الكلام، تفتازانى، سعدالدين مسعود بن عمر (م. ٧٩٣ ق.)، باكستان، دارالمعارف النعمانية، ١٤٠١ق.
٧٩. صحيح مسلم، مسلم نيشابورى، مسلم بن حجاج (م. ٢٦١ ق.)، بيروت، دارالفكر.
٨٠. صحيح البخارى، بخارى، محمد بن اسماعيل (م. ٢٥٦ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ق.
٨١. الصوارم المهرقه، شوشترى، قاضى نورالله (م. ١٠١٩ ق.)، تحقيق سيد جلال الدين محدث، تهران، چاپخانه نهضت، ١٣٦٧ق.
٨٢. الصواعق المحرقة، هيثمى، احمد بن حجر (م. ٩٧٤ ق.)، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، القاهرة، مكتبة القاهرة، ١٣٧٥ق.
٨٣. طبقات اعلام الشيعة، آقابزرگ تهرانى، محمد محسن (م. ١٣٨٩ ق.)، بيروت، دارصادر.
٨٤. الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد بن سعد (م. ٢٣٠ ق.)، بيروت، دارصادر.
٨٥. العجائب فى بيان الاسباب، ابن حجر عسقلانى (م. ٨٥٢ ق.)، تحقيق عبدالحكيم محمد انيس، دار ابن الجوزى، ١٤١٨ق.
٨٦. العدالة الاجتماعية فى الاسلام، سيدقطب، قطب بن ابراهيم (م. ١٣٨٦ ق.)، بيروت، دارالشروق، ١٤١٥ق.
٨٧. علل الشرائع، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق سيد محمدصادق بحر العلوم، النجف الاشرف، مكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ش.
٨٨. علم اليقين فى اصول الدين، فيض كاشانى، محسن بن مرتضى (م. ١٠٩١ ق.)، تحقيق محسن بيدارفر، قم، انتشارات بيدار، ١٤١٨ق.

کتاب نامہ / ۳۴۱

۸۹. **عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب**، ابن عنبة حسینی، احمد بن علی (م. ۸۲۸ق.)، تحقیق محمد حسن آل طالقانی، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ق.
۹۰. **عیون اخبار الرضا** علیه السلام، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق حسین اعلمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۹۱. **الغارات**، ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد (م. ۲۸۳ق.)، تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی، چاپخانه بهمن.
۹۲. **الغیبه**، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقیق عبادالله تهرانی، علی احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۹۳. **الفتاویٰ الحدیثه**، هیتمی، احمد بن محمد (م. ۹۷۴ق.)، بیروت، دارالمعرفه.
۹۴. **فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدینه العلم علی**، مغربی، احمد بن محمد (م. ۱۳۸۰ق.)، تحقیق محمد هادی امینی، اصفهان، مکتبة الامام امیرالمؤمنین علیه السلام العامة، ۱۴۰۳ق.
۹۵. **فتح الباری شرح صحیح البخاری**، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م. ۸۵۲)، بیروت، دارالمعرفه.
۹۶. **فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الائمة من ذریتهم** علیهم السلام، جوینی، ابراهیم بن محمد خراسانی، تحقیق محمدباقر محمودی (م. ۷۳۰ق.)، بیروت، مؤسسة المحمودی، ۱۳۹۸ق.
۹۷. **الفصول المهمة فی معرفة الائمة** علیهم السلام، ابن صباغ مالکی، علی بن محمد (م. ۸۵۵ق.)، تحقیق سامی غریبی، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.
۹۸. **الکافی**، کلینی، محمد بن یعقوب (م. ۳۲۹ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، تهرانی، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ق.
۹۹. **الکامل فی التاریخ**، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. ۶۳۰ق.)، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ق.
۱۰۰. **کتاب الاربعین**، ماحوزی، سلیمان (م. ۱۱۲۱ق.)، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، مطبعة امیر، ۱۴۱۷ق.
۱۰۱. **کشف المحجة لثمره المهجه**، ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۰ق.
۱۰۲. **کشف الغمة فی معرفة الائمة** علیهم السلام، اربلی، علی بن عیسی (م. ۶۹۳ق.)، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.

١٠٣. **كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر**، خراز قمي، على بن محمد (م. ٤٠٠ ق.)، تحقيق سيد عبداللطيف حسيني كوه كمرى، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠١ ق.
١٠٤. **كفاية الاصول**، خراساني، محمد كاظم (م. ١٣٢٩ ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ١٤٠٩ ق.
١٠٥. **كمال الدين وتمام نعمه**، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٥ ق.
١٠٦. **كنز العمال في سنن الاقوال والافعال**، متقى هندی، علي (م. ٩٧٥ ق.)، تحقيق بكرى حياني، صفوة السقا، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ ق.
١٠٧. **لوامع صاحبقراني (شرح الفقيه)**، مجلسي، محمدتقي (م. ١٠٧٠ ق.)، قم، انتشارات اسماعيليان، ١٤١٤ ق.
١٠٨. **مثالب العرب**، كلبى، هشام بن محمد (م. ٢٠٤ ق.)، تحقيق نجاح طائي، بيروت، دار الهدى، ١٤١٩ ق.
١٠٩. **المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين**، ابن حبان بستى، محمد (م. ٣٥٤ ق.)، تحقيق محمود ابراهيم زائد، مكة المكرمة، دارالباز.
١١٠. **مجمع البيان في تفسير القرآن**، طبرسي، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ ق.)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ ش.
١١١. **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، هيثمي، علي بن ابي بكر (م. ٨٠٧ ق.)، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ ق.
١١٢. **المجموع شرح المذهب**، نووي، محيي الدين بن شرف (م. ٦٧٦ ق.)، دارالفكر.
١١٣. **مدينة معاجز الائمة الاثني عشر و دلائل الحجج على البشر**، بحراني، سيد هاشم حسيني (م. ١١٠٧ ق.)، تحقيق عزت الله مولائي، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٣ ق.
١١٤. **مروج الذهب و معادن الجوهر**، مسعودي، علي بن حسين (م. ٣٤٥ ق.)، تحقيق اسعد داغر، قم، دارالهجرة، ١٤٠٩ ق.
١١٥. **المستدرک على الصحيحين**، حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله (م. ٤٠٥ ق.)، تحقيق يوسف مرعشلي، بيروت، دارالمعرفة.
١١٦. **مسند ابويعلى الموصلي**، ابويعلى موصلي، اسماعيل بن محمد (م. ٣٠٧ ق.)، تحقيق حسين سليم اسد، دمشق، دارالمأمون للتراث.

کتاب نامه / ۳۴۳

۱۱۷. *مسند احمد بن حنبل*، احمد بن حنبل، شيبانى (م. ۲۴۱ ق.)، بيروت، دارصادر.
۱۱۸. *المصنف فى الاحاديث والآثار*، ابن ابى شيبه كوفى، عبدالله بن محمد (م. ۲۳۵ ق.)، تحقيق سعيد لحام، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۹ق.
۱۱۹. *معارج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول ﷺ*، زرندى، محمد بن يوسف (م. ۷۵۰ ق.)، تحقيق ماجد بن احمد عطيه.
۱۲۰. *مع الخطيب فى خطوطه العربيه*، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، مركز تنظيم و نشر آثار آيت الله صافى گلپايگانى، ۱۴۳۰ق.
۱۲۱. *معالم التنزيل (تفسير بغوى)*، بغوى، حسين بن مسعود (م. ۵۱۰ ق.)، تحقيق خالد عبدالرحمن العك، بيروت، دارالمعرفه.
۱۲۲. *معاوية بن ابى سفيان فى الميزان*، عقاد، محمود عباس (م. ۱۹۶۴ م.)، بيروت، دارالكتاب العربى، ۱۳۸۶ق.
۱۲۳. *المعجم الاوسط*، طبرانى، سليمان بن احمد (م. ۳۶۰ ق.)، دار الحرمين، ۱۴۱۵ق.
۱۲۴. *المعجم الكبير*، طبرانى، سليمان بن احمد (م. ۳۶۰ ق.)، تحقيق حمدى سلفى، بيروت، داراحياء التراث العربى، ۱۴۰۴ق.
۱۲۵. *المعيار و الموازنة فى فضائل الامام امير المؤمنين على بن ابى طالب ﷺ*، اسكافى، محمد بن عبدالله (م. ۲۴۰ ق.)، تحقيق محمد باقر محمودى، ۱۴۰۲ق.
۱۲۶. *مقنضب الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر ﷺ*، جوهرى، احمد بن عبيدالله (م. ۱۴۱۰ ق.)، تحقيق نزار منصورى، قم، مكتبة الطباطبائى.
۱۲۷. *مقتل الحسين ﷺ*، خوارزمى، موفق بن احمد (م. ۵۶۸ ق.)، تحقيق محمد سماوى، قم، انتشارات انوار الهدى، ۱۴۱۸ق.
۱۲۸. *الملل و النحل*، شهرستانى، محمد بن عبدالكريم (م. ۵۴۸ ق.)، تحقيق محمد سيد گيلانى، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۲ق.
۱۲۹. *من لا يحضره الفقيه*، صدوق، محمد بن على (م. ۳۸۱ ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، قم، نشر اسلامى، ۱۴۰۴ق.
۱۳۰. *مناقب آل ابى طالب*، ابن شهر آشوب، محمد بن على (م. ۵۸۸ ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۷۶ق.

١٣٣١. المناقب، خوارزمي، موفق بن احمد (م. ٥٦٨ ق.)، تحقيق مالك محمودي، قم، نشر اسلامي، ١٤١١ ق.
١٣٣٢. منتخب الاثر في الامام الثاني عشر عليه السلام، صافي گلپايگاني، لطف الله، تهران، مكتبة الصدر، ١٣٧٣ ق.
١٣٣٣. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه، هاشمي خوئي، ميرزا حبيب الله (م. ١٣٢٤ ق.)، تحقيق سيد ابراهيم ميانجي، تهران، المكتبة الاسلامية، ١٤٠٠ ق.
١٣٣٤. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ذهبي، محمد بن احمد (م. ٧٤٨ ق.)، تحقيق علي محمد بجاوي، بيروت، دارالمعرفة.
١٣٣٥. النصائح الكافية لمن يتولى معاويه، ابن عقيل علوي، محمد بن عقيل (م. ١٣٥٠ ق.)، قم، دارالثقافة، ١٤١٢ ق.
١٣٣٦. نور الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار عليه السلام، شبلنجي، مؤمن بن حسن (م. ١٢٩٨ ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٣٩٨ ق.
١٣٣٧. النهاية في غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، مبارك بن محمد (م. ٦٠٦ ق.)، تحقيق احمد الزاوي، محمود طناحي، قم، انتشارات اسماعيليان، ١٣٦٤ ش.
١٣٣٨. نهج الايمان، ابن جبر، علي بن يوسف (م. قرن ٧)، تحقيق سيد احمد حسيني، مشهد، مجتمع امام هادي عليه السلام، ١٤١٨ ق.
١٣٣٩. نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار، شوكاني، محمد بن علي (م. ١٢٥٠ ق.)، بيروت، دارالجيل، ١٩٧٣ م.
١٤٠. الوافي بالوفيات، صفدي، خليل بن ابيك (م. ٧٦٤ ق.)، تحقيق احمد الارنووط، تركي مصطفى، بيروت، داراحياء التراث، ١٤٢٠ ق.
١٤١. الوافي، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م. ١٠٩١ ق.)، تحقيق ضياء الدين حسيني، اصفهان، كتابخانه امام امير المؤمنين علي عليه السلام، ١٤٠٦ ق.
١٤٢. هداية الحيران في مسألة الدوران، حميد، عبدالكريم بن صالح.
١٤٣. ينابيع المودة لدوى القري، قندوزي، سليمان بن ابراهيم (م. ١٢٩٤ ق.)، تحقيق سيد علي جمال اشرف حسيني، تهران، دارالاسوة، ١٤١٦ ق.